وهو برزخ بین الاطلاق والتقیید الاجمالی وهو منشاء المظاهر اجمالاً و ثالث مرتبه تعین اعیان ثابته
که صور علمیه حق تفصیلاً باشد و بعضی علما حروف الف را هشت نقطه گفته اند که بمنزله سبعه سیاره اند و
بعضی بچهار نقطه بعناصر اربعه می آرند اما این اقوال خالی از تشککی نیست جهت آنکه فوقیت الف در نقطه
ثابت است مثلث ۳ در ۳ یعنی این عمل جفر ۲۰ عدد درست و توقف نمیشود و جهت آنکه ۳ عدد در زوج سه است
و ۳ در ۳ نه در الف دگر سه نقطه الف باشد درست می آید حرف ب نه نقاط گفته کلهم یشعرون کل فلک
تسعه هست حرف ب اگر در طالع بیت جفر آید مطلب بگردش افلاک در پریشانی باشد حصول آن
امر بشدت بسیار بود از بیت طالع دو بیت گذاشته سیوم را ستانند تا ۶ بیت استخراج کنید حرف
ت ث ب تواخی الحروف اند لیکن بنقاط فوقانیست تفرق دارند که طالع ت ث آید نحوست تمام خمسه
دارد مطلب حاصل شدن محال بود اگر عمل بعزائم کند نحس است ج ح خ پنج نقطه متواخی [illegible] اعلی
اخوا من ب خ منقوط به نقطه اربع ج مطلب در نظر مشکل دارد مطلب حاصل آید اما بعد گذشتن [illegible]
یا دو ماه و نقطه خ هوای هست مطلب بست نیاید و ح خلف الحروف است حرف و شش نقطه
اسعد بیت در ظاهر و باطن او پیدا است و حرف ذ متواخی د است اما بواسطه مطلب هوا [illegible]
طالع دال آید چهارم بیت از طالع ستانند تا بست و هشت بیت اگر در طالع ذال آید از طالع هفتم بیت
تا سی و دو بیت حرف ر و ز متواخیه از چهار نقطه دارند خلف الحروف است ز هوای است نحس
است حصول مطلب دو [illegible] حرف س ش به شش نقطه متواخی است چون سین شش [illegible] ا بینات و بینا
زبر او ست در نحوست آخر ندارد مطلب بدیر کشد اما حاصل آید اگر سین بطالع آید شش بیت طالع [illegible]
ستانند [illegible] شین نحس النحس است اگر در طالع آید استخراج او به ترفع او تا دیا بالعزائم نماید آن زمان هم مراد
حاصل شود [illegible] هست حروف ص ض به شش نقطه متواخیه هستند صاد خلف الحروف است اگر بطالع آید
را حسب المطلوب شود از بیت طالع با سقاط سیوم نهم بیت ستانند تا بست و هفت بیت اجمال حرف ض
موافق صاد است اما اگر در طالع بیت جفر آید مطلوب با حسن حاصل شود و حرف ط ظ متواخیه اند و حرف ظ
نحس نحس است اگر در طالع آید در حصول مطلب تحمل باشد عمل حاصل نیاید و از طالع نه بیت ستانند تا چهل و هشت

بیت و حرف ط از حروف خلق الحروف است و سعد است مطلب بر آید یا مراد از طالع نه بیت ستانند
تا چهل بیت حروف ع غ پنج نقاط اند مخبر الحواس خمسه باطنیه اگر در طالع عین آید اگرچه بینات او
نحس است اما زبر از اعداد و بینات فوقیت دارد امید است که مطلب حاصل آید و لیکن بتحمل و استخراج
بیت آن از بیت طالع باسقاط صفر هفتم خانه ستانند تا ۳۵ و غ نحس اکبر است و ظلمانی است
اگر استخراج کنند و طالع حروف غین باشد از بیت طالع دهم بیت ستانند تا چهل بیوت تا مطلب حاصل
نمی آید که نحس است حرف ف ق تحاویه اند بچهار نقاط این هر دو حرف در عمل متساوی اند اما در
ابتدای نحوست دارند از بیت طالع تا دوازده بیوت نحس اند و از گذشت ۱۲ تا ۴۳ بیوت سعید
اند و استخراج متوالی الحروف است حرف ک غیر منقوطه است سعدیت بر نحسیه غالب است پنج نقطه
سقوط است اگر در بیت طالع جفر آید مطلب حاصل آید و کفایت جمیع امور کند و استخراج متوالی البیوت
است حرف ل نقاط نوشته نشد خلف الحروف است سعد اکبر است و استخراج آن از سه بیت گذشته از طالع
استفتا تا دهم بیوت دیگر تمام حقایق از باطنی ماضی و استقبال و حال استخراج از ده بیوت اول
ماضی بتقابل استخراج نماید دوازده بیوت آن قلب اند حال دوازده بیوت آخر استقبال حرف سؤال
حرف ل را که نقطه نوشته نشد چه سبب است جواب در میان ل و الف اتحاد قلبی است
چرا که حرف ل در بینه الف است و الف در بینه لام پس حرف الف سه نقطه است و نزد بعضی هفت پس
ازین معلوم شد که لام هم سه نقطه خواهد بود یا هفت نقطه هم چهار نقطه است مخبر الملک و الملکوت و الجبروت
و اللاهوت بینات این حرف مهیم چشمهٔ دریای حقیقی است اگر در بیت طالع جفر آید مراد دنیا و عقبی بر آید
استخراج از بیت طالع هفده بیوت گذاشته استخراج نماید حرف ن نه نقطه است اگر بطالع جفر آید
استخراج حال و استقبال نماید و اگر ضرورت دارد بغرض استخراج نماید هر چه بطالع بر آید از بیت طالع پنج
بیت گذاشته ستانند حرف واو دوازده نقطه است خلف الحروف است بسعدیه سعد اکبر است نمبر
دوم یا دو بیت از بیت طالع دوازده گذاشته تا ۴۳ بیت ستانند حرف ه خلف الحروف است سعد سعید است و
اشرف الحروف مرکب به پنج نقطه ها الله علی هدایته انجسته سید الانسان و اشرف من جمیع الموجودات الاکوان و الاعیان

استخراج از بیت طالع تا آخر بیت ۲۸ باشد اسم اعظم است و حصول مطلب بسرعت تمام است حرف می
هفت نقطه است بدل علی نویسند تحویج و استخراج بیت طالع هفت گذاشته تا پنجاه و بیت نماند
بدانکه نقطه عبارت است از سر سوزن یا دیگر از سیدی اگر سه سوزن جمع شود که اشعر الذهب فرس بود اگر
سیوم علم طبائع الحروف حرف آتشی ا ه ط م ف ش ذ حرف بادی ب و ی ن ص ت ض
حرف آبی ج ز ک س ق ث ظ حرف خاکی د ح ل ع ر خ غ چهارم علم
اسقاط الحروف یعنی دانستن اسقاط حرف مکرر از زمام و در جفر دانستن حرف اول و آخر بیت
که همه مکرر اند مثلاً در ورق اول و صفحه اول و سطر اول و خانه اول ۱۱۱۱ و خانه دوم ۱۱ب
و خانه سیوم ۱۱ج علی هذا القیاس و الترتیب پس در استخراج حروف مکرره بقرائن حصول
مطلب اسقاط نماید پنجم علم ارواح الحروف ارواح عبارت است از منشا و مقوم حروف چنانچه مقوم
بدن ارواح است اما این قول بصحت نمی رسد و پس بطریق دائره حروف نویسند تا قبل هر حرف
که باشد روح آن حروف است و بعضی حکمای اشراقیه که در معرفت کامل اند میگویند که چون نکته مبدأ
و منشا حروف است پس نکته روح باشد چنانچه در جسم … بنظر نمی آید بهمان نوع نکته در
حرف بنظر نیاید اگر نکته از نکته الف و چهار نکته خلاف این سخن پسند طبع ایشان نیست میگویند که
چون نکته مستطیل بعرض و طول و مدور بهر شکل که میشود حروف میگردد پس یک نقطه است بهر شکل از
اعوجاج خود مختلف الاشکال شده این قول از جمیع اقوال قوة دارد بعضی گویند عدد حروف روح حرف است
مثل عدد الف احد و این سه حرف است بمنزله هو الیه تلا الله … الف اند … عدد با سقاط مکرر آ
۵ این عدد ارواح حرف است اگر در استخراج مصحف فاطمه عمل با ارواح حروف نماید امید است استخراج
تواند شد و بعضی گویند حروف دو نوع است نورانی و ظلمانی ارواح حرف نورانی و ظلمانی اعراب طبعی است
با این روایت ارواح حروف آتشی رفع یابند که عروج آن از مراتب حروف است و ارواح حروف بادی
نصب بود که مسطح و هموار و صاف مکرر بود و ارواح حروف آبی کسره بود که روش فرودی است
ارواح حروف خاکی جزم که مدور و مقیم است اگر الحاق باول حرف نباشد بمنزله صفر بود که در تهجی شماره

اعداد عشرات و مآت است و از هیچ یکی توان خواند تا آنکه ازواج نکنند اند مشهودی است آنکه ازواج
حروف اعراب گفته اند صورت حرف تا ضرب نشود نتوان خواند پس اول آنست که اعراب هر حرف بود
از اول تا پنج بطون مستغرقه گویند که از آن چهارده حرف تهجی رسد و از بطون ششم تا بیست هم
نیز چهارده حرف تهجی رسد این است سه حرف را گنج الاعمال نامند ششم علم جزو الحروف یعنی پادشاه جزو الحروف
بود این بدل کردن حرف بحرف چند نوع است بعضی حروف را مقوی و مربی حرف بدل کنند اما در بدل
کردن مرتبه هر حرف را نگاه دارند چنانچه حروف بادی مقوی حروف آتشی است و حروف آتشی مربی حروف
بادی است و حروف آبی مقوی حروف خاکی است و خاکی مربی آبی این عمل را اعزاز نیز گویند و بعضی
جزو الحروف عبارت از آن دانند که الف مع بینه الف است تجاوز به کتاب بقا میشود و از حرف تا جیم
شناسند با عداد بینه علی هذا القیاس جمع به بینات نمود جمل آنرا حرف گیرند این عمل ترتیب حروف
مخارج الحروف نیز گویند بعضی از جزو الحروف حروف تجاوز به بینی بینند اما عمل اول صحیح و قوی است
هفتم علم ترتیب الحروف ترتیب الحروف سه نوع است اول آنست که حرف احاد بر عشرات باشد و
عشرات بر مآت بود و مآت بر الوف ترتیب ابجدی دویم ترتیب طبائع الحروف که حروف آتشی را تقدیم بر
حرف بادی و حروف بادی را تقدیم بر حروف آبی را تقدیم بر حروف خاکی سیوم ترتیب حروف تهجیه تقدیم و تاخیر
کنند هشتم علم اعوان الحروف اعوان عبارت است از خدام ملائکه و اعوان حروف برین ترتیب است
اعوان الف قیدیوش واز ب بیوش واز ج جیوش واز د دلیوش واز ه هیوش واز و
لولوش واز ز کایوش واز ح جبوش واز ط هریوش واز ی کیوش واز ک فریوش واز ل طیوش
درین اسم اختلاف است واز س صعیوش واز ع عینین واز ف ... واز ص فلدیوش واز ق سمیوش
واز ر دنیوش واز ت بطوش واز ث بلجیوس واز خ دلایوش واز ذ طخفایوش واز ض
غایوش واز ظ عفویوش واز غ عزنویوش وازین اسماء اعوان اختلاف بسیار است اینجا مختصر کردیم
نهم علم اوزان حروف وزن حروف بر دو نوع است یکی اوزان حروف ابجدی است پس حروف
را مراتب مقرر داشته با حروف تهجیه ضرب کنند آنچه از آن عدد حاصل شود هر حرف که بیان عدد بود

هم وزن اوست مثلا الف ابجدی را عدد عربیه با حرف تهجیه ضرب کرده شد دو حرف با ابجدی با یای
تهجی ضرب کردیم و حاصل شد که با یحانی صفر هم وزن اوست یعنی احد را با الف که عدد آن یکی است
ضرب کردیم ۱۳۳ شد که لفظه صمد رسی هم وزن اوست و حرف ج ابجدی را با تا تهجی که هم مراتب
اوست ضرب کردیم پس خ هم وزن آنست و حرف د ابجدی را با ث تهجی ضرب کردیم ... و هم
ابجدی را با ج تهجی ضرب کردیم هم ی شد که هم وزن اوست علی هذا القیاس مراتب حروف را بحال از دا
هم مراتب ضرب کند که وزن حرف ... و بعضی حکمای بنقاط وزن کنند اما در این حال نیز مراتب ابجدی
مرعی دارند این قول درست تر است و ا ب حرف اول آتشی است هم وزن حرف اول بادی است
حرف اول آبی هم وزن خاکی است حرف اول است چنانچه در عمل عزائم هر حرف را عمل آرند این قول
بصحت اکملیت وارد دهم علم حرف الایام حرف شنبه ز است و حرف یکشنبه آ و حرف دوشنبه ب
حرف سه شنبه ج و حرف چهارشنبه د و حرف پنجشنبه هـ و حرف جمعه و و حرف الالیالی شب شنبه ...
شب یکشنبه ... و شب دوشنبه ی و شب سه شنبه ... و شب چهارشنبه ل و شب پنجشنبه س ... شب جمعه
این وضع القول امیرالمومنین علیه الصلوة و السلام است یازدهم علم حروف شهور محرم ا
ز صفر ب ربیع الاول ج ربیع الثانی هـ جمادی الاول و جمادی الثانی آ رجب ب شعبان
رمضان ... شوال ز ذیقعده آ ذوالحجه ج و طریق دیگر آنست که از شهر ... بینات ستانند مثلا
محرم میم حا را شد ... ۹۰ شد و صفر صاد فا را شد ربیع الاول را با یا عین الف لام
واو لام ... در ربیع الآخر را با یا عین الف لام الف خا را ... جمادی الاول جیم میم الف دال الف لام
الف واو لام ... شد جمادی الآخر جیم میم الف دال الف لام الف خا را ... شد رجب را جیم با ...
شعبان شین عین با الف نون ... شد رمضان را میم ضاد الف نون ... شد شوال شین واو الف
لام ... شد ذوالقعده ذال واو الف لام قاف عین دال ها ... شد ذی الحجه ذال با الف لام حا جیم
ها ... شد دوازدهم علم حروف کواکب از زحل ل و از مشتری ی و از مریخ ح و از شمس ... و از زهره
هـ و از عطارد د و از قمر ... سیزدهم علم حروف البلاد یعنی حروف هر شهری را از بینات ستانند

وعمل آنرا ساخته مخارج کنند باز بمداخل ثلاثه بیرون آرد و مخارج ثلاثه را حروف بینات نموده
حقیقت و بار داشت آنرا استخراج کنند که آنرا بابادیجه و جه وتدبیر تسخیر شود یا موجب آبادی آن یافته شود
تمام ربع مسکون نام هر جا که باشد بدین طریق عمل کنند چهاردهم علم متباغضه بدانکه حروف افراد عدد
برابرند مثلاً الف و جیم و یا و ها و طا این حروف برای قهر مخالف بکار برند اگر در اول طالع بیت جفر آید
مثل بکذا اج هز ابس جزو اول صفحه سیوم و سطر پنجم و خانه هفتم است اظهار شود که پریشانی در مطلب است
و استخراج آن بسعدیت کنند نه بنحسیت یکشنبه بعمل دارو حیث آنکه تربیة الاعداد افراد الاعداد است و هر حرفی که
عدد فردیه دارد اگر نواطق است نحس است و اگر صوامت است مطلق پس حروف متباغضه همین پنج
حروف که نحوست آن در مثلث ۲۴ و ۳۳ العامل ظاهر است پانزدهم علم متحابه بدانکه حروف
متحابه زوج الاعداد اند مثل د و و ح و ب ک ح م و س هر حرفی که بطبیعت آن تا فصه متحابه
متحابه بود اگر طالع بیت جفر ب و ح آید که عبارت از جزو دویم و صفحه چهارم و سطر ششم و خانه است
هر امری که باشد محبت و اخلاص حاصل آید و استخراج بموت در آخر ترتیب بنماید شانزدهم علم
علم الحروف شمس و قمر و غیره بدانکه علم حروف سیارات سبعه بقاعده اهل تنجیم گشت که حروف آخر سیاره
بان سیاره منسوب دارند فاما اهل حروف چنین اثبات کرده اند که از زحل ابجد و از مشتری هوزح
و از مریخ طیکل و از شمس منسع و از زهره فصقر و از عطارد شتثخ و از قمر ذضظغ و بصورت
حرف اربع طالع در هر سیاره ظاهر است حرف اول هر ستاره آتشی است و دویم بادی سیوم آبی
چهارم خاکی علی هذا القیاس در استخراج خمسه متحیره این حرف بکار برد هفدهم علم ایام و لیالی
مع الموکل و اعمال جلب المنافع چنین است تسخیر المطلب و جلب المطر حروف لیالی و نهار بر نوع
که بکار برند و قاعده جلب المنافع چنین است مثلاً در یوم الثلثا در ساعت اول جلب المنافع کرد
بکار برند بخود خواستم این فعل حرف آتشی است این بسط کردیم و چون عمل دویم الثلثا بود بسط کردیم و ساعت
اول را بسط کردیم و اول ساعت مریخ بود و نقطه مریخ را بسط کردیم جلب المنافع من فلان بفلان بن فلان
بسط کردیم و این حروفها را از مکرره خالصه کردند تکسیر بجا بیدار اول تعداد حروف دویم تعداد حرف ملفوظی مثال از

لیل شنبه چنین بگیر ثلثین عشرة ثلثین جمعهم ۲۷۵۵ و حروفش ه ن ف غ ع مدخل سنه
۲۸۰ حروفش ف ر صغیر او را اسقاط صغایر او ۱۰ و حرف ی حروف شب شنبه بلفظ فارسی ثلثمائه
اثنا ثلثمائه خمسین اثنا خمسه جمعهم ۱۰۴۲ فی ارح ثلثه و سطر را اسقاط کردیم صغیر او ۷۴ حروفه عم اصغر
را اسقاط کردیم صغایر او ۲ حروفه ب با اسقاط مکرره حروف او هشت ه ن ف غ ف ر ی و
ق ز م ب این حروف سه شنبه هست باقی شبها و دیگر را بکار برد و در استخراج جفر عدد و مرتبه ساعت سعد و
سوال ضرب کنند و از او اخل عمل نموده استخراج کنند نوع دیگر آنست که حروف شب و روز را فرد
بقول اهل تنجیم نموده جمل آرد و موکل روز چنین است یوم الاحد روقیائیل ملک مذهب یوم الاثنین
جبرئیل ملک ابیض یوم الثلثا شمسائیل ملک احمر یوم الاربعه میکائیل ملک برقان یوم الخمیس
حرقائیل ملک شمهورش یوم الجمعه عینائیل ملک زوبعه یوم السبت عزرائیل ملک میمون [illegible] علم
حروف ناطقه و صامته حروف ناطقه آنست که نقطه داشته باشد و حروف صامته بلا نقطه هر حرفی که
یک نقطه تحتانی دارد نحوست آن بمرتبه ضعیف است و اگر دو نقطه تحتانی دارد نحوست تمام و هر حرفی
که یک نقطه فوقانی دارد نحوست او در تنزل است و اگر دو نقطه فوقانی دارد نحوست آن بهوای طبع مناسبت
و اگر سه نقطه دارد نحس است که در موالید ثلاثه از نحوست شایع است بقول حکمای سلف استخراج جفر از
نقاط کنند جفر را چهار نوع قرار داده اند احمر و اصفر و اسود و ابیض احمر را از نقاط و اصفر را از اعراب و اسود
از حروف مع بینات و ابیض را استخراج بخیال و وهم نظری این بعلم سکون هند یا نسبت از نقاط بدین
وضع اول مطلب نویسد و نام سائل و ساعت و هیئت سائل و منزل شمس جمل آنرا با عداد نقاط آن
ضرب کند از آن چهار حرف حاصل آمد مثلا تسخیر که عدد او ۱۲۷ رقیه ۳۱۵ احمد ۵۳ بزهره ۲۱۹
روز جمعه ۹۸۱ از نقطه تسخیر که عدد او ۱۲۷ است از حروف آن غ ر ع است ۴ نقطه حاصل شد جمله جمل عدده
۳۹۳ حروفه ظ ل ش ع چهارده نقطه را باین جمل ضرب نموده پس جزو ۹ صفحه ۱۳ و سطر ۳ و خانه
۲۸ و از این خانه ۹ خانه ستاند تا ۲۶ مطلب حاصل آید نحوست نو طبق هر حرف را که پایان او نقطه است بمنزل
خاک است که فوق طبع آن حرف است هر حرفی را که بالای آن نقطه است بمنزله آتش است که پایان طبع حرف است

این سند بغایت اسرار دارد و از جمیع حروف نمودن ضرورست ب خاک یا بادی است ج خاک با آبست
ر آتش با آبست م خاک یا باد است ن آتش با باد است ق آتش با آبست ش آتش با آتش است ای
باشر دو زبانه ث آتش با باد است ث آتش غالب با آب زبون خ آتش با خاک است ف آتش
با آتش ض آتش با باد است ظ آتش با باد است غ آتش با خاک است حروف صامت حرف الف
آتشی سعد سعد د خاکی سعد ه آتشی مرتبه دویم سعد اکبر و بادی سعد اکبر ح خاکی نموات طبعی دارد طفای
حرارت از دو عالم پیداست اسم حی و حکیم و حلیم و حکم و حفیظ همه طفای حرارت از حروف ح دارند ط آتشی
مهلک کآبی عقد امور از و ببرد می است ل خاکی رطوبت اصلی دارد هم آتشی مهلک س آبی که از
افلاک بارض جلب ایجاد قوات نباتات نماید از جلب آب ع خاکی عظمت و لطافت خاک از ربط عقلی
افزونست ص بادی است که صبح باد صبا از و خیزد خاکی است امنی و شوار از و پیدا است تم
حقایق الحروف بعون الله الملک الودود نوزدهم علم روحانیت حروف وجسمانیته بدانکه روحانیت
حروف طبع اوست که با عراب تفریق طبایع دارد اعراب طبعیه روحانیه حرفست پس اشارت طبع با عراب
است و اعراب روحانیت حروف بود و حروف خوانده نمیشود الا با عراب چنانچه اگر متحرک نشود جسم مگر از
متقیه روح و جسمانیه آن در تحاوتیه بحروف در خلل میگردد و آنرا با عدد حروف قرار داده اند و عدد جسم
باطن و قوی حرفست پس روحانیت اعراب طبایع باشد و جسمانیت اعداد آن بود بیستم علم بدانکه
حروف صمدانیت آنست که ملجا و معاد حروف بآنها باشد پس حروف صمدانیت حروف ا ح ر م ق باشد
منقول است از کتب سلف که این پنج حروف در لوح محفوظ مرقوم است باقی حروف از اعوجاج اشکال که این
پنج حرفست از الف ب ت ث ط ظ ف ق ک ل ی این یازده حروف از الف است که ملجا
آنها الف است از جیم ح خ د ذ ص ض ع غ این نه حروف از جیم است از ر و ر پس آن سه حرف از
ر است ز س ش ن از اعوجاج ن است پس این حروف ۲۸ گانه از حروف اجرمن اشکال مختلفه یافته
بیست و یکم علم بینات بینات الف لف و بینه با او بینه ج ی م و بینه دال ال و بینه ها او بینه واو
او و بینه را او بینه حا او بینه طا او بینه ی او بینه کاف اف و بینه لام ام و بینه میم ی م

و بنیه نون و ان و بنیه سین عین می ان و بنیه فا او بنیه صاد او و بنیه قاف اف و بنیه را او از
شین می ان و ازت او ازث او ازخ او از ذال ال و از ضاد او و از بنیه ظا او از بنیه غین می
ان بست و دویم علم حرفی که طبع آتشی دارد و در مرتبه اعداد افرادیه را باشد آن حروف معدن
زر است او تعلق شمس دارد و حرفی که طبع بادی دارد و در مرتبه اول باشد از مراتب تهجی امتزاج آن
بحروف اول آبی و خاکی کند آن ممتزج طبع شود مثل نقره و جست و زیبق و حرفی که طبع آبی دارد
ممتزج بخاک باشد و حروف بادی در آن و بهر حروف امتزاج یابد آن حروف فلفیات آبدار بود و
اهل تنجیم حروف حمل را معدن طلا گویند و حروف ثور را معدن نقره گویند و حروف جوزه را از و جسدین بهم
است از و جست و مس ممتزج شد آنچه بهم آیند آنرا پیتل نامند و حروف سرطان را معدن قلعی گویند حروف
اسد را امتزاج بحروف حمل کنند از و تولد آنچه شود معدن طلا است و حروف سنبله را معدن سیماب گویند
و حروف میزان را معدن آهن گویند و حروف عقرب را معدن زرنیخ و سم الفار گویند و حروف قوس را
معدن سیسام است که در نار نماند و حروف جدی را و دلو و حوت را استاده یافته اند بست و سیوم علم
حروف حیوانیه از حروف طبایع مرتبه دویم و چهارم است یعنی حرف مرتبه دویم که بادست و حرف مرتبه چهارم
که خاک است بدانید که قوت طبع حیوانی از باد و خاک است پس حروف ب و ی ن ص و ح ل ع ر
خ غ امتزاج این حروف حیوانی است و لهذا اهل عزائم چون حیوان معذور شود امتزاج سیزده حروف را باسم و
رنگ او کنند صحت پیدا بتجربه پیوسته است بست و چهارم علم متحرکه و
ساکنه بدانکه حروف متحرکه آتشی و بادی و آبی است و حروف خاکی ساکنه و چون
سکون محل اقامت دارد روح حروف خاکی ساکن سکنه گشته بموت تخم خشک و
قوت طلب طوبت باشد با نطبع و ست این حروف مجزومه اگر در استخراج
جفر آید اعراب جزم بکسر بدل کنند چنانکه یک کسره بمنزله دو جزم است و کسر
چون آبی است امتزاج با خاک صحیح است مثل و ح ل ع ر جزو سیوم ... نقطه ...

ا	ب	ج	د
ه	و	ز	ح
ط	ی	ک	ل
م	ن	س	ع
ف	ص	ق	ر
ش	ت	ث	خ
ذ	ض	ظ	غ

سطر ۱۳ و خانه ۱۶ این حروف را مجزوم الاصل نامند ... عمل نمایند اول عزیزی کنند ه ط

حرف جزو ۵ و صفحہ ۹ و سطر ۱۳ و خانہ ۷ استاندد دویم ترفع ازواجی نماید از دال و و از حا
و از لام ن و از عین صاد بس و م ی ن ص شد از سرخانہ استخراج کنند درین صورت استخراج
بسیار مشکلست در مقاصد ازین ہیچ مذکور نیست بالجملہ این امر مخفی دارند لیکن پنجم علم حروف غالب و
مغلوب اگر الف و الف بود طالب غالب بود و اگر الف و دال بود دال غالب آید و اگر الف و ز بود
الف غالب بود و اگر الف و خ باشد خ غالب آید و اگر الف و ح باشد ح غالب آید و اگر الف و ب بود
ب غالب آید و اگر الف و ط بود ط غالب آید و اگر ب یا ط بود ط غالب آید ضرورست برای ترتیب
حروف طالب مطلوب غالب و مغلوب را ندرنہ ترتیب نماید تا باسانی مردم مطلع شوند غالب و مغلوب
و حروف غالب و مغلوب ہر دو کس را بدانند و قاعدہ چنانست کہ ہر حرف بہر حرف شمارد و از جمع
۹۹ عدد طرح کند آنچہ باقی ماند ازان حکم غالب و مغلوب نماید نوع دیگر آنست کہ اسم دو شخص کہ غالب
و مغلوب باشند بشمارد و از ہر اسم ۹۹ طرح کردہ آنچہ باقی ماند در جدول حکم کنند

		غالب			غالب			غالب			غالب			غالب			غالب
۱	۱	۱	۲	۹	۹	۳	۹	۹	۴	۹	۹	ع	۹	۹	۶	۹	۹
۱	۸	۸	۲	۸	۸	۳	۸	۸	۴	۸	۸	ع	۸	۸	۶	۸	۸
۱	۷	۷	۲	۷	۷	۳	۷	۷	۴	۷	۷	ع	۷	۷	۶	۷	۷
۱	۶	۶	۲	۶	۶	۳	۶	۶	۴	۶	۶	ع	۶	۶	۶	۶	۶
۱	ع	ع	۲	ع	ع	۳	ع	ع	۴	ع	ع	ع	ع	ع	۶	ع	ع
۱	۴	۴	۲	۴	۴	۳	۴	۴	۴	۴	۴	ع	۴	۴	۶	۴	۴
۱	۳	۳	۲	۳	۳	۳	۳	۳	۴	۳	۳	ع	۳	۳	۶	۳	۳
۱	۲	۲	۲	۲	۲	۳	۲	۲	۴	۲	۲	ع	۲	۲	۶	۲	۲
۱	۱	۱	۲	۱	۱	۳	۱	۱	۴	۱	۱	ع	۱	۹	۱	۱	۱

		غالب			غالب			غالب			غالب			غالب			غالب
۷	۹	۹	۸	۹	۹	۹	۹	۹	۱	۲	۲	۲	۹	۹	۳	۹	۹
۵	۸	۸	۸	۸	۸	۹	۸	۸	۱	۳	۳	۲	۸	۸	۳	۸	۸
۷	۷	۷	۸	۷	۷	۹	۷	۷	۱	۴	۴	۲	۷	۷	۳	۷	۷
۷	۶	۶	۸	۶	۶	۹	۶	۶	۱	۵	۵	۲	۶	۶	۳	۶	۶
۷	ع	ع	۸	ح	ح	۹	ع	ع	۱	۶	۶	۲	ع	۵	۳	۵	۵
۷	۴	۴	۸	۴	۴	۹	۴	۴	۱	۷	۷	۲	۴	۴	۳	۴	۴
۷	۳	۳	۸	۳	۳	۹	۳	۳	۱	۸	۸	۲	۳	۳	۳	۳	۳
۷	۲	۲	۸	۲	۲	۹	۲	۲	۱	۹	۹	۲	۲	۲	۳	۲	۲
۷	۱	۱	۸	۱	۱	۹	۱	۱	۱			۲	۱	۱	۳	۱	۱

قاعدہ چنان است کہ دو دو یا دو حرف یک جنس آیند طالب غالب بود و ہر طرح دو فرد اگر یکی ماند طالب غالب آید

پس از حروف الف ط و ز و ه و د و ج ب غالب اند و از حروف ب ط ح ز و ه و ج ب اغالب اند
چنانچه در جدول نموده شد از آن قیاس آورند نسبت ششم علم حروف سعیده و نحسیه بدانکه حروف
سعیده روح الاعداد اند که نصف نصف نقیض ندارد مثل این حروف ب د و ح ک م س ف
ق ر ت خ ض غ و نحسیه عداد الاعداد اند اما بقول علما حروف سعیده حروف نورانی اند ا ح د ر
س ص ط ع ک ل م ه و و ظلمانی نحسیه اند ب ت ج ح خ ذ ز ش ض ظ غ ف ق ن ی و در حروف
سعیده هر حرف که بینات صحو است دارد اسعد است و حرفی که در بینات نواطق دارد در سعدیت نقصان
است اما از نحسیه سعدیت غالب است و حرفی که نحس است اگر در بینات نواطق دارد نحس اتم است مثلاً
ش د س حرف سین از شین در نحوست فرود و کمتر است و باقی حروف نواطق که به نقطه واحد اند از حروف
دو نقطه نحوست کم دارند اگر در بیت طالع جفر اجتماع حروف سعیده شود مثل ا ا ا ا د یا چهار دال و چهار
واو و یا چهار ه و یا چهار ط بسیار سعیده اند در استخراج آن بسعادات و حصول مطالب است و
اگر در بیت طالع جفر چهار ش و یا چهار ت و یا چهار ث آید نحس اکبر است اظهار نقص مطالب کند و
اگر این عمل العبرا برگشته نیز نقص دارد مثل ش ش را ث بگیرد و ث را خ عزا نیز هم نحس اند اهل معنی برا
در اینجا فکر راسخ ماند تا مطلب درست استخراج نماید منه و کرمه نسبت و هفتم علم حروف ممتزجه
که عبارت است از آمیختن بطالع ه ط ف آن را که بینات آن نیز محرق اند و با طلاق مثبت این
سه حرف امتزاج بطالع دیگر ندارد ام ش د امتزاج بطالع دیگر دارد الف را قلب امتزاج بحرف خاکی است
و حروف ه ش را امتزاج بحرف بادی و حروف دال امتزاج بحرف خاکی است بدانکه باد مقوی آتش
پس هر حرف در دو حرف بادی است قوت آتش بکمال دارد مثل ه ط ف م ش دین پنج حرف محرق اند
اگر در بیت طالع جفر آید یکی از ه ط ف م یا ه م ط ف یا ه ف ط م یا ف ه ط م یا م ف
ط ه یا م ه ف ط غرض که این چهار حرف بهر طرف که آیند محرق بذات اند ضمیر سائل امری آتشی دارد از آتش طبع
بود از حیوانات و اشجار نباشد بلکه طلا و معدن جواهر شمس بود و اگر درین سائل است از مرض حیض و استحاضه و یا
خون و امراض شهوانی ضمیر دارد و در اعمال این پنج حرف را بر نشانه سگ دیوانه و یا گرگ و یا آدمی که

اورا مدار کشیده باشند نوشته جای دفن کنند در آن خانه آتش همیشه باشد و اهل آن خانه بجنگ و جدل
گردند سخت مجرب است و حروف ب و ی ن ص ت ض این حروف ن ممتزج بست و باقی
حروف ممتزجه اند حروف آ ب ی ج ز ک ممتزج باتش اند حرف ذ ال ممتزج باتش و خاک است حروف
خاکی و ح ل ع ر خ غ ش حروف ممتزج باتش اند حرف ع ممتزج باد است اگر در اعمال حروف
نوشته میشود کتاب علاحده شود در رساله کشف حقایق بحروف نوشته شده است اگر در بیت
طالع ب و ی ن آید ضمیر سائل فتح رسیدن و از غیب چیزی خوش آمدن دارد و استخراج در ۲۸
بیوت دارد اگر طالع حرف آبی است آن بیت مخبر است بامور طبیه مع برودت اگر در طالع حروف خاکی
است مخبر است از زراعت و زمین داری و اسقاط امر آتشی و آبی و بادی بست و هم علم حروف
ظاهره و باطنه بدانکه علم حروف ظاهر عبارتست از زبر و بینات باطن اوست این قول اهل تکسیر است
اما قول علمای حروف آنست که باطن حروف عدد اوست بست و هم علم حروف مشرقیه عبارت است
بقول مشائین حکما پنج حرف ا ح ر م ن باشد اما ان پنج حروف باقی حروف متولد اند اما قول حکما
اشراقیه آنست که حروف مشرقیه حروف بیت طالع جفر است که جمیع بیت تحتانی را ناظر است مخبر بشعاع
و نحسینهی ام علم حروف محرقه حروف محرقه آتشی است اما حروف کبینات هم حروف آتشی دارد آن سخت
محرقه است چنانچه بالا در ممتزج بیان کرده شد که محرقه سه است ه ط ف سی و یکم علم بطون حروف
اسرار بطون حروف عبارتست از اعداد زبر و بینه حروف از یک حرف ۲۸ بطون میشاید اهل شعور را
کتابت بجمیع حروف میکنند بطن اول الف عدده احد تحقق ح ی و تخلفه ا ب ه و بطن دویم این
ج ی ه م یا مع بینه و س است تحقق د ن ی و تخلقه ا ج ه م ک متقوم از بطون عددی اول سه ا
تحقق د ی و تخلقه ج و ا د و ه ا ب ط ه متقوم بطون ثانی ۶۵ تحقق و یا ن و ه سی تخلقه ب ج
ه م ک بطون سیوم و س مع بینه ه ن ق است تحقق ه ق و تخلفه ب ج ک ل م س بطن چهارم
کمال ظهور است از الف احد تا آخر دال یکصد و پنج میشود حروف تحقق او ه ق و کمال شعور است که ۱۲
در ۱۳ ضرب کرده ۱۶۹ حاصل است حروف تحقق آن ط س ق و این ۲۸ بطون را ان‌شاء الله تعالی

بتفصیل خواهد بیان نمود سی و دوم علم حروف جامده حروف جامده عبارتست از حروف ثقیله و حروف
ثقیله بقول علما این علم که در سوره فاتحه نیست این هفت حرف است ج ز ف ش ث خ ظ در این
هفت حرف انچه نحس تر است ث ش خ ظ است و بقول علما سلف جامد آنست که در تمام سه حرف یا چهار
حرف هوائی خاکی آمده باشند جهت آنکه حروف آتشی در هم از خواندن خالی اند و علما جفر میگویند اگر در طالع ف ح
ل ع آید شعر است مطلب بسته یا رجی دیگر باشند تا مطلق دیگر باشند که دشمن سائل و تخییل النفس بود
از مطلب که مجذور آن جذر صحیح حاصل شود آنرا جذر صحیح گویند بلکه جامده دارد سی و سیوم علم حروف الاعضا
حروف الاعضا عبارتست از حروف که بر وجود آدم منسوب سلف داشته اند بدین وضع بینی الف
لب تحتانی ب لب فوقانی ت خصیتین و آلت ث ج ح حلقوم خ ناف د دو اذنین ر بازوی
راست ز بازوی چپ س ش [illegible] ص ض کتفین ط انگشتان راست و ظ انگشتان چپ ع
غ هر دو چشم ف ق ابرو هر دو پلک بالا ک بالای گلو پایان گلوم متصل آن ن کاسه سر هـ قلب
ی نشست گاه سی و چهارم علم حروف عرشیه حروف ناری است و صامت که ا هـ ط م باشد
این حروف فوقیت تا جمیع حروف دارد اعراب این ترفع طبعی دارد و بعضی ائمه حروف عرشیه حروف
مقطعات قرآنی را گویند این قول نیز نزد اهل جفر درست و حروف مقطعات اینست الم الر المر کهیعص طه
طس یس ص حم حمعسق ق ن حروف غیر مکرر از این حروف اینست ال م ر ک ه ی ع ص طس
ح ق ن [illegible] امر که این حروف الم کهیعص طس حق ن است هر که این حروف [illegible] در شرف شمس [illegible]
کند محرم سلاطین گردد و در شرف [illegible] کند با خود دارد قاضی شود و هر که در شرف زهره پر کند محبوب با در مجلس
خاص و عام باشد و هر که در شرف قمر پر کند رزق او فراخ گردد سی و پنجم علم کرسیه حروف منقوطه خاکی اند
ج خ هر دو حرف که منقوطه از حروف خاکی است آن کرسیه باشد سی و ششم علم حروف منازل یعنی
با یکدیگر حروف مقابل باشد سعدیت و نحسیت بنا بنا حروف آتشی را حروف منازل دارند و این منازل که مراتب
هر حرف است پس هرگاه در اول بیت طالع حرف آتشی باشد و حرف ثانی و ثالث و رابع آن آبی باشد قوت
حروف اول که آتشی است از منازله طبع زائل کنند چنانچه در جزو اول صفحه سیوم و سطر هفتم و خانه بست و سیوم

این باشد اج زت سعدیت الف را این سه حرف زائل کنند علی ہذا القیاس و اگر در طالع بیت حرف
اول نحس باشد و سه حرف پایان آتشی سعد باشد نحوست این را بسوزانند و زائل گردانند بدین صورت
ث اھ ط لمذ اد خاکی و بادی مگر بینو یسند که بادی مقوی آتشی است و آتشی مربی بادی و خاکی مقوی
آبی است و آبی مربی خاکی است سی و ہفتم علم در بروج بدانکه بروج روز حمل و جوزا و اسد و میزان
و قوس و دلو است و بروج شب ثور و سرطان و سنبله و عقرب و جدی و حوت حروف بروج این است
حمل ا م د ثور ب ن و جوزا ج ص ز و سرطان و ع ض ق اسد ه ف ض و سنبله د ض
ض و میزان ز ق ط و عقرب ح ز ظ و قوس ح ش و جدی ی ش ع و دلو ک ش غ
و حوت ل خ غ ارباب بروج مریخ بحمل زہره به ثور عطارد بجوزا قمر بسرطان شمس باسد عطارد بسنبله
زہره بمیزان مریخ بعقرب مشتری بقوس جدی بزحل حوت بمشتری و دانستن آفتاب پس از آن
ماه بدانکه بتاریخ ۱۴ شهر ذیقعده ۱۲۴۳ سنه ہجری خواستیم که آفتاب را بدانیم که در کدام برج است
از ۱۲۴۳ سنه ہجری طرح کردیم باقی مانده ۹۰ این را بیازده ضرب کردیم ۹۹۰ شد پنج دیگر برآو افزودیم
۹۹۵ گشت این جمل اولی نگاهداشته بعد از آن از محرم تا روز حساب بشمارند یکماه ۲۹
و یکماه ۳۰ پس از محرم تا تاریخ ۱۴ ذیقعده ۳۰۹ شد جمع اولی ازین افزودست و دو دور آفتاب
که ۳۶۰ باشد بجمع ثانی الحاق نمود ۱۰۳۹ شد با جمع اولی مقابله کردیم باقی ماند ۴۹ یوم ۳۱
بحمل دادیم باقی ماند ۱۸ به ثور رسید معلوم شد که آفتاب در هشتم درجه ثور باشد یازده روز از آن
حمله زیاده کرده که بحساب تقویم بدست آید ۲۹ درجه شد پس معلوم شد که آفتاب در ۲۹ درجه ثور
شد دانستن ماه چنان است ۱۴ به ۱۳ ضرب کرده ۱۸۲ شد ۱۳ دیگر افزودیم ۱۹۵ از آفتاب
۳۰ عدد به هر برج داده آفتاب در ثور بود شش ۶ برج رسید باقی ماند ۱۵ درجه شد دانسته شد که
از آفتاب ہفتم برج است که عقرب باشد به پانزدهم درجه و دانستن منزل ماه که کجا است از ابتدا روز یکشنبه روزی
که خواہد شمار کنند ہفت عدد برین افزاید ہر چه جمع باشد سه گان طرح کنند اگر یک ماند ماه در آب بود مردم
بزرگ را و جنگ خطر است و اگر دو ماند در زمین است مردم پیاده ها و از ل را خطر است و اگر

سه بماند در آسمان است اسپان و اشتران و مرکب دیگر را خطر است این عمل در روز جنگ بکار آید
سی و هشتم علم طوالع بدانکه طوالع عبارت از منشاء تحمل و از اول تو و یا از اول سوال سائل و یا
از اول بیت جفر جامع کانما بیت الطالع گویند که مشرق باشد بجمیع بیوت بسعدیت و نحسیت و بعضی
آنرا بیت شرقیه نیز گویند و اعمال آنها اند که پیوسته اگر در طالع ممتزج طبایع آید مگر ا ب ج د پس
بدانکه قوت زحل در طالع سائل هر چه خواهد و آنچه اراده است در ضبط او است اگر زحل نحس است اما
درین محل بواسطه قوت تحمل نیز می آرد و اگر در طالع ه و ز ح آید بدانکه مشتری را حکم است که
قاضی افلاک است این طالع سعد است و اگر در طالع ط ی ک ل آید نحس اکبر است اگرچه بحروف
صوامت دارد و اگر در طالع م ن س ع باشد سعد است نفعی از سلطان زمان به بیند و اگر در
طالع ف ص ق ر باشد با انشراح دل کامیاب شود و مربی از مردم که زهره طبع باشد شود و اگر در
طالع ش ت ث خ آید بکاری که دارد بسر دی و سستی کشد که نحس اکبر است و اگر در طالع ذ ض
ظ غ آید نیز نحس است و بقول اهل تکسیر این است اسم سائل را با اسم دمه ستانند از ان دوازده طرح
کند آنچه باقی ماند طالع او است اما بقول اهل تنجیم طالع آنست که ا ع ل ی حمل ب و ثور ک ق
و جوزا ح ه سرطان اسد ف سنبله ک ت ر ط میزان ج ض ز ط ذ عقرب و ف و قوس
خ غ جدی ک ش ث دلو د و ت هر اسم که این باشد طالع اعتبار کند اما طالع مولود بدست
آوردن بسیار خوب است که تمامی حقایق از ان معلوم توان کرد سی و نهم علم حروف الظهور بدانکه
زبر حروف سه حروف است که ظهور حروف عبادت از ذات حروف باشد که از زبر باشد و در کتاب بینات
حروف نه در تحریر است و نه در تقریر آید چنانچه ان الذین امنوا پس پنج حروف مع بینه از جمیع حروف
در تقریر و تحریر نیست هر گاه حروف فرد را نخوانند بینات در تقریر لسانی آید چنانچه در تقریر ظاهر
است پس زبر ظهور حرف است که در تحریر بینات نمی آید و نه در طالع بینات آید تقریر نیست حروف بعبارت
از زبر او است چنانچه اهل تکسیر اهل محاسبه در اعداد حروف عدد زبر می شناسند و اعداد بینات را
بطون گویند چنانچه در بطن الف خواهد آمد چهلم علم حروف و دو لوح است خفیه و جلیه آنست که یقین ذات حروف

در عمل اند چنانچه در اعمال از بسایط و قواعد و قراین تقوم و تربیع ظاهر آید و خفیه آنکه متقدمین در مطلب
سائل در استخراج آن در زوایای اختفا مانده در شهود نمی آید و کلمه کسی وقوف بر حقائق و اسرار آن
داشته اند اطلاع بر منافع خفایای الحروف بعد از ریاضت و اعمال هر حرف نمودن یافته اند در علم سیمیا
خفیه است بمنه و کرمه جهیل و یکم علم حروف الصفرای حروف بادی و خاکی است بینات آنها را اگر
زیر هر حرف را اگر بطالع جمع یابد آن خانه طبع صفرای دارد و از حروف بادی ب ج از حروف خاکی د و از
حروف بادی و و از حروف خاکی ح پس جمیع آن ب د و ح شد پس این خانه طبع صفراوی دارد
اگر سائل را امور بادی و خاکی در ضمیر باشد و در بینت مثل آب که طبع آن صفرای است هر چیز که در طبع
آن صفرا باشد ضمیر سائل بود و یا آنکه در طالع ی ل ن ع آید و یا ص ر ت خ باشد یا ذ غ ب ف
یا ب د و ح علامت جزو ۲ صفحه ۴ و سطر ۶ و خانه ۸ و یا ی ل ن ع جزو ۱۰ صفحه ۱۲ و سطر ۱۴
و خانه ۱۶ و یا آنکه ص ر ت خ جزو ۱۸ صفحه ۲۰ و سطر ۲۲ و خانه ۲۴ و یا در خانه ذ غ ب ف
باشد جزو ۲۵ صفحه ۲۸ و سطر ۲ و خانه ۴ احکام و اسرار این بیوت طالع بذکر پیوست جهیل و دویم علم
حروف الدم که حروف در بینات آن توافق باشد مثل شین و عین این هر دو حروف می اند و نحوست
تمام دارند و اگر در طالع بیت غ ش ش آید که جزو ۲ صفحه ۲۸ و سطر ۲۱ و خانه ۱۲ باشد در
نحوست همت تمام دارد بیوت تحتانی آن تا ۸ خانه تمام این سطر نحس است و سطر دویم پایان آن خانه سه
نحوست دارند از خانه سه نحوست و سعدیت ممتزج اند این حروف دم الحروف از ان معنی گویند که نحس دم فاسد است
و این حروف هم فاسد است جهیل و سیوم علم حروف البلغم امتزاج حروف آبی به بادی حروف بلغمی است چنانچه
ج ب ز ه یا ک م س ن یا آنکه ق ص ث ت یا آنکه ظ ض ج یا این حروف اگر در طالع بیت
آیند مشعر طبع سائل است که بلغمی باشد در بیت اول آخر حروف در وست که بلغم نحوست ندارد و در بیت دویم
اول کل است اصلا بلغم مضر نباشد و در بیت سیوم یک جز بلغم می ماند و رفع میشود و در بیت چهارم
انقطاع بلغم ندارد نحس است و در استخراج اربعه بیوت گذاشته استخراج کند و یا بطرز کتاب حقائق الآثار میر محمود
که جد میر محمد همدانی است که عالم بجمیع علوم بود و این از خدمت ایشان بسعی تحصیل نمود بچهارم بیوت عرض

طول ہر قدری کہ بحروف اکتفا کند تحریر آورده استخراج نماید ترفع وتنزل مثال آن پایان دراشال
اعمال تمام نموده میشود اما این طرز متاخرین بواسطہ سهولت اختیار کرده اند از اصل جفر نسبت لیکن در
اعمال احوال واحکام درست دارد چہل وچہارم علم حروف سوداویہ مختلف الطبایع است اگر در طالع
بیت حروف مختلف الطبایع جمع آیند سائل را مطالب در پریشانی باشد آتشی با آب مختلف وباد بخاک
آب اطفاء آتش کند باد پراگنده خاک نماید ہر جا کہ در طالع بیت حروف آتش وآبی جمع آیند اگر حروف
آتش تقدیم دارد آب عمل نتواند کرد اگر حروف آب تقدیم دارد آتش اطفا کند ہمان نوع اگر حرف باد مقدم
باشد خاک را برہم آورد واگر خاک مقدم است نیز خاک را نزد بدمی آرد باین وضع اج زہ یا ط ک
م س یا ت ف ش ث یا ف ظ ش ث استخراج بیوت این عمل بعد از طرح ۳۴۸۷ است آنچہ از
طرح باقی ماند بیوت ستانند اصل عمل جفر است چہل وپنجم علم حروف علویہ ناری اند ودرین ہفت حرف
فرق علویہ بسیار است چنانچہ اہ طم علو از ف وش و ذ دانند واین قول اہل علم حروف است اما قول
اہل تنجیم آنست کہ حروف علوی از جمیع حروف زحل اند کہ اب ج د باشد چہل وششم علم
دانستن حروف اسفل است کہ اسفل حروف خاکی اند خ غ این دو حروف از جمیع حروف خاکی اسفل اند
وظلمانی اند اگر در طالع بیت آیند عمل باثقال امور باشد ہکذا غ خ خ غ یا آنکہ خ غ غ خ
این اشکال بیوت سفلی اند واستخراج این بیوت شخص آنست کہ اول بیت در جزوه ۲۸ وصفحہ ۳۴ و
سطر ۲۸ وخانہ ۳۴ است ودویم بیت در جزو ۳۴ وصفحہ ۲۸ وسطر ۲۸ وخانہ ۳۴ سیوم بیت
جزوه ۲۴ وصفحہ ۳۴ وسطر ۲۸ وخانہ ۲۸ چہارم بیت جزوه ۳۴ وصفحہ ۲۸ وسطر ۳۴ وخانہ
بینہ است واستخراج آن ۲۸۴۷ را طرح کردیم آنچہ ازین عدد کم شود ہمان قدر بیت ستانند واستخراج نماید
چہل وہفتم علم حروف فکریہ بدانکہ علم حروف فکریہ دو نوع است از حروف حرف عزایز ستانند یا آنکہ
حرف از بطون ستانند اما این عمل در بعضی امور درست می آید مشخص آنچہ تجربہ کرده شده آن است کہ
حروف محقق را تخلق گردانند چنانچہ حق تحقق است وتخلق آن میزان پس از سوال اول حروف
محقق بنویسد ہر حرفی علاحده مع بینہ بعد از آن تخلق کند تمام مطلب را بتحریر آورده بنظر تصرف

آرد اگر مطلب درست همان اکتفا نماید و در عبارت حروف مکرر را اگر بقرا این حصول مطلب اسقاط
بیند اسقاط نماید و این طریقه بسیار بسیار آسان است و مستحسنه بحروف فکریه این عمل است

چهل و هشتم علم حروف حمانیه بدانکه حروف رحمانی حروف مقطعات قرآنی است اگر در طالع آید
شرف و سعادت دارد حروف غیر مکرره این است ال ر ک هـ ی ع ص ط س ح م ق
ن اگر در طالع ال ر ک آید حروف نورانی اند در سعادت شرف دارند و اگر در طالع ال ر ک هـ
آید نیز همچنان است و اگر ر ک هـ ی آید سعد است اما در حصول مطلب تا ده روز تامل است و اگر
در طالع هـ ی ع ص آید سعد است اما در حصول مطلب یازده روز توقف است و اگر ی ع
ص ط یک روز در حصول همان است اگر ع ص ط س آید اشرف سعد است آنچه مراد باشد
حسب المطلب حاصل است و اگر ص ط س م آید نیز اکبر سعد است حصول مراد حسب المطلب و اسند و اگر
ط س م ف آید سعد است اما بعد مضی ۱۶ روز مراد حاصل آید و اگر س م ق ن آید سعد است اما مطلب
بتر دد بسیار حصول امر بعد از مضی ۵ ۷ روز میشود و بعضی اهل علم حروف حروف نورانی را رحمانی گفته اند
اما آنچه حروف در بینه نواطق ندارد حروف نورانی اند

چهل و نهم علم حروف المضیق بدانکه حروف مضیق
حروف نواطق را گویند که سه نقطه و دو نقطه دارند مثل ت ث ش ق ی آنحروف مضیق اند اگر
در طالع بیت آیند تنگی و وحشت و عزولی در امور و مطلب یابند و آنحروف در نحوست و اقوی اند

پنجاهم علم حروف تربیع تربیع آنست که عدد آن تصفیه و ربعیه تا چهار مرتبه زوج باشد مثل ۱۶
نصف ۸ ربعه سم نصف نصفه ۲ اما در علم جفر از بیت طالع ۴ خانه که دارد آنرا تربیع بحروف گویند
مثل از ۱۲ بیوت تقسیم است بیت اول طالع البیت است بیت ۲ گذاشته ۳ تسدیس است یا
بیت ۳ را گذاشته بیت ۴ را تربیع نامند و بیت ۵ را تثلیث گویند و بیت ۶ را گذاشته بیت ۷
مقابله خوانند و بیت ۸ بگذاشته بیت ۹ را تحتانی تثلیث گویند بیت ۱۰ تربیع تحتانی گویند و بیت ۱۱
تسدیس فنائی نامند اگر در بیت تثلیث از نظر دوستی از یکدیگر به ۵ خانه تا ۹ خانه باشد این نوع دوستی
است و حصول مطلب است این تربیع البیوت در علم جفر است که از بیوت طالع ۴ بیت تسامند و همین نوع

از بیت ۴ که بیت سیم ۳ که در خانه بیوت ۸ است ستاند علی هذا القیاس استخراج نماید پنجاه و یکم علم
حروف القمنا عبارتست از حروف حرف الف ولام بر هر امری که آن باشد آن اعز سعیده و پسندیده
بود پنجاه و دوم علم حروف التحریف علم حروف التحریف نزدیک اهل حروف حروف بادی و آبی و آتشی
است آن سه حرف است ب ج ع و بقول اهل تنجیم خ ر ی ف مع لبینات خ ا ا ن ا ه ه
تحقیق ان د ص خ س تخلق آن ا ج ص ن ش ث است پنجاه و سیوم علم حروف الربیع
علم حروف ربیعه آتشی و آبی و خاکی است این سه حروف ا ب و ش نزد اهل حروف بقول اهل
تنجیم ربیع مع بینات را با یا ... تحقیق آن د ص ش تخلق آن ا ج ... است
پنجاه و چهارم علم حروف مشرقی حروف آتشی است و حروف شمالی بادی و حروف جنوبی آبی
حروف مغربی خاکی و بقول ارسطو در کتاب ... منقول است که حروف شرقی یک یک حرف
از طبایع اربعه است پس اول حروف از طبایع مشرقی باشد ... این هر چهار حرف
بر حمل ... مشرقی اند پنجاه و پنجم علم حروف مغرب مغربی حروف خاکی اند و بقول ارسطو یک
یک حرف از طبایع اربعه که بمرتبه چهارم حروف خاکی است پنجاه و ششم علم حروف جنوب حروف
جنوبی حروف آبی اند بقول طریق سابق پنجاه و هفتم علم حروف شمالی حروف بادی اند
علی هذا الاتفاق است که حروف ناری شرقی اند و حروف شمالی حروف بادی اند علی هذا الاتفاق
است که حروف ناری شرقی اند و حروف شمالی بادی اند و حروف آبی و جنوبی اند و حروف خاکی
غربی اند و حروف ناری ا ه ط م ف ش ذ و حروف بادی ب و ی ن ص ت ض حروف
آبی ج ز ک س ق ث ظ حروف خاکی د ح ل ع ر خ غ اگر بطالع بیت حروف آتشی آید و
قمر در برج ناری باشد مطالب حاصل شود و اگر در بیت طالع حروف هوائی باشند و قمر نیز در برج
هوائی بود مطلب امور مذکور حاصل آید و اگر در طالع بیت حروف مائی باشند و ماه نیز در برج مائی
بود هر امری که سائل را اراده باشد میسر آید بمعونت وزرا و اهل اعیان و اگر در بیت طالع حروف
ارضی آیند و ماه در برج خاکی باشد امور مذکور میسر آید و محصل است و بقول جمیع علما حروف ناری

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ و حروف بادی ث ی ا ق ی ح ل ی ب ط ظ ک ب ض ن حروف ماء ا ذ ب ح ز ع س ر ش و ح ا ر ت ف ق
ذ حروف ترابی س ش ا ل ر ث ف ا ن و و پ چ ا ه و د ا ه ش ستم علم احضار جن و ترد بد ا جن بدانکه جنیات
همه آتشی طبع اند جهت تسخیر آنها و احضار این حروف است بدانکه حروف امتزاجی یا حروف تشبیهی و یا
مشترک حروف امتزاج ا ل ه ر ه ه ص ح و م ع ب ی ا ش ل ی شد بعد ا و ا ل ا ب ر ح روف امتزاج از قول
ارسطو غیر مکرر ا ل ه م ص ح د و ف شده اند و بقول اهل معرفت امتزاجی ا ل ا ا ل ح ا ل ا ل ن ل
این حرف است که غیر مکرر ا ل ه م و الیه ثلثه مظهر این سه حرف قرار یافته و اسماء امتزاجی سبحان و
علی واحد حروف تشبیهی ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ حروف
مشترک از امتزاج حروف است مثل السمیع البصیر و احضار جن و تردید آنها حروف ش س ا ر ش حروف
آتشی و مخمس آخر نیز مخمس و وسط آتشی و در کمال علو و خاکی نیز بمرتبه اعلی خاک لیس اینها تسخیر جنیات با
و آنچه از کتب سلف یافته است ا ص ا ذ ث ا ط ی ا ک ه ی ع ص ا ب ا م ع س ق ا
روز سه شنبه که در تاریخ ۱۴ از ماه باشد فتیله این حروف نموده در چراغ کند احضار جنیات است بشکل
و شبه و تردید آنها این عمل اقوی است از جمیع دعوات و اعمال نجاه و نهم علم حروف انس است
حروف الانس عبارت است از حروف محبت آنکه یعنی حروفی که محبت در قلب محبوب ازو بقول حکما
اهل معنی حروف آنکه امتزاج طبایع طالع و مطلوب حروف انس اند مکرر به تجربه پیوسته که حروف طالب
حروف مطلوب با امتزاج آوردن انس و محبت در قلب مطلوب پیدا آوردن است این امر منحصر الیه تو
است اول آنکه مزاج لمساعت سعد نماید دوم حروف هر دو را امتزاج کند سیوم بحروف تعداد آن امتزاج
کند چهارم آنکه حروف طالب التقدیم وارد بر حروف مطلوب پنجم از آن اسماء الله حسنی که اعداد آن برآورد
با عدد کبیر و بسیط و صغیر برابر کند و موافق بحروف و عدد نماید و در کتب تسخیر حروف این عمل بتفصیل هویدا است
شصتم علم حروف املاک حروف خاکی و آبی است امتزاج این هر دو قوت در طبع اما آنکه هر دو اگر در طالع بیت
جفر حروف خاکی و آبی آیند استفادت کند برای تفریح طبع سائل و حاصل آوردن غلات و نباتات اشجار
اثمره و غیره و ح خ ز ب ا ک ع س ا ل ه ب ا ق ر ش خ ز ی ا ض ع خ ش ع د ا ن ا و ل

سعد است تقدم دارد و قران نحوست گشته و خانهٔ دویم سعد است حصول مقابل ابا اکب بو جهه حسن است و خانه سیوم نحس است و چهارم شدید است شصت و یکم علم حروف مذکر و شصت و دویم علم حروف مؤنث حروف مذکر حروف اعداد و افراداند و ازواج الاعداد مؤنث اند جمهور علمای علم حروف برین متفق اند اما ارسطو میگوید که حروف ملفوظی آنچه زیر صورت دارند مذکر اند ثابت کرده شده و حروف سرودی آنچه زبر نواطق دارند مؤنث اند و آنچه زیر و زبر صورت دارند مشترک اند و حروف مذکر ملفوظی الف جیم دال ذال سین شین صاد ضاد عین غین قاف کاف لام میم نون واو است و حروف سرودی با تا ثا حا خا را زا طا ظا فا ها یا اگر در طالع بیت جفر آید و در طالع مؤنثی است حرف حروف مذکر قبض افراد قبض افراز و حروف مؤنث قابض معطلا اند شصت و سیوم علم حروف مفرده و شصت و چهارم علم حروف مزوجه حروف مفرده ا ج ه ز ط ا حاد است و حروف مزوجه ب د و ح علی هذا الترتیب ا ج ه ز ط ل ن ع ص ق ش ث ذ ظ غ این حروف افراد اند و ازواج اینست ب د و ح ی ک م س ف ر ت خ ض اعمال هویت این حروف کرده شد شصت و پنجم علم حروف اتصال قریبه شصت و ششم علم حروف انفصال بعیده و التفریق علم حروف اتصال قریبه تفصیل در اساس الاسوس نوشته میشود ان شاء الله تعالی اجمالاً اینست انفصال ما قبل نبود که اول یا ۳ و ۵ یا ۷ و ۹ یا ۱۱ و ۱۳ یا ۱۵ و ۱۷ یا ۱۹ و ۲۱ یا ۲۳ یا ۲۵ و ۲۷ این استخراج را انفصال بعیده گویند جهت آنکه انفصال افرادی دارند در ضرب بیوت جفر بطرز اس الاسوس انفصال اینست این غرایب العمل است از این عمل اعمال سعید و شصت عمل می آید و مصحف فاطمه استخراج میشود و مصحف فاطمه عبارت است از استخراج احوال اخبار کون و انتهای آن تفصیل کلیات و جزئیات و حروف اتصال اینست ۲ یا ۴ و ۶ یا ۸ و ۱۰ یا ۱۲ و ۱۴ یا ۱۶ و ۱۸ یا ۲۲ و ۲۴ یا ۲۶ ۲ و ۲۸ یا این نوع ضرب اتصال است آنرا اتصال قریبه زوجه گویند که در اس الاسوس مذکور است شصت و هفتم علم حروف الحروف یا زبر و بینه و قمر آن یا حروف تجدید و تجیید حروف زبر الف ا و بینه ل ف حروف نمره [illegible] حروف ...

ر ع ش زره شده و اضراب آن بحروف ابجدی چنان است که عدد این حروف جمل کرده بحروف
عدد حروف ضرب نماید جمل ۳۴ ۶ و ۳ در ۳ ضرب کرده ۹ شد باز ۳ در ۳ ضرب کرده ۹ شد
باز ۹ در ۹ ضرب کرده ۸۱ شد این ضرب افراد الافراد است جمله ۱۲ است از ضرب جمل ۳۴
را در ۳ ضرب کرده جمله چهار لکهه چهارده هزار و هفتصد و سی و شش شد ۴۱۴۷۳۶
حروف و اینست ول ذ سی غ دق ع چون عدد الف یکصد و یازده است ازین ۱۱۱ یکی را
طرح کرده بمراتب ۷ ۲ ماند پس این ۱۱۱ را در ۲۷ ضرب کرده شد دو هزار و نهصد و هفت
حروف ب ل غ ظ حض ز این ضرب ابجدیست و ضرب حروف تهجی آنست که حروف ۷ ۳ است
ه الف را ضرب کرده ۵ ۵ شد علی هذا القیاس اضراب جمیع حروف است
بهمین قاعده تخریج العمل دیگر بتضرب اول دو س افراد ح س بضرب جمل ول و
ض غ در ضرب تهجی ه ن ف شد

فصل هشتم علم دوایر الحروف

دایره عبارتست از حروف که در دایره حروف را واقع است تجدید برین مثال

دایره طبایع و دایره حروف ابجدی و دایره آتشی پس از حروف آتشی هشتم مرتبه حروف مرتبه بادی است یازده مرتبه حروف آبی است و بیست و دوم مرتبه حروف خاکی است و قس علی ذلک بهر حروف آتشی بدوم مرتبه همان ترتیب است و مرتفع از آن دایره نیز یافته میشود و ترفع سیوم مرتبه عکس

از غ ص است و از ظ ف و از ض ح و از ذ ث
و از خ ت و از ث ش و از ت ر و از ش ق و از ر ص و از ق ع و از ص ع و از ف س
و از ع ن و از س م و از ن ل و از م ک و از ل ی و از ک ط و از ی ح و از ط ز و از ح
و از ز ه و از و د و از ه ج و از د ب و از ج ا و از ب غ و از ا ظ این ترفع سه حرفی است
بجمیع حروف

فصل نهم علم حروف الجلال و الجمال

بدانکه حروف جلال حروف آتشی است و حروف جمال

حروف خاکی است و یا آنکه جلالی اعداد افرادیه باشند و جمالی ازواج اعداد باشند هشتاد و هفتم علم
حروف الحال بدانکه حروف الحال سه نوع است ماضیه و حالیه و استقبالیه صورت یافتن آن بدین
است که اگر طالع بیت جفر حروف اربعه اند آنچه حروف ماقبل او باشند آن حروف ماضی است و آنچه از بیت
طالع جفر ابتدا تا ۳ بیوت خالی است و هرچه بعد از این ۲۸ حروف دارد حروف مستقبل اند بدین صورت
مثلاً ا ل ن م ع ل اگر در طالع آید این خانه در جزو ۱۴ در صفحه ۱۳ در سطر ۱۶ در خانه ۱۲
است از این سطر از حروف که در گذشته ماضیه اند از آن توان استخراج کرد از امور گذشته بیت از حال
که از امر و توضیح و حال و امر مبهم را از آن توان فهمید و بعد از این سطر دوازدهم سطر از صفحه مذکور در
احوال استقبال مخبر و مشعر است و آنکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند علمنا علم الغابر
والمزبور والنکت فی القلوب والنقر فی الاسماع و مصحف فاطمه غابر ماضی است و مزبور حالیه و النکت استقبالیه
چون علم امام از روی تعدد علم حرفیه بحرف عین علی تعلق دارد و عین دریایی است بیکران از آن ماضی
و حال و استقبال جز بوضوح نیاید هشتاد و هشتم علم اقلام فی الحروف بدانکه در اعمال تکسیر هشت قلم
است اول قلم را روشن نام است دوم قلم را درازی نام است سیوم قلم را رابطه گویند چهارم
قلم را ربطه گویند پنجم قلم را اقرب نام است ششم قلم را نما گویند هفتم قلم را اشرف نام است هشتم
قلم را ناجی گویند اول روشن نام سر آن مقدار سه سوزن است و قلم درازی مضاعف از وست و قلم
رابطه سر آن دوازده سوزن است و قلم ربطه سر آن شانزده سوزن است در تحریر پوست جفر
قلم چهارم بکار برند قلم اول روشن که سر آن سه سوزن است در شکل افرادیه بکار آرند و قلم دوم درازی
است به شکل ازواج الان بتحریر آرند قلم سیوم رابطه که ۱۲ سر سوزن است در بیوت تکسیر خانه ممتزج
اعداد افرادیه و ازواجیه باشد بکار برند قلم چهارم را در اعمال جفر بکار برند و قلم پنجم که اقرب نام دارد
شکل عدد کبیر بر کنند و سر آن مقدار سه سوزن است قلم ششم که نما نام دارد شکل عدد کبیر نویسند این
قلم مقدار دو سر سوزن است قلم هفتم که اشرف نام دارد شکل عدد کبایر نویسند سر مقدار سه سر سوزن است
قلم هشتم ناجی نام دارد عدد صغیر کبیر الکبیر کبایر اکبر کبایا اصغر صغایر اصغر صغایر هشتاد و دوم علم

خلوات الحروف مع موکل العلویه و سفلیه بدانکه هفتاد و دو حروف تهجیات حروف است اول مرتبه حروف
بطون اوست بینات و هشتم مرتبه بینات و هشتم بطون اوست مرتبه اول بطون الف ای
ق مرتبه دویم هفتصد و چهل و دو و مثالی می نماید در تحصیل ملائکه علوی و سفلی ازین عدد ۲۴ عدد
۱۴ طرح کردیم از ذیل شد ملائک اعلی و اعوان را عدد ۱۱۳ طرح نمودیم لتهوش شد همین قاعده
خلوات حروف مع موکل علوی و سفلی توان فهمید هفتاد و سیوم علم حروف الافلاک و البروج
درجات شمسیه و القمریه فلک اول زحل است دویم مشتری سیوم مریخ چهارم شمس پنجم زهره ششم
عطارد هفتم قمر حروف زحل ل و از مشتری ی حرف آخر هر فلک حرف اوست چنانچه هفت افلاک را
ل ی خ س ه د حروف مذکور شد حروف درجات درجه اول ا درجه دویم ب درجه سیوم
ج علی هذا الوضع درجه ۱۱ یا درجه ۱۲ یب بهمین روش درجه سی ل درجه سی و یک لا و دقایق
نیز بهمین قاعده در تقویم واضح است هفتاد و چهارم علم استخراج الحروف الطالب والمطلوب
بدانکه استخراج حروف طالب و مطلوب بانواع است بعضی مقدم حروف طالب بر مطلوب و بعضی مطلوب
بر طالب اعداد حروف ستانند انچه تجربه پیوسته بهتر از جمیع اعمال است که آن استخراج حروف عزیز

ا	ب	ج	د
ه	و	ز	ح
ط	ی	ک	ل
م	ن	س	ع
ف	ص	ق	ر
ش	ت	ث	خ
ذ	ض	ظ	غ

است مثلا شمس الدین طالب نجم الدین مطلوب حروف طالب ث
ن ع ب ا ه ه ک حروف مطلوب بغیر این اجناس ث ا و ن ب ا ه م
ک س تقدم طالب لازم بجهت تسخیر و جلب القلب بالمحبة ت س ا ن و
ع ن ب ب ا م ه ه ک س س این حروف را استخراج نماید تا
سطر اول باز آید و استخراج با عداد چنین است غیر مکرر ا د ب ا ج ه م ی ه
خ س ا ن ث ش ت هفتاد و پنجم علم انوار الحروف و اشکالهم بدانکه انوار حروف مختلف است
بعضی انوار جمع نور دو داشته اند که شگوفه باشد و شگوفه حروف آنست که تعداد حروف مع تعداد
طبع حروف ستانند و بعضی اعداد اعراب طبعی را مع حروف شگوفه می دانند و اشکال هر حرف جدا است
برین نوع شکل الف در علم تکسیر آنست که الف ۱۱۱ است و در عربی برین صورت او بر هم هندیه الف

۱۱	الله	۳۴
۶۰	آلاه	۱۴
۴۰	۸	

و بخط داود علیه السلام ... و در عربی بدین صورت آ و بخط حکمای یونان
بخط اشراقیه ... و در علم تکسیر شکل اسم ... مربع پر کنند. و در ...
... مربع را نیز کنند بدین شکل ... شکل حرف جیم بخط داود علیه السلام چنین
... شکل ح ... شکل خ ... شکل بست و نشست حسب وفق در ترتیب
پیدا است و در رساله الواقع ... بیان کرده ام هفتاد و ششم علم حروف بدانکه

۱۴	۲۷	۲۴	۲۱
ع ۲	۲۶	۱ ع	۲۶
۱۹	۲۲		۱۶
۲۹	۱۷	۱۸	۲۳

ارتباط حروف عبارت است از پیدا آوردن حرف ثانی چنانچه دال محقق آن زبر او است ... انتخلق
بینات اوست که ۱۲ جمعه ... مثال دیگر آنست که با اسم جامع ... بینه جا است هفتاد و هفتم علم
تکسیر الحروف چنانچه در مثلث الف را و باقی حروف نویسند قاعده مثلث آنست که هر عدد که باشد
۱۲ طرح کند باقی را سه حصه نموده از یک حصه شروع نماید که درست آید کسر در مثلث امکان حساب
فرد الفرد است در مثلث مخمس نویسند و هر حرف که زوج الزوج است در مربع بیت اما اهل معنی عمل
بنقاط کرده اند و بتجربه پیوسته است و قاعده در مربع است هر عددی که باشد ۳۰ طرح نموده چهار
حصه کند از یک حصه نماید اگر کسر فرد باشد در خانه ۱۳ نهد و اگر زوج باشد در خانه ۹ و اگر فرد الفرد
باشد در خانه ۵ نهد که هر چه باشد درست آید نوع دیگر هر عددی که باشد نصف آن ستانند از یک نصف
۸ طرح کند از اول خانه تا خانه ۸ باعداد طبعی کند و در خانه ۹ که مقابله است آن نصف نویسند اگر کسر دارد
از این خانهای نصف افزاید نوع دیگر عدد کل را سی سی طرح شمارد و هر قدر سی که سی آید همان قدر لحاظ
ستانند و هر خانه طبع را تضعیف کند در خانه سیزدهم آنچه کسر باشد از تضعیفات زیاده نهد یکی خانه

خالی می ماند جهت نوشتن مطلب بدین صورت اسم منعم و باسط
۲۰۰

اسم مطلب بطالب	۳۷	۹۰	۶۳	این	اسم مطلب	۹۸	۶۰	۲۲
۹۹	۵۴	۹	۳۸	شکل	۶۶	۳۶	۶	۹۲
۵۴	۶۲	۶.۵	۱۸		۳۰	۴۸	۱۱۰	۱۲
۵۶	۲۷	۳۶	۸۱	باین زا	۱۰۴	۱۸	۲۴	۵۴

۲۰

هفتاد و هشتم علم بسط الحروف و هفتاد و نهم علم بسط الاعداد الحروف

بدانکه بسط حروف بانواع است بسط اعلین حروف عزیزی و بسط تواخی و بسط اعدادی بسط یا
عبارتست از بسط حروف مع بینه تا هفت مرتبه بهذا الالف الف لام فا الف لام فا لام الف
میم فا الف الف لام فا لام الف میم فا الف لام الف میم الف لام فا میم تا میم فا الف الف لام فا
علی هذا القیاس تا هفت مرتبه و بسط عزیزی عبارتست از حروف طبع که عوض حروف آتشی بادی
ستانند و عوض بادی آتشی و هر مرتبه هر حروف را منظور دارند و عوض حروف آبی خاکی و عوض خاکی
آبی ستانند و بسط تواخی عبارتست از حروف شبیه مثل ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز
س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق این بیست حروف تواخی باشند و غیر تواخی ا ک
ل م ن و ه ی و در اعمال بعوض تواخی آنرا بسط نماید که اسم مطلب است و در استخراج احوال سائل
در جفر و بسط اعداد آنست که عدد حرف را بسط نماید این عدد دیگر که آن بانواع است زبر بینه ستانند و بینه
بینه تا هفت مرتبه بمقابله بهذا الف احد ثلثین ثمانین احد ثمان اربعه خمسمایه ثلثین خمسمایه عشر خمسین خمسمایه
اربعین احد خمسین علی هذا القیاس هفت مرتبه رسانند انگاه حروف مکرره را اسقاط کنند و عمل برد
هشتادم علم بسط کبیر و وسیط و صغیر علم بسط کبیر عبارتست از جمل حروف مطلب که مع البینه گرفته باشد
و وسیط آنست که عدد آن جمل را از الوف بمآت آرد و از مآت بعشرات و از عشرات باحاد و صغیر آن
است که از اعداد محصوله را باحاد آرد مثاله بهذا زید یا سیف الدین منا بحث وارد جمل کبیر
و بسیطش ۰ ا صغیرش ۲ هشتاد و یکم علم بسط ترکیبی فی الطبایع و العزایم بدانکه بسط ترکیبی
فی الطبایع عبارتست از حروف مطلب که آنرا بینه ستانند و زبر آنها را بکار برد و در طبایع یعنی مطلب
طالب را از مطلوب بامر ثالث است آن امر الطبایع حروف بکار برد این عمل کیمیا بر انوار و اسرار مطلب
است مثلاً جلب المال و یا جلب القلوب یا تسخیر انچه خواهد و یا هر چه خواهد امری که طلب دارد حصول آن شود و یا
بدانکه جلب المال به حروف بادی تعلق دارد و عمل اهل تجربه با آتشی است اکثر عاملان در حروف آتشی
یافته جلب القلوب بحروف آتشی و تسخیر الامر بحروف خاکی و تسکین امراض بحروف بادی است عامل را باید

آورده استخراج نمایند بغیر الطبایع حروف ناظر شود اگر آتشی غالب است مافی الضمیر سائل امور شهوانی و طلب مال و قرب سلطانی باشد و اگر سائل بر احوال مریض بود نسبت غلبهٔ خون فاسد باشد و اگر حروف بادی غالب است مافی الضمیر سائل بر احوال مریض است سودا از برودت و رطوبت دارند مر الیه بادی طبع و وصول امور خارج و از اخبار غائب وارد و اگر سائل و بلغم غالب می آید و اگر حروف مائی غالب است مافی الضمیر سائل از قلت و کثرت باران و ضعف قوت را یعنی حصول مطالب عروس بالانصاف و بی نیاز باشد و اگر حروف خاکی غالب باشد از املاک و املاک و تجارت و احجار و جواهر کانی و علامات عورات و امارید و خواجه سرای و فاضیات زحلی و مشتری و مریخی و شمسی و زهری اسرار و عطاردیه و قمریه باشد هشتاد و دوم علم کعب الحروف و سعدیه بدانکه در شناختن حروف کعب چند انواع است اول آنکه عدد حروف را سه جانب کبیر و وسیط و صغیر عدد کبیر را در وسیط ضرب کنند حاصل آن را در صغیر ضرب نمایند اگر عدد افرادی حاصل آید کعب است دوم آنست که عدد حروف جمع بینات ستانند عدد اخیر را نگاه داشته آن عدد با خر ضرب کنند تا نه مرتبه اگر افراد آید کعب است سیوم آنکه صورتست قسمی که از اعداد زبر و بینات حروف حاصل است تقسیم بحصه کنند که جذر آن پیدا شود مثلاً عدد که مجذور بیست سه صد و جذر او ست هر عددی که از حروف باشد جذر گرفته با مجذور ضرب کنند

مثال

این ضرب را بمرتبه کار برد که کعب یافته شود و اگر مثلاً جذر صحیح است نحس است و انواع یافتن کعب بسیار است در اینجا گنجایش ندارد که نوشته شود مثال پیدا کردن جذر چنین است مجذور یک لک و شصت و شش هزار و نهصد و بیست و نه اولی مرتبه اکثر عدد پیدا کردیم سیصد و بیست و هفت یافته سه جند کردیم نهصد و هشتاد و یک شد از جدول اول باقی ماند هشتاد و هشت و دو که بالا نه بود بر آن آورده

١	٠	٦	٩	٢	٩
	٩	٨	١		
		٨	٨	٢	
		٦	ع	٢	٢
		٢	٢	٨	٩
٣	٢	٠	٠	٠	٠

هشتصد و هشتاد و دو شد و مرتبه عدد سابق را که ششصد و پنجاه و چهار اند بر آن نوشته و متصل ۳ که بالا نوشته ام نوشته باقی ماند دو صد و بیست و هشت نه را که بالا و دو بود بر افزوده و هزار و

دو بیست و هشتاد و شش عدد سابق را که سیصد و بیست و هفت مرتبه کردیم عدد تمام شد جذر شش صد
و هفت آمد و سعدیت ازان یافته شود که زبر را اعداد گرفته مع بینات ضرب کنند این الضرب را
تضاریب هفت مرتبه رسانند بعد ازان هر چه اعداد حاصل شد مئات و الوف و عشرات با احاد
آرد اگر آن عدد زوج است سعد است مثلاً الف را زبر و بینات ضرب کردیم صد و دو شد این عدد
را در صد و دو ضرب کرده دوازده هزار و صد و شش این دوازده هزار و صد و شش را در یکصد و دو ضرب
کرده یک لکه و سی و نه هزار و یکصد شد باز این عدد را با عدد اصل ضرب کردیم یک کرور و چهل و شش لکه
چهل و یک هزار شد این اعداد مرتبه سیوم را ضرب احاد کردیم شانزده شد که زوج الاعداد و عشرات
سعد است علی هذا القیاس هشتاد و سیوم علم نقاط الحروف بدانکه حروف فوقانی که بینات
آن صحیح است باشد زبر آن سه نقطه الخ نحس اکبر است و زبری که دو نقطه دارد بینات آن صحو
اند در نحوست مرتبه بادر آب است و حرفی که یک نقطه فوقانی باشد و بینات نیز فوقانی بعد آن نحس
است و حرفی که در زبر منقوط به نقطه واحد باشد و بینات آن صحو است نحسیست سعدیت برابر
یعنی با سعدیت و نحسیت تسویه دارد و حرف نحوست دارد تا تمکین و تا نحس است تا بر نحوست
هر حرفی که نقاط فوقانی دارد مشعر مطالب فوقانی است هر حرفی که نقطه تحتانی دارد مشعر با مور تحتانی
است و هر حرفی که نقطه در بطن دارد وسطی است فهم من فهم اگر حرف نحس طالع آید و منقوط فوقانی
بود مشعر بعلو نحوسات است که آن را نحوسات تمکین شمارند و اگر منقوط تحتانی است ازین دانند در طالع
بیت اگر تحتانی باشد ضمیر از زن و حرکت زراعات باشد و باقی را اعداد نقاط حروف مذکور کرده شد
نقط هشتاد و چهارم علم اعداد افراد که علویه اند هشتاد و پنجم علم اعداد حروف سفلیه هشتاد و
ششم علم اعداد ساکن الحروف بدانکه حروف اعداد افراد ب ا ج ه ط است اعراب الف رفع
و اعراب جیم کسره و اعراب ها رفع و اعراب ز کسره و اعراب طا رفع است ساکن الحروف خاک انند
مذکور کرده هشتاد و هفتم علم اعداد التامه والزایده والناقصه بدانکه عدد تامه عددیست که
از نصف و ربع و خمس و سدس عدد نقصان نشود باقی آنچه ماند صورت عدد تامه باشد مثلاً ۰ ۳۳ که نصف ۲

ور ربعه ۴ او خمسه ۵ از سدس انچه باقی ماند ۳ که صورتش تمل است و زاید ایل و یک نصفه ۳ و نصف
ثانی ۱۳ و ناقصه آنست که ثلث و ربعش آید چنانچه ۵ اثلثه ربع و نصفه هشت نیم هشتاد و نهم علم
اعداد الحروف یعنی ترتیب حروف ابجدیه که احاد را فوقیت بر عشرات و عشرات را فوقیت بمات
و مات را بر الوف نوع دیگر آنست که عدد حروف مع بینات شمانند نوع دیگر آنست که ترتیب حروف
تهجی را اعداد تهجیه شمانند از سلف چنان منقول است که از الف تا حروف ما احاد است و از حروف
نا عشرات و از حروف فا تا ها مات و حروف یا الف آمیختن تمیز ظاهر است که هرچه از حروف
هم بهان بکار برده اما قول اول انسب است یعنی اعداد الحروف عبارت میکنند با اعراب چنانچه
قرار داده ال ود وب اص اح زق طرع س اس ای ل اک اط اپ ح چون بسم الله الف ا
اگر مفتوح باشد و اگر مکسور باشد ل و اگر مرفوع باشد م و اگر مجزوم و چون هندسه ۳ مفتوح
ب مکسور ض و مرفوع ح و مجزوم ر دی و رتبه هر حرف بنقاط التفریق دارد و هندسه ۳ نیز اول
ق مکسور ط مرفوع ع مجزوم ش با و هندسه ۳ مکسور مجزوم ی مفتوح ل مرفوع ک مجزوم ۳ حروف
بدین نوع تهجیه ۳ ۲۲ ۲۰ ۲ ۲ ۱۱ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۴ ۳ ۳ ۳ ۳ ۱۱ ۳ ۱ ۲۰
اصل حروف الواو الی آخره بدین ترتیب ۱۱۱۱ ۲۲ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۴ ۴ ۴ ۴ حروف نسبت
ال و د ت ج ح خ ص ض ر س ش م ی ه ک ع غ ذ ظ ف ن هشتاد و نهم علم
ازدواج بدانکه اعداد منتشا است ت احد است تا اعداد کثرت اعداد متعینه یافته می شود اگر احد
یک است اگر یک یک شود دو شود و اگر صد و یک و یک شود صد شود پس از عدد واحد جمیع اعداد
منتشر است و بعضی گویند طبایع حروف ازدواج او ست بدانکه حروف طبایع اربعه منسوب و مرکبات
چنانچه حروف آتشی و بادی و خاکی این قول درست تر است از ارادات سابق نود و یکم علم الوفق
و نود و دوم علم زوج الزوج و فرد الفرد و زوج الفرد و وفق طبیعی آنست که وفق عبارت است
از اضلاع و قطر که موافق جمل یکدیگر باشند چنانچه در مربع طبیعی باضلاع ۳۴ موافق آید و همان نوع
قطرین و سطرین و در مثلث طبعی پانزده در مثلث کسر نمی آید چنانچه سابق مذکور شد و درین علم التعلیم

وخطی نیست نگردد بعضی مراتب حروف کز از اعداد سه ۳۰ که عدد دل است لطور سعیدل ق
بیشود نمود دوم علم اوقات البسط یعنی حروف طالب و مطلوب با عداد و حروف بسط اوقت برابر
کنند مخارج هر مرتبه را نمود و سیوم علم اوفات اعداد ظهوری بدانکه اعداد کمال ظهوری آنست
که عدد از اصل حرف تا آخر حرف بشناسند چنانچه از الف تا ط ۴۵ و از الف تا ی ۵۵ و از الف تا ک
۶۵ وقس علی ذلک سایر تعداد حروف حروف و اعداد ظهوری عدد ذوات حرف است نمود و
چهارم علم اوقات عدد شعوری عدد شعوری آنست که عدد حروف مع بینات طبایع و نتایج بماند
و کمال شعوری آنست که مثلاً منطوق الکلام ۷۳۲ در نفس آن ضرب کرده یک لک و شش هزار و نهصد و
بیست و نه هست این اعداد را کمال شعوری گویند تقسیم چنانچه هست

اول حرف به را ۳۲۷ بر آن آورده ۲۳۸ شد و دو مرتبه ۷۳۲

	۳	۲	۷	
	۶	۴	۲ / ۱	۳
	۴	۴	۱ / ۴	۲
	۲ / ۱	۱ / ۴	۴ / ۹	۷

۱۰۶۹۲۹ میزان العمل

تا در ضرب کرده ۸۸ از عدد که بر بالای نه بود

۰	۰	۶	۹	۳	۹
	۹	۸	۱		
		۸	۸	۲	
		۶	۵	۴	۹
		۲	۱	۸	۹
۴	۲	۵			

یعنی ۷۳۲ را در دو ضرب کرده ۵۸۴ شد باقی ماند
۸۳۲ نه عدد که بر بالای دو هست بر آن آورده ۲۲۰۹۵
شد عدد هفت مرتبه نهصد و بیست و هفت را از این عدد
ضرب عدد تمام شد که جذر ۷۳۲ این عدد را کمال شعوری نامند صحیح است و آنچه حروف از این تقسیم
حاصل شد افظ ب ق ض د ت خ ط ف ر غ ع ز ک ق ا پس از آن استخراج نمود بطالع
عامل اول بیوت که مرسوم بطالع است نظر راسخ بفکر کامل کند فیها استخراج نموده بطالع طالب
ترتیب نماید نمود و پنجم علم اوقات مرکبه بدانکه اوقات را اهل جفر عبارت داشته اند که
بیوت جفر المطلب سائل بتوالی بیت و تقف سازند مثلاً در بیوت ب ب ب آمده باشند
از چهار حرف بیت که اشکال واحد واند ب اول را انجال و شش ب ثانی را ش کرده اند و ب

الث را ث کنند و ب رابعه را بجای دارند پس ب ث ث ب شد پس ازین چهار حرف عبارت
تشبیه ثابت حاصل آید اگر تواخی عدد را منظور دارند ۲۰۲ ۳۰۰ ۲ لفظا بکر ب آید قس علی هذا فیها
سائر الاوقات مرتبه نود و ششم علم الاسماء و نود و هفتم علم علی معانی الاسماء بدانکه اسما
سه نوع است تنزیهی و تشبیهی و مشترک اسمای تنزیهی اسما ذاتیه اند و اسمای تشبیهی نسبت
باسماء دارند و اسمای مشترک بجانبین اند و ایضا عرفا می فرمایند که اسما سه نوع اند ثبوتی
و اضافی و سلبی بدانکه اسما ذاتیه الله که سبحان و القدوس و الله و السبوح و السلام و المعز
و المذل و اللطیف و العلی و اسمای تنزیهی مثل هذا الاسما و معانی این اسما هذات قدیم قایم است
و این الفاظ اسما است که اثبات حقایق ذاتیه میفرمایند الاسما ذاتیه اسما صفات ثبوتی
است السلام القدوس الغنی سلب عیوب نقایص و اجتماع این اسما را سبی گویند و اسما
که از نصب میخیزد و آنرا اسما اضافی گویند نود و هشتم علم اسما الاسما متعارف فی الحقیقة
پیش اهل بصیرت معنی قدیم است که موجودات محدثه بحقایق معانی بکشف میرسند اما و از آن
منوا اند که در نود و نهم علم اسم اجزاء الاسما بدانکه اسما مشترک اجزاء الاسما است کالسمیع و البصیر و المتکلم
علی هذا القیاس صدم علم خواص الاسما هر اسمی خاصیتی مخصوص دارد چنانچه تجلی اسم الرحمان ایجاد
موجودات مو الید ثلثه میفرمایند و اسم الرحیم عدالت و سلطنت بر مظاهر اسما میکنند هر اسم مقتضی
مظهر خود است پس ایجاد اسما است صد و یکم علم ملائکه الاسما العلوی و السفلی بدانکه هر چه مطلب است
تحریر آورده بر نام کنند چنانچه بالا مذکور شد صد و دویم علم اعوان الاسما الالهی که موکل اسرافیل
اعوان قیدروش در جمیع کتب اسمائیه پیدا است صد و سیوم علم استخراج الاسماء الالهی فی المطالب
بدانکه مطلب اگر امور آتشی است اسما جلالی نویسد و اگر از امور بادی بود جمالی و اگر خاکی و آبی باشد مشترک
مشترک مثلا جلب القلوب میخواهند اول اسم الرحیم و حروف آتشی را استخراج کند بعد از تمام شدن
زمام تکسیر از مکرر خالص گرداند پس اسم طالب مع اسم امه نویسد و اسم مطلوب را مقدم نماید نگاه
استخراج کنند و اسما ملائکه و اعوان بر آورده طلسم آن بر آورده عزیمت کنند و عزیمت نماید حصه دل

مطلب است علی ہذا القیاس ہیچ مطلبی از اربعہ عناصر بیرون نیست فافہم داخل صدر چہارم عقد
غرابت الاسمار بدانکہ زمامات طالب مطلوب از حروف مکرر خالص نمودہ معرب باعراب طبائع
نماید ہر جا کہ در زمام کہ اسم بسم پنجم ششم آید علامت اسمار البدا است بعد ازین علامت
حروف بکسیر و کہ اسما آلہی است اگر معکوس آید معکوس استانند اگر عدد آخر مطلوب آید ہر قدر کہ حرف باشد
بیان الکشاف کند و ہر جا کہ وعدہ و ثوثی ششم آید علامت اسمار ملائکہ است بعد این علامت اگر حرف
زمام زوج باشد اعوان درانکہ چہار حرفی بکسیر و دو آخر ملائک ایل ملحق گردانند و اگر عدد فرد باشد ہیچ
حرف استانند ہر جا کہ خاتمہ سوم آید علامت اسمار اعوان است و آخرش کلمہ موش ملحق گردانند
اجمالا بیان کردہ در تعیین غرض نیست و طلسم نوشتہ بنا بر علیہ تفصیل این علم می نویسد تا طالب
درماندہ نباشد اگر چہ این عمل از جفر نیست اما بواسطہ منافع عباد اللہ تحریر آوردہ اگر این عمل خوب
طریق آوردہ و ارسیدہ بعمل آرد انشاء اللہ تعالی بمقصود برساند کرات و مرات تجربہ پیوستہ اسم طالب شریم
ش م س ال دی ف ال دی ن مدخل کبیر ۹ سہم مدخل وسطیش ۱۰ مدخل صغیرش ۹ حروف
بسط طالب ش ی ن م ی م س ی ن ال ش ال ام دال ی ان و ن ت
ص ہ ی ح ط مدخل کبیرش ۲۰۴ مدخل وسطیش ۳۲ مدخل صغیرش سہم یکون کل الحروف الطالب
ش ی ن م ی م س ی ن ال ف ال ام دال ی ان و ن ت ص ہ ی
ح ط ع ث ک و ک ب و اسم مطلوب ح ص و ال ال م ال م ن ف ال ان مدخل
کبیرش ۷۸ سہم مدخل وسطیش ۱۹ مدخل صغیرش احرف بسط اسم مطلوب ح ص او و او ل ام ال
ف ل ام م ی م ال ف ال ام م ی م ن و ن ف ال ام ال ف ن و ن ت ف ز ی ط ا مدخل کبیرش

سہم مدخل وسطیش ۷ مدخل صغیرش ۸ یکون کل الحروف المطلوب ح اص او و او ل ام ال ف

ل ام م ی م ال ف ال ام م ی م ن و ن ف ال ام ال ف ن و ن ت ف ز ی ط ا غ ش

و ی ز ج حروف ہمہ با سقاط تکرار نیست ش م ی ان م س ال ف د و ت ص ہ ح ط غ ک ب ل
در استخراج کردن رد ش چنان است کہ حرف آخر یہ اول آرد و در نوشتن بکجا سطر نویسد بعد ازان

زمام تصحیح جمیع زمامات نماید اگر نقطه و یا حرفی خطا باشد صحیح کند بعد از ان اسماء عظام برآورده به هیئت

کشند بدین صورت بسم الله الرحمن الرحیم اقسمت علیکم برب العزة یا فلان ابن فلان ابن

بحق اسم الاعظم بالعبارات فلان و فلان و بحق ربنا و ربکم و بحق الهنا و الهکم ان تسرعوا و تبادروا

الی هولاء الاعوان فلاهوش و فلان هوش و امده لهم تحصیل بالاشیا الی و عزمت علیکم یا

ابناء الاعوان المذکورون ان تحصلوا اما الاقوال تسلط الله علیکم تموالگا من نار یا بذا الملائکة

المذکورون ان تصرفون وجوهکم و ادبارکم و ان اجبتم فیه حکمة الله و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون

الوحا الوحا العجل العجل العجل العجل الساعة الساعة یا الذی اوجب علیکم الطاعة بعزة الله و نور

وجه الله و بالغشی فی جلال الله و قدرة الله و عزة الله و اعداد حروف زمام اول ۶۶ طرح کند

اگر ۱۲ عدد بماند زمامات را در هوا آویزد و اگر ۵ بماند در آتش نهد و اگر ۴ بماند در آب و اگر ۳ بماند

در خاک و اگر ۲ بماند در بازوی چپ و اگر ۱ بماند در بازوی راست و درین اختلاف بسیار است ما تجربه

آورده نوشته درین رساله که مطالب استخراج جفر است این جلب العمل آوردن ندفتت ما بواسطه منافع

عباد الله آورده هر کس که طالب این عمل باشد از خاتم الاسرار تحقیق نموده بعمل آورد منه و کرم صد و ششم

علم بخورات کواکب بخور زحل عود و مصطکی و قند سیاه بخور مشتری صندل و اگر عنبر بخور مریخ صندل

سرخ یا سفید سرخ و میعه بخور شمس زعفران و اگر عنبر و مصطکی و گلاب و قند سفید بخور زهره اگر صندل

و سعد و مصطکی بخور قمر صندل سفید آنکه گلاب و اگر کشته خوب باشد جمیع اجزای در و انداخته و بخور یا

بخور کواکب سبعه است و بخور اسماء مشترک را کشته بس است جلال زعفران و مصطکی و اگر کشته بخور اسماء

جمالی صندل و مصطکی و شکر صد و ششم علم روحانی و علم طب جسمانی صد و هفتم علم حروف اسماء الله

بدانکه حروف اسماء الله سه است ال هو اگر حرف مکرر را اجمال دارد ال هو حروف اسماء ذات تنزیهی است

مثلاً سلام لطیف قدوس نهایة تنزیهی است درمیان ظاهر است این معرفت در جفر

در کار نیست بواسطه دعوت میخواید و بقول اشراقیه اسم اعظم آنست که حروف هر چهار طبع جمع

آید خواه ذبر باشد خواه بینات و بقول عرف جمیع اسماء الهی اسماء اعظم اند اما بهر کس از ان اسم رسیده

در خواندن الم نشرح حاصل آید و او را ضمان اسم اعظم است صد و چهل و هشتم علم خافی بدانکه جفر خافی
عبارت از اعمال خفیه که در بیست و هشت جزو هر جزوی چهارده ورق باشد که در زوایای آن اسما
مخفی است حقایق آن بالا مذکور کرده باشد سؤال روح از مکروهات مشهوده است مثلاً بدبوی
و شش گوگرد که آنرا گوگل گویند و از کند و مانع طبع منقلب باشد نزاهت گلزار و آب روان و مردم جمیل خوش سخن
صحبت دان و علاج جسمانی آنست هر کسی که مریض است و سؤال دارد نام او و نام مادرش ملحق ساخته سال
سال اگر بیرون چهار چهار طرح نماید اگر یکی ماند عارضه گرمی است و حرارت دارد اطفاء حرارت باید کرد و اگر ۲
ماند عارضه بادی است آسیب نیز داخل باد است و اگر ۳ ماند بلغمی است و اگر ۴ ماند مرض طبعی است صد و چهل و نهم
علم خواص الاسماء فی الدعوات در وقف آن اعداد بدانکه هر اسمی که جلالی است و حروف آن اسم آتشی
و بادی است در حاجات سریع الاجابت است اما ملاحظه رجعت دارد تمام است و هر اسمی که جمالیست
برای ائتلاف و محبت بکار آید و در آن هم شرایط آنست که حروف خاکی و آبی باشند که مهمی بخوانند میسر
اجابت شود و در آن رجعت نیست و هر اسمی که مشترک در زوج الاعداد است آن اسم برای جلب القلوب
مطلوب است بسیار موثر است صد و پنجاهم علم خواص الحروف فی الدعوات بدانکه حروف آتشی برای حاجات
محبوس و حروف بادی برای تزدید اعداد و حروف آبی برای تسکین حرارت و حروف خاکی برای بستن
السور و تحبیس کارها صد و پنجاه و یکم علم نقوش الحروف فی الاشکال صد و پنجاه و دوم علم
نقوش للاسماء جلالی و جمالی و مشترک بدانکه نقوش عبارت است از نقشهای وفق الاعداد
هر اسمی که اعداد زوجیه دارد آنرا در مربع پر کنند و آنچه اعداد فردیه دارد در مثلث و مخمس پر کنند و در
ذو الکتاب جمیع اسماء وقف درست دارد بیشتر است و اگر اسماء جلالی را کسر داده در مربع پر کنند
اثر قوت کم آرد و بهر مطلبی عمل نماید نقش اسماء جلالی را در نقش مثلث قوت عمل کرده اند تاخیر پذیر است
و مشترک آن است که در تنزیه و تشبیه اشتراک داشته باشد چون حقایق جفر را در بعضی اعمال نقوش
مرجع است اظهار این علم ضرور داشته اما اینجا گنجایش ندارد و در رساله الواح قدسیة الحروف
فی علم تکسیر تحریر آورده است صد و پنجاه و سیوم علم اسرار الریاضات و مکاشفات بدانکه ریاضت است که

درمحبت الهی هیچ آوان وزمان نفس را آرام ندهد این محبت حرف وپاک از شوایب مطالب اخروی
ودنیوی باشد تا موجب گرفتاری وآنخدا له جوهواه نباشد ومکاشفات را در نظر نیارد واگر غلبه
کند اصلا اظهار ننماید بلکه در طلب ذات آنها را حجاب نفس داند واگر حقایق گوید کشف اظهار
بخویش وغیبت واغیار نکند وزبان دل خود را از شطحیات بازدارد وهوشیار باشد تا حرفی از حال
سر نزند صد وچهاردهم علم حرکات روحانیات روح ملکوتی را روح حیوانی بمنزله آئینه است اگر روح
حیوانی از کدورات نفسانی پاک است روح ملکوتی در وجلوه گر بود واگر نفس حیوانی مغلوب شد روح حیوانی
بمنزله روحانی شده روح را حرکت از لطافت آرد آنگاه لطافت روح حیوانی وروح ملکوتی را آمیخته
خود بیساز د آنچه گمان روح ملکوتی است از لطافت روح حیوانی است این حقایق را در ینجا گنجایش
نیست اما استخراج جفر را از بهر است قوت استخراج درست است فی التحقیق این علم فی موهبت الهی نیست وهیت را
بی صلاح وبی نزاهت وبی اتقیا وامر الهی قابل نمیشود استعداد این علم را اول مجاز او از حقوق
خالق ومخلوق است وارتباط او از حقوق محبت بجان ودل باید که رنج خود را در راحت یاران و
رحمت خود داند این کلمه بس است صد وپانزدهم علم حرکات جسمانیه بدانکه حرکات جسمانیه آرام نفسانی
است هر قدر که آشفته بآرام وآسایش است از اصل کار مهجور است صاحب محرم این علم را باید که راحت
روح روحانی طلبید نه نفسانی بدانکه روح ملکوتی را روح حیوانی بمنزله نفس اماره است صد وشانزدهم
علم خلوت وخلوت بدانکه خلوت وخلوت را بجان ودل وزن انجمن ورزش آرد هیچ اثری از مجمعی که باشد
را نخراشد ودایم در یاد حق بود هرگاه چنین حال میسر آید منتشر و مرتبه ان الله ینطق علی لسان عمر
بروی ظهور نماید این خلوت کاملان را میسر است مبتدی را گوشه تنهائی بی نوائی است وتوکل
بر جمیع مطالب را شاید صد وهفدهم علم وهم بدانکه وهم در آثار واحکام وخود از جمیع امور غالب
است وهمه را ثبوت تخیل دائمی است واستظهار سلاطین واعوان از وهم است الیقین است که سلطان
بوالی حسبی است آنچه کشف وکرامات باهل ریاضت است همه از وهم است الوهم من فهم صد و
هیجدهم علم الفهم یعنی دریافتن ودرک کردن جمیع حرکات وسکنات منافع ومضار الیقین

اهل دانش است که بی قوت فهم مدرک طبع بر مغیبات نمی شود صادر و نورزد هم علم النظر بدانکه علم نظر بانواع است بعضی سر شهود می فهمند و بعضی بر اثر مغیبات نظر آرند در علم جفر در شهود و نظر او را طبایع بیت طالع را نظر آورد ان است اگر بحروف سعید است سعدیه دارد و اگر نحس است نحسیه دارد و اگر ممتزج بطبایع اربعه است مرتبه آتش غالب دارند بواسطه تقدم مثلاً جز اول و صفحه دویم و سطر سیوم و خانه چهارم امتزاج دلیل تقدم حصول مطلب بانهایت وجه روی آورد بعضی ازین نظر علم الغیب صادر و بستخرج علم النظر المحجب الضرب این نظر تعیین تعشقی است که در آن نفع و ضر منظور باشد و در مستخرج جفر مستخرج را باید که نظر بحقایق اصل جفر نماید اصلاً نمی شاید که ملاحظه سائل کند و از او جواب تقالیب حصول مطلب نماید آنچه بصدق و راستی استخراج باید نماید و با آنکه استخراج را بتردیدات حرفیه انداخته موقوف بوقت دیگر کند صدو بست و یکم علم نظر الشهوت نظر انفاقی است که منشا شیطانی است که مخالف انسان بوصول کمال انسانیت صد و بست و دویم علم شهود بالمشاهدات بدانکه مشاهده در حرف آنست که رتبه علوی و سفلی بداند که هر حرف به بست و هشت بطون منتشر است و مخبر و طبع آن از اعراب ظاهر و باهر صد و بست و سیوم علم اسحار و نیرنجات چنانچه در اعمال سکندری و در مجربات بلیناس حکیم از زبان عبرانی بعربی کرده است ترجمه فارسی آن شایع است و نقوش و نیرنجات تجربه پیوسته اما در علم جفر بکار نمی آید جهت اظهار این علم آورده

بسم الله الرحمن الرحیم — ایها الاخ الاعز من الکبریت الاحمر اتلو علیک طریقتین فی الجفر الجامع المعظم مما سئله اک فی الاعز و هما الاکسیر ان الاعظمان فان کنت تشوقا لهما و متحققاً باوصافهما فی الکبریة فهما مملوکان لک و لا فلو اردت ان تفهم بالکالها و تتشفع بجمال یقبلاک فضلا من ان تکون مالکا لهما و والیا فها انا اتلو علیک طریقتین فلیس کل یصل لهما بما رمنا الیه فی المقام و لا کل یحیب عنهما الا اذا بذل مجهوده و استعان بربه و خالقه فنقول الطریقة الاولی من الجفر الجامع فی استخراج الاسولة التی لا تعلق لهما بابراز الضمایر و اظهار المخبیات و استعلام ما یوجب النیل الصریح بما یرفع به الحاجات و هذا کما اذا سئل عن موت و حیوات و خیر و شر و وقوع الحوادث و رفع الواقعات و بالجملة کل ما یرید الانفس و تشتهیه لیستخرج بالاولی غیر ما ذکر الطریقة الاولی ما یستخرج به الضمائر و الدفائن و المخبیات فی الامر

والیہا او غیرہما وہذہ الطریقۃ مما لا تصحیحہا الا معصوم او من اخذ من المعصوم او من اخذ ممن اخذ ولو بوسائط او من قدر الله لہ حصا و ارتاض من مطالعۃ ما الیہ رمزنا فی المقام وہذہ ایضا لعود امرہ بالآخرۃ الی الآخذین من المعصوم بوسائط فنقول الطریقۃ الاولی فی استخراج الاسولۃ و اظہار الاجوبۃ من غیر الضمایر والمخبیات فی ہذہ الطریقۃ طرقہ یستخرج منہا کل ما سئل وکل ما یراد یحتاج الی التضعیف اعداد بسطت احرف السوال و تکسیر اسقاط وجمع و تنقیص و تخفیض و ازواج و ترتیب بدل و اخذ نظیرۃ و تعکیس و تقلیب و کل ہذہ بعض الاحیان بالنظر الی السوال و بعضہا بالنظر الیہ و بعد لا یعرف شیئاً من ہذہ الاعمال الا بالمثال مع کونہ مطلعاً علی بعض دقائق فی کتب الرجال وہا نحن نذکر علی مثل المثال استخراجا عملنا فی ہذہ الاوقات لبعض الامور السوال ہل لامصر و بغداد و ما والاہما انہ فی استقبال الزمان ولو بعد حین یکتب متفرقۃ مبسوطۃ و یرسم تحتہا الی عدد الحروف بحساب الجمل المعروف وہو المدخل الکبیر فی اصطلاح بعض القوم ہکذا ٣٤١٥ ہ ل ل ل ب ص ر ت و ب غ ... ثم ... ثم یکتب اسم الیوم وہو یوم السوال وکان فیما علمناہ السبت فکتبنا ہکذا س ب ت ورمزنا الی عدد ثم یکتب عدد ایام الشہر من یوم السوال وانہ کم مضی وکان فیما علمناہ یوم السبت السابع والعشرین من شہر رجب فکتبنا العدد ہکذا ٢٧ وان خفت من تواردا الاجوبۃ فحاسب عدد اسم السائل و عدد الساعات من الیوم بالساعات المنطقیۃ ولو تخمینا وقد حاسبنا نحن فیما علمناہ کان اسم السائل وہو الامام المعظم السلطان مظہر خان والی خراسان فصار الاعداد ہکذا م ط ہ ... س ل ط ا ن وان سیجب عدد حروف اسم مکان السوال وام السائل و والدہ واسم المسئول انہ ان لم یکن صریحا فی السوال المنبسط بحروف اسم سنۃ السوال بالاسماء العربیۃ وکذا الشہر بالقدیمۃ والحالیۃ والترکیۃ والفارسیۃ وغیرہا من الاسماء و عدد سنین من الہجرۃ وما یشابہہ وکان العمل احسن واجمع واد فی دقائقنا ہذہ تسع کل ذلک فانہا ہی الجامعۃ الجفریۃ الکبیرۃ التی لم یجد الواجدون شبیہا و قرینیہا ولکن استخرج کل ہذہ مما لا ینالہ الا من شذ و واحد من الوف الوف واستخرج ما فی الضمیر وما ہو المخبی علی ما یجیء ذکرہ فی الطریقۃ الثانیۃ اعظم من ذلک والواصل الیہ کما ینبغی ویلیق اشذ اذ استخرج عدد جمیع ما قلناہ من الجزئیات والدقائق مکانا و زمانا و سائلا و مسئولا و ظاہراً و باطناً

مما لا بد منه في تحصيله اذ لا يكتب في السوال النفس حروف اسما المسئول عنه بخصوصها الا بحروف الاسماء التي هي من
المعمولات والمشتركات كان يسئل تقول اي شيء من ضمير فلان او في ضميري والحصل ان في امثال هذه الرموزات
مما لا ينفع في استخراج الضمير والخبيات ولكن نحن نذكر في الطريقة الثانية قاعدة بالرمز في استخراجه صريحاً كما تيسر في
هذا المقام الى استخراج غير المستثنيات صريحاً ونصاً فاستعملها فان كنت لها اهلا تنالها والا فلا يسئل عما يفعل وهم
يسألون فمقصد الكلام فلنرجع الى استخراج غير مستثنيات من الجواب الاسولة التي يمكن بسط حروفها صريحاً
فنقول عرفت السابق فاعرف اللاحق وهو انك اذا جمعت الاعداد التي المينا ها من عدد حروف السوال وحروف
اليوم وايام الشهر وعرفت في مثالنا كله فتعرفه ان كنت حاسبة فاذا جمعه فعليك بان تجعله حصصاً متساوية
متوازية اثني عشر حصة او ازيد او انقص على ما يعرفه صاحب الدراية والفهم لكن لابد ان لا يكون عدد الحصص اقل من
اربع نظراً الى انه لابد من اربعة في هذا العلم وهي الجزو والصفحة والسطر والبيت حتى يستخرج في ثاني الحال بعد جمع الاعداد
الحصص التي هي مشتملة على مستحضرة وهي من الجزو والسطر وعلى مستحصلة وهي من الصفحة والبيت ولابد لك من ان
تاخذ في تخصيص الاعداد وتضعيفها وتكسيرها مبتدياً من يسار الصفحة الى يمينه حتى يكون العمل متنزلاً من جانب الالوف
الى المأة ومنها الى العشرات ومنها الى الاحاد فيحصل لك طريقة التنزل التي هي من اعظم طرفه الجامع من هذا العلم
وايضاً لا يحصل التكسير الذي يحتاج اليه هذه الطريقة الا من جانب يسار الصفحة وايضاً جمع وضرب وتضعيف في المركبات
من الاعداد وبرهن في علم الحساب ان المركبات المترتبة المثبتة من الاعداد لا يمكن فيه الجمع والتضعيف ولا التقسيم الوضعي ولا
الضرب ولا امثاله الا بالجدول والاخذ باليسار من صفحة الحساب فاذا عملت في ذلك فاذا انت جمعت حصصت وتممت
في التخصيص الثاني فاصف على كل حصة او نصفة او جزء منه ما يناسبه او يساويه من الاعداد او نقص منه ما يناسبه وتبدل
الحصول ترتيباً فلا تغفل عن ذلك وبيان مناسبة طريق تحصيلها الذي هو العمدة سنشير اليه فيما بعد ذلك فعنه الا عن
اهل العدد ولكن به ضنيناً حتى حين فاذا عرفت هذه المناسبة وعملت بهذا العمل من التخصيص فعرفت الجفر الجامع الذي كان نوا
فقد حفظوه وهو الواسع الذي لك ان تستخرج به من سوال قليل الحروف اجوبة مطولة الى ما لا يتناهى ولا يقف ومن
سوال كثير الحروف وجواباً مختصراً غاية الاختصار محصوراً بين كلمتين او حرفين والاول يكون بقاعدة التضعيف والتكسير والثاني
يكون بقاعدة الاسقاط والتلغيظ فعليك بالقاعدتين من هذه الرسالة ولا تتم عن الخبير كل الخبير فهما نحو عرفناك

لا تقدر على الاستخراج بهذا القدر من انظهارت صورت فكان علينا الا نا نبين هذا الامر لك في ضمن مثال يكون دستور العمل لك بحيث انا عرفت كيفيته قدرت على استخراج جواب كل سوال بلسان كل سوال لسانا فصيحا لا عوج فيه العربي بالعربي والفرس بالفرس والهندي بالهندي هذا على تا بيها واله الناس على قدر عقولهم فها نحن نذكر المثال الذي كنا ذكرنا اولاً في اول الرسالة فنقول تتميم ذلك فكتبنا اولا بالجمع ما هو احصص الاعداد من الاعداد اولا وبالذات ثم عملنا به ما بينا سابقا لقاعدة الميزانية الحرفية من الخفض والرفع فاتممناه فصار حصص اعداد السوال نستخرجها السابق هكذا

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	٩٧١٠٢	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ثم حروف هذا فكتبه تحته فكتبنا فصارت هذا وبعد نظيره وتكليس النظيرة تخرج الجواب منه والا فاعمل به ما انذكره فيما بعد فيخرج الجواب صريحا البتة فصارت حروف الاعداد السابقة هذه ف ز د ش وهذه مشتملة على اربعة جزو وصفحة وسطر وبيت وبعد ها صارت هذه ن ان س ان وهذه ايضا على اربع وبعد هذه صارت هذه الحروف بيتا وسع كل مستحصرة اثنان ومستحصلة اثنان وهي هذه الثمانية ف ص ف ا م ح ش ذ س ن ش ز ش ذ ذ د ز ح ا س ب ف ض ق ظ ا ن خ ذ س ا ن فاخذنا لمجموع هذه الحروف نظائر حروفه حتى اذا عكسنا النظيرة قلبنا ليفيد الجواب فصارت هكذا انظاير للبيت السابقة ج ش ك ل غ غ ف غ ج ل ج س ظ ت ط ك ل غ ط ش ز ك ك ص ش ت س ا ع ج ل ه م س خ ي ك ا س غ وقلبنا النظيرة غ س ا ك ي خ س م ه ل ج ع ا س ت ش ض ك ك ز ش ط ت ا ك ط ت ظ س ج ج غ د غ غ ل ك ش ج . فلما لم يجب جوابا لم يكن نفعا في ذكره في المقام غير بيان تشوق المبتدي اذ لا بد له من ان يعمل هكذا حتى يخرج الجواب فان لم يخرج كما لم يخرج لنا فليعمل ما عملناه فعملنا ثانيا في الحروف الاصول التي نستخرجها من الاعداد اولا وكان اولها فا وآخرها نون فشرعنا من اولها فكل حرف كانت من الاحاد زدنا على عددها واحدا من الاحاد فصار حرفا على حدة كتبنا هذه الحروف بدلها وكل ما كانت من العشرات زدنا عليها واحدا من العشرات فصارت حرفا على حدة وما كانت من المئات فواحدا من المئات فكتبنا حروفه بدلا من الحروف المكتوبة سابقا مثلا اول السطر كاف زدنا عليها واحدا من العشرات لانه من العشرات حتى كتبنا الصاد بدلها فعملنا هذه الطريقة حتى ينتهي الى آخر السطر وها نحن نذكر الحروف السابقة

تجرد الحروف وكل اربع منها بيت مشتمل على متخفرة اثنان ومستحصلة اثنان وهذا طريق كتابته مكتوبة ص ن ا ج ض ط

س ا س ق س ص ذ ع ب ن ا ط خ ص ع س خ ح ت ا ض و ح ط ب ع ح ص ظ ا ر غ ب ا س د

ض ت ب س وهذه عشرة بيوت في كل بيت متخفرة الاول والثالث ومستحصلة الثاني والرابع فاخرجنا جميع المتخفرات

فكتبناها ايضا بيوتا بيوتا اربع اربع هكذا المتخفرة ص ا ض س ق ص ص ا ت خ ع خ ت س ا ح ب ح ط ح س ا ض ب

والمستحصلة ح ذ ا س س ظ ب ط ص س ا ح ض ه ط ع ص ا ر ب ف ع س فقد خرج كل من المتخفرة والمستحصلة خمسة

بيوت مشتملا كل منها ايضا على متخفرة ومستحصلة فمتخفرة المستحصلة هذه ص س ص ت ع ف ح ج ع ض ا ومستحصلة المتخفرة

هذه ض ق ص ت خ ص ب ظ ا س ب اما متخفرة المستحصلة فهذه وح س ظ ط س ض ط ص س ع ومستحصلة المستحصلة فهذه

ظ س ب ض ح ح ع ر ذ س فبعد ذلك ركب السطور الاربعة وهي سطر متخفرة المستحصلة وسطر مستحصلة المتخفرة وسطر

متخفرة المستحصلة وسطر مستحصلة المستحصلة طريق المزاج ان يكتب اولا في جميع الاستخراجات سطر مستحصلة المستحصلة

قرطاس لانه هو العمدة في الباب والمقدم على السطور معنى ثم تضم الى آخر سطره اول سطر مستحصلة المتخفرة وتكتبه الى آخره ثم

تضم الى آخره هذه اول سطر متخفرة المستحصلة وتكتبه الى آخره ثم متخفرة المتخفرة الى آخره فبانضمام هذه صار الكل سطرا

واحدا ان شئت ان تجعله ازيد فيجاز لك ذلك ولا ضير فيه ولا يخل بالمطلوب لكن ان جعلت سطرا واحدا كان اسهل واوفق

وقد عملنا نحن التركيب والتمزيج فصار هكذا ظ س ب ض ح ه ع ر ذ س ض ق ص ح خ ض ب ظ ا س ب ح س ظ

س ا ض ا ط ض ب ح ص س ض ا ن خ ت ح ج خ ح فهذا كله ما هو المجموع من السطور الاربعة فاخذنا لها

النظاير من دائرة ابجد صار هكذا م ل ع ل ت ق ب و ك ا ل ه د ي ي ل ع م ر ت ا م ث

ا ل ش و ع ب ا و ع ب خ ت ف ن ي هذا هي ما حصل من النظائر فما قلبناها نكسا من آخرها الى اولها صار

هكذا قلب النظيرة وهو الجواب ي ا ن ف ت ح ب غ د ا د ب ع د ش ل ث م ل ق ع ا م ع ل ي ي د

ل ا ك و ب ق ت ل ع ا م فبالتركيب التحريري صار هكذا انفتح بغداد بعد ثلثمائة عام على يد هلاكو وتقتل عام هذا

هو المطلوب الاصلي من هذه المشتقات وهذه رموز لم يظفر عليها احد غيري فان اطلعت عليها فاكتمها وصنها واضنن بها

فاعلم انك ان كنت اهلا لها تمتعا او فزت منها الا لها فاصبته ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء واياك ضرب من انتشار هذا السر

المستر حتى لا تحق غضب الجبار ولا يهتك منك الا ستار مع المقصورات والتقصيرات منك هذا القدر الرموز المحرر في هذا المقام

هو غاية حد الابراز ونهاية نهايات رسم الاظهار ولا يخيب عن ادراك رموز هذه بالمطابقة من امتحن الله قلبه
الايمان ومن يعلم الله منه انه يتقنه مع الكتمان رمز يناسب الفوقانيات رصح من العلويات التحتانيات سهوا وباحسن
في كل الموارد وبالمناسب المتناسب للنظاير ان اردت صرح من ذلك فرد على المائة عشرا وواحدا للعشرات احادا وداحدا
وللالف مائة وعشرا وواحدا وهكذا النقصان او زدت للمائة مثلا الفا وعشر الآف ومائة الآف وعلى الالف في
للرتبة المترفية عشرة الآف ومائة الآف والف الالف وهكذا وربما يصيح الكسور اولا وتزيد او تنقص رمزان ثم التقدير
على تصحيح الحصص فهكذا وعلى المتناسبات وتقسيم ويضاف الى ما هو الآخر وما قبل الآخر فلا يكون اهل رمز بما التقدير
الخفاء وظاهرا في قلب النظيرة ولا يفيد فيبطل على العجالة والى المناسبات والمناظرات وان نظرت الى عشرات
الواحد والعشرات كان سهل واسرع رمز يمكن لك استخراج الجواب بحيث اذا وضعت الحصص وتمامات في سطر ووضعت
تحت النظائر خرج الجواب من النظائر بالتقليب ولكنه يحتاج الى زيادة تكلف والتعكيس بعد اخذ النظائر لا مشقة فيه غفلته
فالمبتدي لابد اذن ان يعمل بالتقليب واما طريقة استخراجه فهي ان تضع الاعداد وتاخذ بحسابه تجمعه من جانب الصفحة
اليمنى من الاحاد الى العشرات ومنها الى المائة ومنها الى الالوف وهكذا وتسمى هذا بالطريقة التنزل وكان واضح المختصر
ليستخرج لمن دون التقليب لسهولة رمز اذا عملت بهذه الطريقة في استخراج الضمائر والغيبات يخرج الجواب صريحا طرداً
ونهج احاجربنا وواما الطريقة الثانية التي تذكرها مما تستخرج به الضمائر صريحا فيه نص فان كنت تريد الخط فتامل فيها
واعمل بما فيها لحصول العلوم التي هي نور القلب من علامات العارف انه اذا اطلعه الله على القاعدة الثانية لا يظهرها
على احد ولا يعمل بها فوقا اذا اظهرها في القلب وبيان المكنونات والمغيبات في نظر العوام هو الفضل المميز بين الامام
وغير الامام واحسن كان المميز عند الخواص كما هو الواقع هي العصمة من الادناس والآثام ولكن من المردة الشارعة
جزما عليه اغلب ما فهم الناس وعدم خرق العادات فيما بينهم والتقاء الحال على ما كان سما في هذا الامر العظيم الجسيم رمز
او فوق تامل ما يكون عدد الحصص الاولية هو ستة عشر لاشتماله على ما اخذ نصفه المستحضرة ونصفه مستحصلة كان مشتملا
على بيت او بيوت يكون كل بيت مشتملا على مستحضرة ومستحصلة فيقسم المجموع الاول الى اربعة اقسام من هذا الامر لا يجعل
كثير السهولة بسهولة فيما اذا كان عدد الحصص انقص من ستة عشر رمز يمكن التخصيص جعل الحصص الاول انقص من
ستة عشر فيقع صفر في التخالي وعدم زيادة في الصفر فظاهرا في الاول من العمل ولا في الآخر رمز ان اردت بسط الحصص

بقاعدة التضعيف وبالجملة انت بالتكسير الكبير كنت عاملا باخراج الجواب من سوال السائل جوابا مستمدا وكيف ماوردت
بالتصريح والتنقيص او الرمز والى ماوردت من التقادير التخصيص الى ان يكون المخصص بعدد احاد السوال لو كان وحدات
العشرات وما فوقها فيكون حروف الجواب على عدد احاد السوال لو كان وحدات لعشرات وما فوقها وهذا من للامور
العربية فاعتبروا يا اولي الابصار رمز اذا جعلت التخصيص بكسر بالكسور الحسابي امكن لك جعل عدد حروف الجواب
الواحد المختصر ممتدا الى ما لا ينتهي وهذا اغرب من الاولى فافهم ذلك كن ضنينا رمز لكل حرف النظيرة عند القوم
والنظيرة الابجدية المتعارفة المستعملة هي هكذا ا ل ب ع ج ف د ص ه ق و ر ز ش ح ت ط ث ي خ ك ذ ل ض م ظ ن غ واعظم من اخرجت
الطبيعة ولها دخل عظيم في قاعدة الاستخراج ان شئت واردت جريانه الى ما لا يتناهى وكان بعض من رمزنا
اليه يخرج بقاعدة الجفرة وبهذه القاعدة فقد استخرج بعض من قصائد حسان ابن ثابت مادح النبي صلى الله عليه وآله وسلم
من اولها الى آخرها ولم يكن فيها عوج ولا نقص قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات
ربي ولو جئنا بمثله مددا فعرفت الباطن مع ان له سبع بطون فاكتمه وصنه من التناول الا عن اهله ولا تضيعه سر الله
الاعظم والحمد لله رمز ربما تفعل في استخراج واحد زيادة ونقصانا بالنظر الى حال البعض لا عداد ودون بعض مع انه
لو البقية بحال البقية ايضا رمز ان شئت جعلت وارد الجفرة نظاير الحروف الخارجة بالعمل فيخرج الجواب الصريح
اصح مما كان يخرج بالاولى اذ للطبيعة دخل عظيم في باب الحروف واحيانا ما يستخرج بالجفرة ونظيرة علوم لا يخرج كما هو حقه
بالنظير الاول كعلم الكيميا والسيميا واخويها ولا تكن غافلا عن ذلك رمز لا تغفل عن دايرة الاعظم والتقع وابتث والحمد لله

القاعدة الثانية من كتاب الرموز — في استخراج الضمائر والمخبيات في الارض او في اليد او غيرهما او امثال ذلك

هذه القاعدة من اعظم الاقسام واصعب الانواع من الجفر الجامع وطريقه مختصر المقال كثير الافكار والاعمال نحن
نرمز اليها فاجعل بعد بسط حروف السوال الحروف العامة للاعداد وعددناك سابقا جميعا غير ترك واحد حصصا
اوليا واعمل بالتخصيص الثاني مع ما عملت في القاعدة الاولى ثلثة اعمال الاول زيادة الاول على الآخر بالعكس
تضعيفا الثاني نقصان الاوسط من الطرفين وبالعكس اسقاطا وتنقيصا وتضعيفا الثالث الطرح الوفقي بعد الاعمال ثم
تحرير التخصيص الثانوي واتمام العمل بما هو التمام في القاعدة الاولى الى آخرها فان كنت من خلص المومنين من اهل
بيت النبوة الطاهرين الاعزين الكرام عليهم السلام من عليهم الى مهديهم لا وصلك الله الى هذه القاعدة كما اوصلك الى السر الاعظم من ذلك

هو الاخلاص في الاعتقاد والاقتداء بهم وفيهم الحفظ لا يعيب الاشل هولاء فلا تعز خزانات الدنيا وهو وجها تهاد
لله الحمد ولله الشكر في الاول والآخر والصلوٰة على رسول الله وعلى علي باب مدينة العلم علم رسول الله وهو لا ده
الكرام والحمد لله على ذلک کان الفراغ من هذه القاعدة الاخرى في استخراج المستحضرة والمستهلة خذ الحروف الاربع من
الحروف المثبتة واضربه في نفسه الحروف واضرب الكل فيما بقي بعده من الحروف واطرح الترابية والتراهية بطرح ثلثها وخذ
الثلثين منها يحصل الحروف المستحصلة وان بقيت تاخذ السوال بحساب الجمل الكبر فهذا قسم اول خذ الاحاد وبعده عشرات
ومائت والوف وبعده عدد حروف والصفر ومهملة ومستقيمة ومنجبنة وعدد موحدة ومثناة ومثلثة النظيرة مشرقية
اب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ
صد و بست و چهارم علم بصحت ومنافع بدانکه علم الصحت آنست که من سکت سلم ومن
سلم نجا و اگر حروف صوامت ازان بدل آریم همه نورانی اند و منافع آن در زبان هندی هویداست
بدانکه در حیوانات ماهی را زبان ندارد و مار گوش ندارد و عقرب نابینا و ما عدد نمائد در چشم نابینائی
عمل چنان می آرند که عقرب نابیناست هرگاه ماه در عقرب باشد و تحت الشعاع بود حروف
صوامت را در دهن عقرب انداخته حبس کنند و گوش هندی بمار و زبان هندی بماهی ورینجا گنجائش
نیست که منتهیه صد و بست و پنجم علم العزلت حبس القوی معلوم است که برای جمعیت نفس
این عمل مبسوط است صد و بست و ششم علم ناطقه بدانکه اثر روح ملکوتی است و منشا ظهور
همه باقی حقایق آن همه علم سپاند صد و بست و هفتم علم نفس سه نفس است مطمئنه لوامه اماره
مطمئنه آن است که جمیع اعمال او در متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بود لوامه
دو جنبه دارد گاهی به نیکی و گاهی به بدی و اماره همیشه در بدنفسی و شیطانی است صد و بست و
هشتم علم عالم الخیال والمثال بدانکه آنچه در عالم شهادت است متخیل میشود در عالم مثال بنظر
می آید بمقامات پس منقش و نموده در عالم مثال او در خیال باشد بدانکه بعضی امور در مثال بنظر
می آید که در خیال نیامده باشد پس آن مثال در نظر آمدن هر خیال نباشد خواب دو مرتبه است
متصل و منفصل متصل آنست که آنچه در و مشغول بوده و کاره باشد ان باشد در عالم مثال نموده آن را چند

اعتبار نیست مگر اہل مکاشفہ را و مفصل آنست کہ آنچہ ہرگز در خیال نیامدہ باشد آنرا بینند اعتبار آن
تمام است بالیقین اگر صاحب نام صالح باشد زود بظہور آید و اگر آلودگی نفس مبتلا است دیر تمام
صدو بست و نہم علم استخراج حروف باشارت الحروف من اہم اعمال جفر است وحصول از حروف آن
حاصل است چنانچہ مثال در اعمال خواہد نمود انشاء اللہ تعالی صد و سی ام علم الحروف مع البینات
و تعداد ثلثہ و تصفیہ و ربعیہ حروف سہ نوع است ملفوظی و مسروری و مکتوبی کہ ذکر آن گذاشتہ و تعداد
ہر حرف از ابجد ظاہر است و ہمان عدد را تصفیہ و ربعیہ و ثلثہ ساختن ہویدا است صد و سی و یکم
علم معرفت زمام سعیدہ و صد و سی و دویم علم معرفت زمام نحیسہ بدانکہ زمام سعیدہ آنست کہ از
حروف طالب خمل ثلاثہ بکشد بعد از ان اعداد حروف حروف طالب مع اعداد خمل آن تعداد
عربیہ حرفیہ ہر دو آن ہمہ را تعداد نمودہ مدخل ثلثہ بکشد این ہمہ مخارج بر آوردہ زمام بغیر تکرار حروف
کند مخارج اخیر را بنظر داشتہ حروف مطلوب مدخل ثلثہ کنند بعد از ان اعداد حروف مطلوب مع
اعداد مدخل آن بتعداد عربیہ و حرفیہ ہر دو آن ہمہ تعداد کند مدخل ثلثہ بکشند ازین ہمہ مخارج آوردہ
زمام غیر تکرار حروف کند مخارج آخر با مخارج اول طالب بتعداد حرف تحاویہ موافق سازد و حروف
اسمین را خالص از تکرار کردہ زمام کند اول حرف مطلوب پایان اول حرف طالب باشد این نوع را
عمل آوردن سعد بود و اگر خلاف این معنی بود نحس است صد و سی و سیوم علم معرفت احکام جفر
احکام جفر چہار نوع است یا مطلب جلالی و جمالی یا غالب جلالی اگر حروف طالع بیت کہ حکم بر
و دل سائل وارد صوبت ہست سعد است اما تعجل درین حکم سریست و اگر حروف آتشی باشد
ہم طام حصول بسرعت مطلوب است این بیت در جزو اول در صفحہ ۵ و در سطر ۹ و در خانہ ۱۳
ازین ۱۴ خانہ اول کہ ماقبل این خانہ است ا ح ع در ہمین جزو صفحہ و سطر و خانہ ۲
است احوال ماضی مخبر است و از بیت طالع تا ۲ ہمین جزو صفحہ و سطر و خانہ ۱۲ است مخبر
احوال حال است و ازین بیت کہ جزو اول و صفحہ ۵ و سطر ۹ و خانہ ۸ تا خانہ ۱۲ ہمین جزو و صفحہ و
سطر ۱۰ تا خانہ ۱۳ مخبر احوال استقبال است سوال ازین احکام جفر را انتہا نیست صد و سی و چہارم علم

علم صد و بست و نہم
علم صد و سی ام
علم صد و سی و یکم
علم صد و سی و دویم
علم صد و سی و سیوم
علم صد و سی و چہارم

معرفت ملائکه اسماء علویه و سفلیه سابق احوال هر کدام مذکور شد اگر ملائکه بحروف آتشی آیند طبع حار که دارند و اگر بحروف بادی آیند بطبع خود بحال خود آیند که از بشارت مطلب را باز دارند و اگر آبی و خاکی باشند طبع بسنن دارند صدوسی و پنجم علم معادن ارضیه زمینی و کوهی که از زمین هفت اقلیم آنچه تعلق دارد بزحل معدن سرب است نام موکل آن ازقبائیل است و زمینی که تعلق بمشتری دارد معدن قلعی است و زمینی که تعلق بمریخ دارد معدن آن آهن است موکل مهیائیل است و زمینی که تعلق بشمس دارد معدن آن زر است نام موکل آن کلمتائیل است برای اکسیر عمل کند و دوم کلینا برای آنکه عمل آرد و زمینی که تعلق بزهره دارد معدن آن مس است نام موکل آن سمعون است زمینی که تعلق بقمر دارد معدن آن نقره است نام موکل آن نقدئیل است و زمینی که تعلق بعطارد دارد معدن سیماب و جست است موکلان اسکائیل و هر کان دران زمین هویدا است صدوسی و ششم علم تسخیر الجن والانس بدانکه تسخیر جن وانس را در تسخیر جفر کاری نیست اما بدانکه این علم در علوم مذکور شده مجملا می آرد اگر خواهد که تسخیر جنیات کند اول باید که تطهیر خود حاصل آرد بعده دعوت سوره جن را با عداد ملفوظی حروف این سعیده بیابی که از مجذور آن اعداد جذر بیرون آورده باشد معین کرده بخواند اگر جذر صحیح نیاید بر جذر اسم اسمار الٰهی عدد صحیح بر آورده معین اعداد یومیه کرده بخواند جنیات مسخر و مطیع شوند هر چه فرمائی و آنچه بگوئی و هر چه بخواهی همه آن کارها کنند و یا آنکه این عمل دعوت را مخصوص به تسخیر بلکتا نوش بخواند و بخوریات سعیده بکار برد و ترک حیوانات کند چون بلکتا نوش حاضر بود جمیع جنیات حاضر شوند و مسخر گردند و تسخیر الانس بالعدد اسم مطلوب سوره فاتحه را دعوت کند و یا آنکه اسم طالب و مطلوب را امتزاج کند چنانچه سابق بیان کرده شد صدوسی و هفتم علم الساعة و علم بروج الشمس و القمر از تقاویم ظاهر است در استخراج جفر هم مطالب است و بروج شمس و قمر مع حروف و موکل آن میگیرند قبل ازین تحریر یافته صدوسی و هشتم علم موکل حروف و موکل آن میگیرند چنانچه بالا مذکور شده صدوسی و نهم علم طبایع الحروف اگر طالع بحیثیت حروف آتشی آید بسرعت حصول مطلوب است اگر بادی آید سر کردن است و اگر آبی آید مهم محنت شود و اگر خاکی آید

بزرگی شود صد و چهل علم هندسه بدانکه از یک تا نه افراد است و یک صفر بهر عددی که
بهند عشرات است و دو صفر مئات همین نوع مرتبه اول احاد مرتبه ثانی عشرات مرتبه ثالث مئات
رابع الوف مرتبه پنجم عشرات الوف مرتبه ششم مئات الوف که یک لک باشد صد و چهل و یکم علم اعداد نقطه
از حروف جمل را در ین مذکور شد که نقطه عبارت از چهار سوزن است و بعضی قرار داده اند که نقطه
صد و پنجاه و نه مرتبه هست نیم نقطه هشتاد مرتبه نشان هر مرتبه یک سوزن است پس یک صد پنجاه و نه
نقطه هست صد و چهل و دوم علم نفیس الافراد من اعداد الازواج والنقاط بدانکه افراد عکس
ازواج است اگر ازواج الیه مرتبه نیست الکبه افراد گردد مثلاً ابت عدد ازواج در مثلث درست
نمی آید از اینجا مرتبه اول درست است صد و چهل و سیوم علم جمل بقول از تمام جفر مجتمع و مخلوق
آن بدانکه جمل عبارت است از اعداد مطلب محقق آن عدد را حروف ساختن و مخلوق همان عدد در
حروف و حروف را افراد و عشرات آوردن چنانکه جمل خمسه متحیره مثلاً که هزار و پانصد و شصت چهار است
محقق آن و سبع و مخلوق آن جمکشرح و حرف را شتن این مختصر است پایان در رساله احمقی بتفصیل می آرد
انشاء الله تعالی صد و چهل و چهارم علم عیوب حرکات و سکنات بدانکه هر حرف آتشی که اعراب خاکی
آید نقصان قوت او است علی هذا القیاس در اعراب حروف آنکه حرف آتشی مرفوع و بادی منصوب و آبی
مکسور و خاکی مجزوم چون آتشی علو ذاتی دارد و برفع مرفوع شد که رفع ترفع است و بادی علو سفلی دارد به نصب
منصوب گشته و آبی بالطبع فرودی است بکسر مقر گشته و خاکی سکون دارد بجزم آید صد و چهل و پنجم علم
الیقین بدانکه عامل را در استخراج مطالب صدق تمیز و صحت یقین و همه فهم باشد تا بر همت او
اثر ظهور آید صد و چهل و ششم علم خبایات من اعمال باجرا الحیوان الماشی و الطیور و الوحوش
بدانکه خبایات عبارت از مخفیات است چنانچه در سکندرنی اعمال هویداست مثلاً اگر بر کمربای مسطح
شکل همون باد پاشد و قتیکه قمر در شرف باشد و تاریخ بست و ششم بود که تحت شعاع باشد که
نقش آنجه در جی او کرا و تا تم باشد و شش از عقب آمده و در دهن لوح و سر و دو دست بهر دو گوش
رسیده باشد قرار داده اند که جا ترتیب ترقی هم است نویسد مع مشکل حیوان ها آنرا بر کمر بند

آن نقش در پشت لعاب پیوسته بود تمام آلت این عمل بر طرف نشود این نوع بسیار از پوست

و در سائر نسخ نوشته حکیم تمیمی رحمة الله علیه در رساله اعمال حروف میگوید چون خواهی که رنجی

بدشمن رسانی بر پوست خر که دباغت داده باشد صورت گاوی نگار و بزرگ و ذنب کماد چون

خو قسه کند بر نام او بنام مادر او بسر دو بر خرقه پاره بنویسد و بر پشت آن خرقه شصت لام نویسد اما باید

ند ملفوظی و تبخیر کند بمقل ازرق اما باید که قمر منحوس باشد بتربیع زحل و یا مریخ آنرا در پیچد و دفن کند در جا

دی آنکس بر نجهای گوناگون مبتلا شود اما زمانی که دفن نام مادر او را نچه خواهد از رنج یاد کند شکل گاو

صد و چهل و هفتم علم الظل فی المشهودات الارضیة الفلکیة بین اسمه النظر والنقل این علم را اصلا

بعلم جفر بکاری و مناسبتی نیست اما چون در علوم شمرده بعضی از احوال آن تقلین پیوسته می آید هر که

خواهد از احوال شخصی اطلاع یابد آن شخص را در آفتاب ایستاده کنند در دست هر دو او دراز کند و نظر

شود بسایه او اندازد و خود را حرکت ندهد چندان نظر خود بندد که چشم خود بر فلک کند سایه او در نظر آید

درست و عضا باشد هیچ چیز است و اگر سر در نظر نیاید بمیرد پادرش تمام گشته اگر دست راست نظر نیاید

برادر کلان و دست چپ برادر خورد و ناف پایان زن و اگر پشت در نظر نیاید اولاد و اگر سینه

ندارد و عمر صاحب تمام گشته این عمل هندوان است تجربه پیوسته صد و چهل و هشتم علم

تمانی المرتبات بالضمایر و علم الواح نقوش علم ضبیا بدانکه اگر روش در عزایای بدلهای پیدا

آید تعبیر آنست که قوت ایمان و یقین بقدرت الهی در ظاهر عالم پیدا آید و اگر عکس بود و علم

الواح نقوش در تکسیر و حصول المطالب من الجفر بالتکسیر الحروف بدانکه نقوش الالواح بالتکسیر

درست تا صد در صد در بحر النقوش تحریر آورده اینجا گنجایش ندارد و طریق حصول مطالب تکسیر است

که احوال سائل بنویسد و حروف را از تکرار خالص نماید نام اول باز آید کلمه و نیاید و کلمه از احوال سائل

تو ان کرد پیدا می آید این عمل بطرز مستفر آدم است که قدما یه اشتراقیه بر آن حکم کرده اند بزیجی و دیگر این

اعمال هفت که مطلب سائل فرد بنویسد یوم و ساعت تحریر با هر حرف بنویسد اگر ساعت اول

یوم باشد حرف بحرف دوازدهم ملحق کند و حرف دوم را بحرف سیزدهم ملحق کند و سیوم را بحرف

ه منتظم کند علی هذا الترتیب تمامی حروف ابجد را پس الاسوس بکار برد باید که سه مرتبه این نام را انفصال و اتصال و الحاق کند اگر ساعت دویم باشد بحرف ۳ او اگر ساعت ۳ باشد بحرف چهار ۴ و اگر ساعت ۴ باشد بحرف ۵ او اگر ساعت ۵ باشد بحرف ۶ او اگر ۶ باشد بحرف ۷ او اگر ۷ باشد بحرف ۸ او اگر ۸ باشد بحرف ۱۹ و اگر ۹ باشد بحرف ۲۰ و اگر ۲۱ ۲۲ ۲۳ علی هذا الترتیب البته جواب حاصل آید این طریق را النصوص الحق نامند بسیار معتبر است تمام شد صد و چهل و نهم علم استنطاق

علم صد و چهل و نهم

یعنی اعداد را بحرف آوردن چنانچه از صد و هشت حق است و تخلق میزان علی هذا القیاس این عمل در جفر بسیار بکار آید پایان تحریر میشود ان شاء الله تعالی و علم استنطاق من الحروف البینات چنانچه دال تخاویه اذان است و تحقیق الذه تخاقه انکشت الکبریت و طب کثر تحقیق آنست از اعداد حروف مکررست نه چنانچه سابق نموده شد و تخلق افراد در حرف و از عشرات دو حرف و از آت دو حرف کند صد و پنجاهم علم قلب کلمه که سه حرفی باشد آن را در قلبین گویند پس هر حرف هر اسم که سه حرف باشد در قلبین است مثلاً میم و نون و واو و کلمه ددو و وا و و کاک و نام و نان از میم از میم و می دیم و از واو و واو و از کلمه و و د و واک وام وان و ناو و در پنج حرف مثل الممال یک جانب آن الم جانب دیگر مال عکس ام ملام حرفی قلبا و یک حرف مثلاً فلاش ال ف یکجانب وی ملاس و جانب دیگر آن شالق و در مستخرج و بعضی اوقات ضرور می شود صد و پنجاه و یکم علم نظرات حروف آنکه حروف آتشی مر حرفی بادی است هر جا که آتش و بادی یکی باشد قوت آتش تقدم دارد و اگر حروف بادی مقدم باشد حروف آتشی را خطر خود سازد و نظر آتش بر باد است همین نوع حروف آبی مقوی خاکی است و خاک مربی آبی علی هذا القیاس فهم من فهم بدانکه مرتبه حروف در مرتبه تقوی است اگر غیر مرتبه واقع شود همان حکم دارد اما بتامل مثلاً اص ح ت در بیت طالع حکم دارد در حصول امور است اما بتامل چه تفریق مراتب است علی هذا القیاس در سایر الحروف و هر حرفی را به نسبت و هشت تعلق است ان شاء الله تعالی در اعمال نموده می آید از یک حرف قیاس کنند صد و پنجاه و دوم علم تبدیل حروف بگر علم نون است باید که در دوات سیاهی باشد از چیزی که باشد رطوبت آب آن سیاهی نظر او اثر نکند

علم صد و پنجاهم

علم صد و پنجاه و یکم

علم صد و پنجاه و دوم

و بدبو نبود و آب و حروف آن لطیف و پاک باشد و ریک دوات دو کس ننویسند که نحس است و دین
آن بعد از فراغ کتاب بسته و باشد و اگر جفر نویسد دست کافران باز دارد و علم سواد القلم حسن خط
آنست که به حرف مخشوش نباشد حروف را واضح تحریر کنند علم تبدیل الحروف یعنی بحروف عزیزی
تبدیل نماید یا عدد از زبر و بینات حرف عوض آن آرد و بینات تا بست و هشت بطون نموده میشود
انشاء الله تعالی و بینات آنرا گویند که زبر بر سه حروف ملفوظی باشد چون زبر تلفظ شود مع بینات
شهود گردد صد و پنجاه و سیوم علم صدر زمام و حصول آوردن از آن مطلب من طریق استخراج
الجن و علم موخر زمام مثلاً بطریق خمسه محتجبه از هر یک حرف واحد ستانند و این پنج حروف متوالی
نویسد بعد از آن از هر یک حرف ثانی بکسیر یعنی ترفع عدد واحد آنرا متوالی تحریر آرد چون تمام حروف
از خمسه نوشته زمام کشد اول نگاه بر صدر زمام کند که آنجا احوال ماضی پیداست و نظر در قلب زمام
کند احوال حال و در آنجا باید حروف موخر زمام از احوال استقبال ظهور آید این تفصیل در احکام
جفری نماید انشاء الله تعالی و این استخراج بسیار مستحسن است صد و پنجاه و چهارم علم اقلام که
در مفردات مثلث بعمل آرند باید که در ساعت زحل ساخته باشند و در مفرد مخمس در ساعت زهره
کنند و در مفردات سبعیه و تسعیه عمل مریخ نمایند و در مزدوجات که برای ایتلاف عمل کنند در ساعت مشتری
سازند و اگر برای تسخیر مزدوجات نویسد علم باید که در ساعت شمس کنند و اگر برای حساب و تنجیم کند در ساعت
عطارد باید کرد و اگر برای تسخیر مردم پیشوا و حکام عمل کنند ساعت قمر باید کرد صد و پنجاه و پنجم علم
لواحق الحروف خواتم الحروف بدانکه لواحق حروف آنست که ملحق باشد بحروف دیگر و خواتم پذیر نبود مثل
آو فرزند و علم در طالع بیت جفر و حروف الاصل که آیند مطلع نظر سائل گفت و گوی بسیار بود مثل شین و
غین باین وضع ش ن غ ت ش جزو ۲۱ و صفحه ۲۸ و سطر ۲۲ صد و پنجاه و ششم علم بسط الاعداد
بدانکه بسط اعدادیه نماید اح م د البسط اعداد اح و ث م ان ا ر ب ع ی ن ا ر ب ع این اعداد وی بواسطه
حصول مطلب بعزایز الحروف برند و حروف عزیز را بر تبه هر حرف طبایع که تقوی و مربی او بود بدل کنند
که مقصود بحصول آید این انواع استخراج اصل است از جفر جامع و بسیار عمل درست است علم بسط طبیعی

حرفیست که هر حرف را البته اشتراج هر مرتبه عزیزیه نموده بکار برد صد و پنجاه و هفتم علم بسط ترفع هر حرف
بدانکه ترفع حروف او تاری یا ازواجی است این هر دو را ترفع از مرتبه زیاده نیست اگر آحاد است تا نه
و اگر عشرات است تا نود و اگر مآت است تا نهصد مثلاً ترفع الف او تاری ج و ه و ز و ط است و ب هم ج و د و و و ز
هم ح و د و ط و در عشرات از ی م و از کاف ن و از ل س و از م ع و از ن ف علی هذا القیاس
پس مرتبه بهم میوندد تا شصت شش گردد پس شش مرتبه باشد و علم بسیط تجمیع در لسانیات استخراج نموده مشغول
انشاء الله تعالی صد و پنجاه و هشتم علم تضارب بسیط تضارب آنست که از ضرب کردن هر یک حرف
طالب و مطلوب حاصل آید حاصل الضرب آنرا متشخص کرده بحصول المطلب بکار برد اما این عمل بمعرفت
طبایع طالب و مطلوب است اگر موافق باشد فهو المطلب الا انه تجاوید الحروف موافق سازد یا فقس
طبایع و طالع آنچنان است که عدد اسم هر کدام را حاصل کرده ۱۲ و ۱۲ طرح کند بهر عددی که رسد از آن
بروج فلکی را باید و طبع بروج ناری و بادی و آبی و خاکی را مذکور کرده شد مثلاً خواستم که محمد را با جعفر بسط
تضارب کنیم م محمد را با جیم جعفر ضرب کرده ۱۲۰ شد ح را با ع ضرب نموده ۵۶۰ شد باز میم را با ف ضرب
کرده ۳۰۰۰ بسیار او را با ز ضرب کرده ۸۰ ک ق س ث ت خ ب غ ض این تضارب نوعی دیگر
عمل نماید مثلاً عدد میم ملفوظی را با عدد جیم ملفوظی ضرب کرده ۴۷۳ شد حاصل ع و غ تکرار الف ساقط
است و عدد حا ملفوظی را با عین ملفوظی ضرب کرده ۱۱۷۰ شد ع ق غ ث پس میم را با فا ملفوظی جمع کرده
ضرب کردیم ۹۳۷ شد بحروف ص ز ع باز دال ملفوظی ضرب کردیم ۵۳۵۷ شد هر ل ز ع آنچه حروف
از تضارب حاصل شد تعمیر مکرر ع ذ و غ ق ا ر ض ر ه ل و بعضی از علماء سلف بجمیع تضارب چنین
عمل نموده اند مجموع عدد اسم طالب را با مجموع اسم مطلوب ضرب کنند و از آن حروف حاصل آورد منصوص
بیک طالب ۸۱ اسم با عدد مطلوب که یعقوب است ۱۸۲ کرده این شد ۸۲۸۵۷ حروف هم
ح ی ش ح ف ق د ف ش ض ع حروف مکرر اسقاط این نوع نیز صحیح است اما طریق اول
اولی و اجری است صد و پنجاه و نهم علم تواخی الاعداد یعنی شبیه الاعداد با اسقاط اصفر و غیر آن
مثل ۲۰۰۲، ۲۰۰، ۳، ۳۰، ۳۰۰، ۱۰۰، ۱۰۰۰، ۱۰۰ که در اعمال استخراج اعداد تواخی حروف تواخی

رابدل میکنند بدل ب ث ث ش ج ح خ د ذ ر ز ض علی ذالک سایر الحروف **مثاله** اول باسم محمد نظر کردیم م غیر متواخیه بحال خود ماند ح متواخیه خ لقراین مطلب عمل کردیم باز میم را بحال ماندیم دتواخیه و ذا است مجموع حروف از بسط تواخی آنچه حاصل شد م خ م ذ علماء جفر تواخی را جهت تسخیر و جلب القلوب و مطلوب و اتحاد الاخوان و تسخیر محبوب و مقبول شدن در خلائق و اجلاب منافع و اخذ المال و ضرب جمیع الامور و جلب جمیع المطالب لغایت معتبرات و نوشته اند با تر تمام وارد در رساله سحر النقوش فی علم التکسیر تفصیل این معنی نوشته و مکرر در اعمال پیوسته که بالا ازین عمل هیچ اعمال نیست مگر از عمل سکندری که نقوش شکل حیوانات و حروف سابق است که عمل آن اقوی است این اکثر اعمال آن بفعل آورد و بسیار سریع الاجابت است و سحر مطلق صد و شصت و تمم علم بسط التقوی و بسط ظاهر حروف بظاهر حروف علم بسط التقوی عبارتست از قوت دادن حرف بسبب از ضرب در عین نفس خود یعنی در عین حروف و با قوت نماید بطبع مقوی باشد این بسط چه اسم خالی نیست ضرب باطن حرف است در باطن حرف یا ظاهر حرف است در ظاهر حرف یا ضرب باطن است در ظاهر انجا از جهت آسانی و درک مبتدی این هر سه طریق را در میم محمد می نماید مثلاً خواستیم که م محمد را بسط کنیم بر نهج اول پس م که عدد او ۴۰ است در ۴۰ ضرب کردیم یکهزار و ششصد شد حرف خ غ نوع دیگر م اربعین است ضرب کرده در اربعین که ۳۳۳ است حاصل شد ط ف ص ی غ ق ا ع پس انچه حروف هر دو حاصل ضرب کرده ط در ف شد ق و ز ف ضرب کرده ت و خ شد ص در ص ضرب کرده م غ س ا غ پس ی را در ی ق شد باز غ را در غ ضرب کرده ده لک شد حرف غ مع غ باز ق ی در ق ی غ ش شد باز ع در ع ضرب غ ق ا ع شد نوع دیگر ضرب بمراتبه حروف ابجدی ضرب کنند م محمد که ۴۰ است بمراتبه با میم محمد که سیزدهم است مرتبه تهجی ضرب کرده یا ۵۲ شد ح محمد که ۸ ابجدی است مع تهجی که ششم مرتبه است ضرب کرده چهار و هشت شد باز دال محمد که چهارم است در ابجدی و در دال هشتم تهجی ضرب کرده شد ۳۲ شد که باز دال عدد ۵۳ عدد مع بینه است در عین او ضرب کرده یکهزار و دو و بیست و پنج شد پس مجموع حرف انچه ازین عنوان حاصل شد این

ح خ ظ ص ظ ع د س خ خ ع ط س ق ه ک ا خ خ ع ط ص ا د س ش ه ک و طریق دوم
بسط تقوی بنوعی که ظاهر حروف ضرب در ظاهر حرف است اول به بینند که حروف چندم مرتبه است
از مراتب تهجی آنرا اعتبار کنند مثلاً هر که در مرتبه ۳۳ است در ۲۳ کرده ۵۲۹ شد و میم سیم ابجد
۹۰ الف است آنرا در ۴۳ ضرب کرده ۲۱۶ شد صد و شصت و یکم علم بسط تضاعف حروف
عبارت است از دو چندان ساختن اعداد حروف که بحسب اعدادی که قائم است بایشان از نوعی
مقاربه مثلاً میخواهد که محمد را بسط تضاعف کند و از ان حروف حاصل آید میم را تضاعف کرده ف
ح را تضعیف نموده شد و ی شد باز میم را ف آمده و دال را ح گشت مجموع حروف متحصله از بسط
زبر عددی این شد ف ی ف ح و تضاعف نمودن حروف ملفوظی و مسروری و مکتوبی محمد از میم
با بینه ص تضعیف آن ف ق ح ی باز میم کذلک و دال ملفوظی تضعیف با شارع حروف مستحصله
ف ق ح ی ف ح تضاعف مع البینات از ف ق ح ی ف ق ع صد و شصت و دویم علم
بسط تکسیر عبارت است از حاصل آوردن حروف از حروف دیگر بنوعی که کسورات تسعه محمد را اعتبار
کنند و هر کسری حرفی بگیرند مثال م محمد را ۲۰ است نصفه که دیگر از کسورات م ربع است
می باشد و از کسورات ثلثه سیزده است ناقص که ح ی باشد و قس علی ذالک الحروف الاحتمالی
پس بر سر شرح آید نصفه و ربعه ثمنه تا عشر از مجموع مستحصل حروف از بسط مکسور اینست ک ی ح خ ح د
ب ک ی ه ب ا قاعده کلیه در کسورات اینست که از هر عددی نصف و ربع و ثلث و خمس و سدس و سبع
ثمانیه و تسعه بگیرد این اعداد کسورات گویند مثلاً از ۵ نصفه ۰ سهم ربعه ۰ ثلثه سهم خمسه ۱ او
سدسه مع کسور ۱ او سبعه مع کسور ۱ او ثمنه ۰ او تسعه ۹ صد و شصت و سیوم علم بسط
تمازج نیکوترین انواع استخراج جفر است ذکر آن گذشته اما این تمازج زبر کنند و بینه تمازج یا بطنا
تمازج کنند بر آنکه حروف انواع است اول حروف تهجی دوم حروف ابجدیه سیوم حروف طبیعه عنصریه چهارم
حروف بروجیه پنجم حروف سیاره است سبعیه ششم حروف عزائیه هفتم اوتاد الحروف هشتم از
ربع الحروف پس تمازج در جمیع اعمال حروف بمطلب میرساند صد و شصت و چهارم علم بسط عزم

تقریب العمل است عبارت از اعمال طبیعی باشد مثلاً حروف آتشی از همه طبایع تقدم دارد و حروف
بادی بمراتبه قرین آن است بجز حروف آتشی کنند حرف آتشی را با حروف بادی متقوی سازند حروف
آتشی را ترفع سه در اعمال و خواص چنانچه در اسم نار قلب الف آتشی در خواص او آنست که موجب
حرارت و نقص مهالک دارد و در اسم نور قلب واو بادی است خواص او آنست که برودت و رطوبت انشراح طبع
دارد که آرام رنج افزا است و خواص حروف در جمیع امور ثابت است هر حرفی خاصیتی خاص دارد و
ترکیب کردن حروف آتشی به باد بقوت آتش است علی هذا القیاس و حروف آبی را متقوی خاکی
نمایند چون خاکی رفع بر آبی کنند امتزاج باد از آتش از اصل حقیقت اگر باد نباشد آتش متحرک
نشود و امتزاج آب به خاک از طبع مجاز است مثلاً ابر بر نزول باران تحقیق زش تخلق جدول
اقترسا نام آن ن زدل سب اران نزم تهاج دی ل ق رخالص آن ان زدل سب ارم ش رج
ری ق هزیری آن م ج هرکسب ف ن تت دج طا ززنام درست شد تولدات چنین است طس م ط
رح ج هر وکس م تت اق ب تجاویه تت ب دش نصف دب مع بنیه با حاصل به باید تجاویه را حاصل
سازد قیس علی ذلک صد و شصت و پنجم علم بسط الحروف مع البینات متعدد و تراخیه که استخراج احوال
سائل درست از آن توان کرد آن ابسطا با انواع است اول بسط حروف زبریه است چنانچه الف احد
بستانند و باء اثنا و جیم ثلثه علی هذا القیاس پس حروف بسط عددیه این باشد اح و اث ن اث ل
ث ار بع رح م س ا س ت س ب ع ث م ان ت س ا ع ع ش ع ردی ن ث ل ث ی ان از
ع ث ان خ م س ی ن س ت ای ن س ب ع ن ث م ان ی ن ت ا س ع ی ن م ای ه م
ات ی ان ث ل ث م ای ه ار بع م ای ه خ م س م ای ه س ت م ای ه س ب ع
م ای ه ث م ان م ای ه ت س ع م ای ه ال ف حروف غیر مکرر عددیه اینست اح و ث ن
ل ر ب ع خ م س ت ه ش ی و ف دوم بسط حروف مع البینات الف الف لام فا با یا الف جیم
جیم یا میم علی هذا القیاس الی آخر الحروف سیوم مع طبایع الحروف بدانکه طبایع حروف طبایع عنصریه است
از اعراب مقرر آن گرفته از اعراب حرف بستانند مثلاً الف آتشی است اعراب رفع پس الف

ال ف ر ش ا ع ق و ی ب . ب ا د ی ب ا ن ص ب بنویسد علی هذا القیاس و درین صورت اسقاط تکرار نموده عدد جمل سابق با عدد غیر مکرر ضرب نماید آنچه حاصل شود باز با عداد جمل سابق ضرب کند جمع حاصل شود جمع نموده با عداد بیوت جزو طرح کند و بالای آن نویسد آنچه حاصل آید طالع سائل است مثلاً سوال سائل از یافتن مال از سلطان عصر بود پس م رفع ۳۰۶ ر رفع ل جزم ا رفع ز کسر س کسر ل جزم ط رفع ا رفع ن نصب ع جزم ص نصب ر جزم ر جزم ب نصب و نصب و جزم ۹۲۷۳۳ غیر مکرر م رفع م ع ل ح ز ک س ط ا ن ص ب و د ۳ ع ۷ ۶ بدین شد این عدد را باز بعدد سابق ضرب کرده آنچه جمع شود

۳		۷	۲	۹	
۱/	/۸	۴/۲	۱/۲	۵/۴	۶
۴/۲	/۱	۲/۹	۱/۴	۶/۳	۷
				۱/	
/۲	/۶	۱/۴	۳/	۸/	

۲۵۵ ع ۸۸۸

عدد جزو جفر است که بیست و یکهزار و نهصد و پنجاه و دو عدد است تقسیم نماید آنچه خارج است از تقسیم عدد بیوت استخراج است و آنچه بالا است اعداد حروف بیوت استخراج از ان توان کرد در هر صفحه جفر بیوت ۷۸۴ سطور صفحه ۲۸ ضرب کردیم عدد بیوت بعدد سطور حاصل شد ۲۱۹۵۲ صورت تقسیم بدین صورت

۲	۵	۵	۵		۸۸۸	
/۶	۱/ع	/۳	۱/۵	۲/۴	۲/۴	۲/۴
۱/۲	۳/۵	۴/۷	۳/۵	ع/۶	ع/۶	ع/۶
/۴	۱/۵	/۷	۱/۵	۱/۶	۱/۶	۱/۶
۱/۸	۴/۵	۵/۹	۴/۵	۷/۲	۷/۲	۷/۲

۹ ۳ ۶ ۸ ۱ ۷ ۴ ۶ ۲ ۵ ۲
۹ ۳ ۸ ۱ ۷ ۴ ۲ ۹ ۳ ع
۹ ۲ ۸ ۱ ۷ ۴ ع ع

۱	۹	۳	۱	۷	۴	
/۲	۱/۸	/۶	/۳	۱/۴	/۸	۳
/۱	/۹	/۳	/۱	/۷	/۴	۷
۲/۶	۸/۱۵	۲/۷	/۹	۶/۳	۳/۶	۲
۳/ع	۲/ع	۱/ع	/ع	۳/ع	۲/	۹
/۲	۱/۸	/۶	/۶	۱/۴	/۸	

فیه الاین تقسیم را صحت یافتن چنان است عدد حرف اول در عدد و اسقاط نموده حاصل شد ۱۳۲۹ تکرار الوف اسقاط یافت بیت طالع ز ی ش غ جزو هفتم صفحه دهم سطر بیست و یکم

۴	۲	۲	۰	۵	۶	۴	۳	۵	۲	۱۰۸۵۵۶۲۹۹۶۱۴۴۲۲۴۸۵۲۰۲۵۲
۲	۱	۹	۵	۲						
۲	۰	۴	۵	۳	۶					
۱	۹	۷	۵	۶	۸					
۱	۹	۷	۵	۶	۸	۰				
		۶	۵	۸	۵	۶				
-			۳	۸	۲	۴	۳			
			۲	۱	۹	۵	۲	۰		
			۱	۶	۳	۶	۹	۵		
			۱	۸	۳	۲	۶	۴		
					۳	۲	۵	۱	۲	
۲	۱	۹	۵	۲		۴	۷	۰	۴	

خانه بیست و هشتم چون گیرند هزار
و دو صد و پنجاه و یک بود از آن
هشتاد و چهار که عدد سه مرتبه بیست
هشت را انداخته باقی هشت ماند
پنج بالای او بود بروی آورده
هشتاد و پنج شد سه مرتبه بیست و
هشت را انداخته یک ماند و یکی
بالای پنج بود ملتقی وی کرده
یازده شد پس از طالع تا یازدهم

بیست هشت احوال ماضی هویدا خواهد شد و از دیگر یازده بیت احوال حال واضح میشود و از سیوم
یازده بیت احوال استقبال استخراج میشود و سی و سیوم بیت تمام دارد این طریق استعمال و استخراج
درست این عمل از امام است باقی ترفع که تخاویه عزیزیه و بینات حروف حسب المطلوب بقرائن
طلب کند این نوع استخراج حکمای عرفا صحیح داشته اند که در عمل صحت دارد بدانکه عمل این عدد کل
سابق برین ترتیب است از چهار ارب و بست و چهار کرور و پنج لکه و شصت هزار سیصد و پنجاه
و دو است از عدد کل سابق انداخته از پنج مرتبه که ۵۴۲۲ است باقی ماند از پنج مرتبه ۲۶۴۵۳
ویکی بر بالای کل نوشته بعد از آن شش عدد که فرق پنج بود بران آورده شد این عدد شد ۲۴۵۳۶
این جمل نه عدد جزو جفر که این عدد باشد ۱۹۷۵۶۸ ساخته بر بالای آن کل نوشته پس بر سر این
عدد جفر که بر شش بود آورده این عدد شده ۱۶۶۵۶۸ سه عدد جزو جفر را انداخته باقی ماند
۵۸۵۶ شش عدد که بالای پنج است بران نوشته شد ۶۷۸۵۶ یک مرتبه عدد جزو انداخته بر بالا خط فوقانی یک عدد
نوشته باقی ماند ۴۲۸۳ عدد بالا صفر بود بران نوشته شد ۴۲۸۳ هفت مرتبه عدد جزو جفر را از جمل انداخته هفت بر فوقانی
نوشته که شش هزار و دو صد و پنجاه و یک ماند عدد قسمت بالا نوشته شد فوعدیه کبیر بسط حروف مع البینات بعددیه کبیر و از ان تو از حروف تکسیر

حاصل آورده استخراج کند مثاله یکهزار ح م والف غیر متواخیه است ح تواخی ح ح است ومیم غیر تواخی نو است این حروف ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق متواخیه متصل ۱۲ حرف است وچهار حرف منفصل وباقی متصل در استخراج ازان بحروف عزیزیه نیز استخراج نموده شود صد وشصت وششم علم کمال ظهوری است قاعده کمال ظهوری آنست که عدد از اول حروف تا آخر مقصود ستانند چنانکه از الف تا طا چهل وپنج است واز الف تا یا پنجاه وپنج وتا کاف هفتاد وپنج پس علی ذلک سایر الحروف واعداد مثلاً سوال میکنند که سفر مشرق نفع دارد یا نه از سین تا را ششصد است واز میم تا شین نهصد ونود چون حروف مشرق اعداد تکمیل صحیح درست دارد ۶۰۰ عدد نفع ۲۰۶ از تا ف باقی عین ۲۰۹۰۷ ازان دارد جمله ۲۴۲۹ این عدد را در عین آن عدد ضرب کرده حاصل این عدد شد ۱۴۰۰۹ ۵ در نهم مرتبه جذر این وعمل مضروب سابق است این بطرز خاتم الامرا باعداد ۲۱ بیوت طرح نموده بیست ویک مانده بدین عدد

٦					٥
٢				٦	٥
			٦		
	١	٢			
٦	٤	٢			٢
	١	١			١

بر سوال موقوف است

بقاعده کمال ظهوری بیت طالع جزو ۵ وصفحه اول وسطر ۷ وخانه اول ۵ از ادبیت بسیت ویکم بیوت عمل تمام کند صد وشصت وهفتم علم کمال شعوری آنست که عددی را که در نفس عین مطلب ضرب کند حاصل ضرب کمال شعوری است مثلاً منطوق الکلام را جمل ۷۳۳ باشد در نفس آن ضرب کرده یک لکه وشش هزار ونهصد وبیست ونه است این عدد بکمال شعوری مرسوم است تقسیم و امتحان صورت اینست اول مرتبه ۷۳۳ در سه ضرب کرده نهصد وهشتاد ودو شد باقی ماند ۱۸ ودو که بالا نه بود بران افزوده شد هشتصد وهشتاد ودو شد دوم مرتبه سیصد وبیست وهفت آورده و

ضرب کرده ششصد و پنجاه و چهار شد باقی مانده ۲۲ که بر بالای دواست بر ان افزوده
۲۲۸۹ عدد تمام شد که بیبقلبست است و هفت آمده عدد را کمال شعوری خوانند بر نصورت انچه حروف
ازین تقسیم حاصل شد اف طب ف ض و ن م راف ر ع غ ایضاً شعوری بجدی میرسد که حصول جامع شود
۲۴۵۸۹ ۲۱۲۴۳۲۱۲

۱	۰	۹	۹	۲	۹
	۹	۸	۱		
		۲	۸	۲	
		۰	۸	۳	
		۹	۲	۸	۹
	۳	۲	۷		

عدد شعوری بجدی میرسد حصول جامع مقارن است
صد و شصت و هشتم علم کمال اسمی با نواع است اول
آنست که جمل حروف مطلب را جمع ساخته بحروف مخارج از
مداخل آرد مثلاً قوام الدین تعداد ملفوظی هر حرف هفتصد و
سی و نه شده است این مداخل و مخارج آنست طلبذ این حروف
کبیر است و متوسط ق صغیر ادوم آنست هر حرفی را مع بینات
ستانند و جمل گردانند هر واحدی جهت تحصیل حروف و سیوم از حروف اول تا آخر حروف مطلب
بطرز کمال ظهوری عدد ستانند از ان حروف و مخارج آرد مثلاً از صادق اول تا آخر صد و نود
است چون صاد مع بینات ستانند ۱۹۵ شود مداخل ثلثه بکار برد همزه در کمال شعوری انز اول
بتنصیفه حاصل می شود چنانکه اول نصف می ستانند و صورت عددی نصف نقطه است نزد اهل
محاسبه و نزد اهل جفر خطی پایان عدد است مثلاً راو عدد همزه دو ثلث است و مرتبه دوم از
ثلث حاصل میشود در مرتبه سیوم از سه ثلث الف پس سه نقطه است از دو ثلث هم حصول همزه
بدین مانند ای بعربیه آنکه ودر مرتبه چهارم دو الف و همزه سیا ایها الذین علی هذا القیاس تا به
۲۸ حاصل است هکذا ا ا ا ا ا ا ا ج ی اوج و و و و قس علی ذالک سایر الحروف صد و شصت و نهم
علم کمال ترتیب بحروف ابجد آنکه ابجد را مهندسان محرم سیارات افلاک ترتیب باعداد نه گانه آحاد
و نه گانه عشریه و نه گانه مائیته و یکی الف نیز ترتیب هفتگانه هر لفظ را با رابع حروف مرکب نموده اند حروف
اولی از هفت کلمه ابجد آتشی است حروف از هفت کلمه مذکور بادی و حروف سیوم آبی و حروف چهارم
خاکی اول ابجد زحل هوز مشتری حطی کلمن مریخ سعفص شمس قرشت زهره ثخذ عطارد ضظغ القمر

صد و هفتاد و دوم علم کمال حرفی حروف تهجیه و اضراب مراتبه آن اس الاسوس بنا بر آنکه بقاعده

ذ	ش	ف	م	ط	ه	ا
ض	ت	ص	ن	ی	و	ب
ظ	ث	ق	س	ک	ز	ج
غ	خ	ر	ع	ل	ح	د

تهجیه از الف تا دال ۹ و از تا غ تا یای ۱۰۰ و مراتب حروف
تهجی چنانست اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص
ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه ی صورت اضراب
چنانست ۱۱۱ الحروف با که ضرب کنند ۳۳۳ شود حصول

ث ش باز الف را که با حروف تا ضرب کنند ۴۴۴ حصول ۴۴۴ چهار صد و چهل و چهار علی هذا القیاس
هر مرتبه حروف تهجی اعداد حروف ابجدیه ضرب کنند آنچه حروف بهم رسد در عمل آید این نوع را اس الاسوس گویند
این از ضرب مراتبه حروف تهجی با اعداد حروف ابجدیه آنچه عدد حاصل شود آن عدد را جمع نمایند حروف بهم رسانند
و در عمل آن اضراب هفتصد و هشتاد و چهار مرتبه که بهم رسد هر که خواهد از مصحف فاطمه نموده آید از این اضراب بهم
استخراج مطلب در زمام منتظم بهم رسد اما این نوع عمل از صغر اوم است اگر تفصیل نویسیم بطولت کشد جمیع
کتب سماوی و کونی از این اضراب استخراج میکردد صد و هفتاد و دوم علم حصول کلمات تحقق بر آنکه تحقق
عبارتست از مداخل تعداد مخارج حرفیه آوردن مثلاً سائل سوال کرده که درین سال نیست از آفات فلکی
و ارضی چگونه باشد ۴۹۸۲ تحقیق این و ص ض غ است از حروف مع البینات گرفته تعداد کرده
بعدد سابق ضرب کنند ۱۹۶۵۱۴۸۰۵۹۵۳۵۵ حساب کنند بطریق جمع هم کرده اند و فرد اینها
حروف بهم رسد ل ش ج غ ع غ ه ع غ و جمیع آن این نوع است ق ک س ت ق ش خ و ع س غ
ح غ ا غ ج غ ق غ ص غ ع غ ب غ ص غ ط غ ا غ ح غ ح غ ح غ ج غ و در شکه حروف

۲	۸	۹	۴
۲	۸	۹	۴
۱ / ۸		۸ / ۱	۳ / ۶
۱ / ۸	۴ / ۲	۸ / ۱	۳ / ۶
۱			۳ / ۲

پیدا کنند بدین مثال این حروف
را به بینات برده زمام کنند و تفریع
او تاریه و از واجبه بر آید و این نوع

هر ضلع مضروب را فرد حساب
کنند از آن مطلب تواخی حروف
استخراج از اصل جفر نیست متاخرین

از عندیات طبع خود چنین آورده اند اما در طبع بعضی عاملان پسندیده هست نیست صد و هفتاد و دوم علم

حصول کلمات تخلق بدانکه از کلمه تحقق کلمه تخلق نماید مثلاً یکصد و هشت را تحقق حق است و تخلق آن
بیت ان آمد علی هذا القیاس جمیع عبارت را تحقق کند و تخلق را در محل آرد صد و هفتاد و سیوم
علم ترفع الازواج و ترفع الاوتار بدانکه ترفع الازواج آنست که حروف خود بترفع الازواج کند چنانچه
از الف ۲ حروف ترفع نموده دال ستاند و از ب هـ و از ج و و از د علی هذا الترتیب که ۲ و ۴ و ۶
و ج باشند و ترفع الاوتار آنست که اوتار جمع وتر است ۳ و ۵ و ۷ و ۹ باشد چنانچه از الف ج
و از ب د و از ج ر د از و ج این نوع استخراج نمودن از اصل جفر است و در نام کلمه بهم رسد بدانکه ضابطه
ترفع الازواج آنست که حروف مطالب خود ترفع الازواج کند چنانچه از الف ۲ حرف ترفع نموده دال
ستاند و از ب هـ و از د و از د علی هذا الترتیب این ترفع الازواج است که دو و چهار و شش و ترفع اوتار
آنست اوتار جمع وتر است که ثالث و پنج و هفت و نه باشد چنانچه از الف ه و از ب ز و از ج
علی هذا القیاس این نوع استخراج نمودن از اصل چنان در نام کلمه بهم میرسد صد و هفتاد و چهارم علم تنزل
ازواجیه و افرادیه بدانکه تنزل ازواجیه عکس ترفع افرادیه است چنانچه برای حصول مطلب ترفع بعمل آورند همان وضع تنزل بعمل آرند

صورت تنزل در دائره بحروف

تهجیه

دائره حروف ابجدی برای حصول تنزل و ترفع

دائره حروف تهجیه برای یافتن تنزل و ترفع

پیدا است صورت کار تنزل ازواجیه بجای الف تنزل و حرف ستاند و بجای ب دم و بجای ت می بجای
ل ش اعلی هذا الوضع و تنزل ابجدی بجای الف ضاد و بجای ب ظ هر دو صورت از دست
صد و هفتاد و پنجم علم مقوم الاعداد ابجدیه و مقوم الاعداد تهجیه مقوم الاعداد ابجدیه آنست که
آنچه جمل اعداد باشد یک صد و یازده نموده بعمل برد مثلاً مقوم ولی والی و مقوم ستین شین سین را
مقوم حروف ج و مقوم ج ح و مقوم د و بهمین ترتیب مقوم تهجیه که ثبت ابجدی آن است که از الف
ب و از ب ج و از ج د و از د هـ و اگر مقوم جمله نام مطلب کنند تهجیه چنین است فنج ...
ل ... ک ... ز ... ل ... م ... ک ... ی ... و مقوم ابجد چنین قف ...

ش ک ش ب ر ا ب س ع م ب ا ی ل ل ا م ک س ی ر ی ش س ط ه و صد و هفتاد و هشتم علم مدخل کبیر و
وسیط و صغیر مخارج اشارت است از اعداد حروف کردن از مدخل مثلاً ۶۲۵ هم حروف ک
خ و غ تقدم اعداد افراد اهل حساب میکنند اما علمای تکسیر حروف عکس آن بکار برده اند در علم صحیح است
صد و هفتاد و هفتم علم اعداد دیگر حروف به مدخل ثالثه آن است که عدد حروف را مرتبه بر دارد آحاد
و عشرات و احاد اگر جمع آیند مدخل کبیر از عشرات و احاد جمع آیند مدخل وسیط اگر از احاد باشد صغیر
مثلاً الف یکصد و یازده است وسیطیه ۱۲ صغیره ۳ علی هذا القیاس در جمیع حروف صد و هفتاد و
هشتم علم کلامی صد و هفتاد و نهم علم قابی بدانکه علم کلامی آنست که آنچه حروف در تکلم آید
چنانچه از الف تا لام صد و پنج باشد تحقیق آن قا و تخلق آن حسب طلب شود و جد حل و علم کتابی
آنست که آنچه در سطر مسطور گردد چنانچه و علم لبابیه آن است که بر و بینه آخر واحد باشد و در علم جفر
آنچه حروف در خاطر خطور آید لبابیست و اگر طالع بیت جفر حروف لبابیه اول آید مثل م را م
مطلب مطیع و منقاد و مراد باشد اگر دو حروف لبابیه م م با د و ن ن با د و واو آیند و بالعکس
ظلمانی باشد و آن ن بود مخبر از غم و حزن و اندوه باشد و اگر هر چهار حرف طالع چهارم باشد هم
اول تترفع ستاندن است لبابیه است پس لا چار تترفع از زواجیه ستانند که آن س است این
حروف نورانی است اما بینات ظلمانی دارد و آخر آن همان حرف اصل است که تترفع ش شده
اعداد زبر و بینه واحد است و هم ثانی را تنزل از زواجیه ستانند که این حروف سعیده است الحال
اینحروف به هم مثل اتصال زهره و مشتری است که هر دو سعد اند و هم ثالث تترفع او تاییر ع
است و تترفع و مقوم ن است که بینه آن جزو او ست و هم چهارم تنزل او تاریکی است
نحس الحروف صورت هر چهار بدین نوع است م م م مرتبه اول نون س ک ع مرتبه
دوم س ع ل ف از این اشکال اگر تمام کشد به دور دراز کشد محرم این علم را پیدا است

بسم الله الرحمن الرحیم ٭ طریقه استخراج بدانکه اول مدعا را بسط کند بعد از آن اعداد حروف و شمار حروف ملفوظ و
مکتوبی حرف ساخته در یک سطر نماید و این را نظیره ابجدی گرفته عدد دیگر زوج الفرد غیر صحیح ثلث بود بطریق عمل

چهار بسیط نماید تحصیل نموده حرفهای تهجی که بیست و هشتگانه را چهار قسم نمودم هر قسم را بهر یک قسم ازین استحصال حاصل شد بازان را صدر موخرات کرده جواب حاصل سازم شاید نیست سوال احوال حسن علی و جنگ سیالکوت

چگونه بود این را حروف انقطع سازم

د	ا	ل	ع	ی	ن	هـ	ا	ق	ع	ی	ن	ا	ل	ف	ال	ا	م	ب	ا	ی	ا
ص	س	ض	ب	خ	ع	ه	س	ج	ن	غ	خ	س	ض	ج	ض	س	ط	ع	س	ح	س
س	ق	ح	ه	ب	ع	ق	ش	د	ک	ز	م	ج	ل	ث	و	ش	ث	ن	م	ط	ع
ع	ر	ز	و	ا	س	ر	خ	ج	ل	ت	ن	د	ک	خ	د	ث	د	م	ن	ی	س
س	خ	ی	ر	ن	ز	م	و	د	ا	ت	س	ه	ر	خ	خ	ک	ج	د	ل	ان	ح
ح	س	ن	ع	ل	ی	د	ر	ج	ان	ک	ز	خ	م	خ	د	ر	د	ه	ا	س	ث

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ

صد و هشتادم علم عزیزی بدانکه قوای عبارت است از قوت شهودیه و باطنیه حروف شهودیه آتشی است که حروف آتش زبر حروف مطلق است اگر به بینات تلفظ کنی مفید شهود میگردد و قوای آن اعراب است که حروف بی اعراب خواندن محال است چنانچه جسم بی روح معطل احکامی است همان نوع بی اعراب حروفست و عزیزی طبیعی است مثلاً حروف آتشی که رفع ترفع علوی وارد اگر حروف آتشی را نصب یا کسر یا جزم معرب کنی قوت طبیعی آن زائل گردد چنانچه آتش را آب و خاکی و بادی بگوییم و سر دکنند و حروف بادی که حسب منصوب اند مثل باد بسایر مسطح اند و آبی مکسور که فرد است و هم آب فرودی دارد و خاکی ساکن مثل خاک پس انطباع بیت اگر چهار حرف بچهار طبع اند اطفای آتش از آب و باد و خاک باشد با یصورت اول ب که باد اول صفحه ۴ و سطر ۱۲ و خانه ۲ پس سه حرف اول بسعدیت اند بادی حرف مرتبه آخر است مشعر آنست که سائل را مملکت و سلطنت در نصیب و حصول آن عنقریب حسب المرام بود اگر از هر چهار حرف دو حرف آتشی باشند

و دو حرف خاکی پس ملاحظه باید کرد که حروف طبع در چهار طبایع هفت درجه دارد اول زحل است
دویم مشتری سیوم مریخ چهارم شمس و پنجم زهره ششم عطارد و هفتم قمر و در اول درجه از چهار طبایع
علوی است درجه دویم احکامی و قوتی دارد و صاحب تصرف است درجه سیوم یافت نکبت
انگیزی سروار درجه چهارم سلطان طبایع است باستیلای ذاتیه و درجه پنجم زیرا و به طبع است
درجه ششم ممتزج طبایع نه نیک و نه بد بر درجه هفتم درجه لطیف مرتبه چهارم عمل آرد فهم من فهم این اسرار
حکمای اشراقیه نوشته اند و جمله برین طرز نوشته حکما است لیکن که اهل تنجیم اند این نوع استخراج
جفر نموده اند و الله اعلم بالصواب و در ضمیر بعضی از عاملان این فن این نوع استخراج صحت را
نمی شاید تخریج جفر از حسی از مرتبه است چنانچه مذکور شد تا پایان این رساله اعمال چند نموده آید
ان شاء الله تعالی بدانکه محمد و هشتاد و یکم علم موازین حروف با نقاط بدانکه نقطه عبارت است
از درجه حقیقی هشتاد و مبداء اول حرف است الف را سه درجه است هر درجه آن دو دقیقه [illegible]
باشد پس [illegible] از الف سه چند است [illegible] شکل [illegible] در عمل نقاط [illegible]
[illegible] و هر که چهار دقیقه باشد در اول کتاب و بیان علم نقاط تفصیل نوشته مطالب آنست اگر
[illegible] اثر [illegible] که از بیت [illegible] توان حقایق مطلب یافت محمد هشتاد و دوم علم
مراتب طبایع حروف که در ضمن منحصر است بنیه تقسیم است بدانکه هر حروف را هفت مرتبه طبع
سیاره چنانچه نوشته اول زحل تا امر قمر [illegible] هفت مرتبه حرف به هفت طبع سیاره تقسیم
یافته است اگر در بیت طالع هر چهار حرف طبع اول درجه باشد طبع زحل استخراج شود و دانستن
درجه هر حرف چنین نوشته عدد هر حرف را تکمیل کرده عدد ساعت جمع نموده هفت هفت طرح کنند هرچه
تتمه از طرح بماند آن درجه طبع ستاره باشد مثلاً الف

ه	ح	ج	ا
و	ز		د
ح	[illegible]		

۱۳ احد [illegible] جمله [illegible] مشتری میکشد
عدد آن خمسین [illegible] جمع آن ۱۳۴۶ [illegible]
۲۵۶۳ به [illegible] این وقت عمل الف شمس باشد طبع هر حرف بر وقت مختلف است [illegible] مطلب مثلاً در صورت

که بطالع ام ل و آید جزو اول صفحه ۳ اسطر ۱۲ خانه ۲ هر چهار حرف نورانی و خاصیت است
طبع این خانه در ساعت مشتری است بس حرف جزو طبع شمس دارد و حروف صفحه طبع زحل و اردو
حروف سطر که لام نیز طبع زحل دارد و حرف خانه طبع شمس دارد زحل جلاد فلک است و شمس بادشاه
فلک است بس نحوست زحل که عدد حروف آدم است پیش سلطنت شمس مغلوب است بلکه اعم من طالع
البیوت ملا حکام الجفر این عمل را متاخرین بفعل آورده احکام فلکی درست عمل دانسته اند درین زمانه این
عمل از عمل سابق آسان تر است و با عمال فلکی حاجت
عمل اگر چه این نوع استخراج را اشراقیه قبول بدارند و
اعمال اشراقیه عزیزیه و ترفیع الکمال و کمال ظهوری
و کمال شعوری و کمال کلامی و تحقیق الحروف و تخلیق الحروف
و مقارن است اعمال در عمل خود ذکور شد بعضی موازین
حروف بینه صحیح بطریق تضعیف و تنصیف و تربیع و تخمیس و
تسدیس و تسبیع و تثمانیه و تسعه از ان نموده اند بدین صورت

ا	ه	ه	ح	
	س	ه		
		ی	ت	
	ے		ا	
ج	ح			
ط				
ح				
ت			٧	

وزن حروف زوجیه که نصف آن زوج است هم چنین حروف دیگر که زوج داشته مثلاً د نصف ب
و تضعیف حا ربع ان ب است و ی که خمس او ب است و ک عشر ب و هم عشر د و ال و ف عشر
ح علی هذا القیاس هموزن کرده اند و همین نوع حروف افرادیه موزون ساخته اند باین قاعده ۲
ب است و ج ۲ و است و ی خمس حصه ب است ال طبع را روشن خواهد بود قصه التفصیل دارد و خصه شما دو سیوم
علم اشتقاق حروف من التعداد و بدانکه اشتقاق چند نوع است اول اشتقاق جمل مثلاً
عدد الف ۱۱۱ بس حروف ای ق باشد و بجمل حروف مع البینات الف لام فا است ای ق ا
ع اف شد سیوم اشتقاق اضراب است مثلاً عین بعدد آورده ۳ اشد این را در نفس او ضرب
کردیم بدین صورت جماله این عدد را اشتقاق کردیم شد ۱۶۱۱ ای ش ب ع و د ک

۱	۳
۳	۹

ی س ح ب غ این نوع از عمل جفر است چهارم این اشتقاق عزیزیه نماید

پنجم ترفع اوتاریه ششم اوتاریه هفتم ترفع ازواجیه کند هشتم تنزل ازواجیه کند چهل و هشتاد و چهارم

علم اشتقاق تعداد حروف نماید مثلاً حرف را تواردمع بینات کنند و ازان حروف جمیع حروف زمام سوال را چنین کند بعد ازان حروف خالص از مکرر ساخته زمام کنند در لبست و هشتم زمام مطلب از یک کلمه یا دو کلمه حاصل شود که اکتفا را حاصل کند صد و هشتاد و پنجم علم الافلاک صد و هشتاد و ششم علم حروف بروج بدانکه مراتب حروف افلاک زحل ام قاس است حروف زحل لام است و مشتری ششم فلک حرفه ی جمل ام ذ تور ب ن ذ جوزا ح س سرطان د غ ذ اره ف ص سنبله و ض ظ میزان ز ف ص عقرب ح ر ط قوس ط ش ط جدی ا ی ت ط د لو ک ث ظ حوت ل خ غ صد و هشتاد و هفتم علم درجات حروف فی البروج سه حرف است هر حرفی را لبسه درجه مقرر کرده اند و بعضی هر سه حرف را سی درجه گفته اند و درین درجات اربعه طبایع منظور است اگر آتشی غالب است عمل آتشی و اگر بادی غالب باد صد و هشتاد و هشتم علم حروف نقاط که از جمل زمام حاصل نماید بدانکه عمل نقاط آنست که بوقت مستخرجه جفر تا بمقصد و هشتاد و چهار بیت نقاط ستانند این نقاط را تقسیم بحروف اول طالع کنند اگر حروف اول الف است سه نقطه بدهد اگر بعد تقسیم یک نقطه بماند آتشی است و مطلب زود بحصول انجامد این عمل را میزان سعادت و نحسیه نامند و نزد علمای اشراقیه بسیار منظور است و عمل غریب است که به اصل جفر عمل میشود و اگر دو نقطه بماند بادیست که آتش را برافروزد و پراگنده گرداند و اگر سه بماند معاملی در اهمال و تعطل است و اگر در طالع بیت اول ب باشد نه تقسیم کند و ت و ث هذا انچه بماند تقسیم بطالع اربعه کند و اگر در طالع بیت ح خ پنج پنج نقطه تقسیم کند و اگر د ذ ر باشد شش شش نقاط حروف ص و ض هفت نقاط ط ظ احد عشر نقاط ع غ خمسه نقاط و اگر حرف ی باشد سبعه نقاط هر نقطه سه عدد شمرده تقسیم نماید صد و هشتاد و نهم علم قراین است بدانکه علم قراین که اعداد حروف را قرین تعیین بحصول مطلب برند چنانچه منجمان قرین را بدرجات فلکی سه صد و شصت درجه برند پس هر برجی از دوازده گانه سی درجه

۱	۶	۹	۰	۰
	۲	۹		۰
		۱		
			۳	۳
۷	۰	۰		

باشد و هر درجه بشصت قسم برابر است و هر قسمی را دقیقه گویند پس تمامی فلک بست و یکهزار و ششصد دقیقه باشد بعضی قراین را بطبایع نظر کنند مثلاً الف اول حروف آتشی و اول حروف بادی ب است پس قرین اول حروف آتشی حروف بادی که هم وزن طبایع است علی هذا النقش و علم قراین طبایع حروف بمرتبه هر حرف قرین است اگر چهار باقی ماند از حرف خالص سطر سوال چارم که پنجم حرف از حرف سطر باشد در شمار بگیرد علی هذا القیاس در جمع شمار بعمل آرد صد و نود و هم علم البوالبست آنرا زمام و ابا نیز گویند مطلب بزمام کشند تا حصول زمام اول آید بوضعی حرف از آخر بالجر فی اول آرند پس ملاحظه کنند حصول مطالب عبارتی و لفظی حاصل آید و در زمامات عبارت منصوب و مقلوب ملاحظه آرند اگر همه عبارت مطلق مقصود نرسد پس از صدر باب موخر آن زمام سازند و حروف آنرا بترفع عزیزیه نویسد البته مطلب ظاهر آید اگر این زمام عزیزیه هم مطلب حصول نباشد از اعداد زمام ستانند و از جمله ۱۲۱۲ طرح کنند اگر دوازده بماند اعداد حروف جوت با جمل او جمع ساخته باربعه عنصر طرح کنند اگر ۲ ماند از ترفع دو حرفی زمام سازند و اگر ۳ بماند از ترفع ۳ حرفی و اگر ۴ ماند ترفع ۴ حرفی نمایند در نصورت حروف مکرره را اسقاط نمایند مطلب پیدا آید و اگر یک ماند بترفع یکحرف علی هذا الوضع ۱۴ بروج عمل آرند اگر ۱۱ ماند از دلو و ۱۰ از جدی ۹ از قوس و قس علی ذلک بهمین وضع ستانند خطا نباشد صد و نود و یکم علم زمام بترفع عزیزیه نویسد البته مطلب حاصل آید و اگر حاصل شود بترفع حروف تهجی ستانند از ان ۱۲۱۲ طرح کنند آنچه ماند بعدد حروف بروج ضرب کنند و ترفع اعداد بضرب که بعد از طرح ۱۲۱۲ باشد استخراج کنند که مطلب حاصل آید صد و نود و دوم علم خمسه متحجبه بدانکه استخراج علم هیمیا و سیمیا و کیمیا و ریمیا ازین علم نموده اند این علم دریای بیکران که بجواهر زواهر محتو لیست و اعمال سبعه سبعین بحسب جابری و شند و ذا الذهب باین علم تصحیح نموده اند و حقایق طلسمات محمطلم هندوی و تماسل ابوبکر بن وحیه باین علم استخراج یافته کتاب سحر العیون الی عبد المغربی نیز ازین علم توان یافت که اخفا اعمال منشرح ازینجا میشود و نیز المکتوم و عیون الحقایق و ایضاح الطرایق حکیم ابوالقاسم احمد السماوی اهل امور ش این علم است متقدمین اعمال این علم را اکسیر المطالب گویند و خمسه متحیره عبارتست از اعداد اسم و کنیت و لقب

وطالع وصاحب طالع بدانکه اسم عبارت است چیزی که شخص بدان مشهور است و نامور بود و کنیت عبارت از آن چیزی نسبت ابوت و امومت از وظاهر شود و لقب عبارت از چیزی که معرفت حال شخص باشد و طالع آنست که مدار احکام ذات و صفات و برودی ترتیب باید و اگر لقب و کنیت نداشته باشد کنیت فرزندان بگیرد باید که پسر کلان تر را کنیت بگیرد و یا آنکه از قدما هر که باین نام باشد کنیت لقب بگیرد آنرا و سقوط العمل بسازد پس ببیند که از کدام طبقه از طبقات خلایق است و آن طبقه بکدام کوکب متعلق است آن کوکب بجای طالع اعتبار کنند و اگر متحیر است باقی از سنین ایشان را که در خلایق موافق آن شخص بود بجای طالع اعتبار کنند چون شخص دانسته شد که حصول خمسه ثبت در ضمن آن جملی دیگر هست که آنرا اس الاساس گویند و جمیع الاحوال نیز خوانند و اراده مرتبه که پایان تو شود صد و نود و سیوم علم اوزان حروف که هر حرف چند نقطه دارد و هر نقطه آن چه خواص دارد اگر چه پایان پیوسته اینجا هر نقطه الطبیعی معین است که بآن طبع عمل می آید و علم ضرب اعداد که هر عدد را بعدد دیگر ضرب کنند و علم جالب المنافع من حیات الستة و علم جلب المنافع من اهل شهر کان من سکانها صد و نود و چهارم علم جلب القلب بالمحبة بدانکه علم جلب المنافع جلب القلب یکی عمل است بدین طریق اول حروف رامع بینات بسط کرده نویسد بعد ازان از یوم و لیل حروف مع بینات به بسط نویسد پس ازان حروف ستاره آن یوم نویسد به بسط بعده حروف جلب المنافع من شهر فلان امه فکه به بسط نویسد ازان جمل این حروف گرفته جمع کرده اند ازان جمع مخارج ثلثه بحروف و مدخل ثلثه با عداد برآرد پس حرف آنها نویسد همه بترتیب و توالی نوشته اعداد اول را با عداد مخارج ضرب کنند آنچه حاصل شود ۶ طرح کنند هر چه بماند آنرا بعمل آرد اگر یکی است در بازوی راست و اگر ۲ در بازوی چپ و اگر ۳ در آتش و اگر ۴ در باد و اگر ۵ در آب و اگر ۶ در خاک حروف خوالص از مکرر دکرده تا نام ماهر اول آید مثل تمام اسماء مقدسه و اسماء اخوان و اسم بلا کشیده دعوت کند بعمل جاحل است که مجرب است صد و نود و پنجم علم اس الاساس که آنرا جمع الاحوال نیز خوانند آنرا نه مرتبه است و علم مراتب ...

علم مرتبه اول اسوس را فاتحه خوانند مرتبه ۲ را افلاک عالیه گویند مرتبه ۳ را کامل خوانند مرتبه ۴ را جامعه گویند مرتبه ۵ را دائره خوانند مرتبه ۶ را افلاک عالیه نیره گویند مرتبه ۷ را افلاک نامیه تا سیند مرتبه ۸ را ظاهره خوانند مرتبه ۹ را افلاک خاتمه گویند صد و نود و ششم علم جمع الاصول از مراتب و نتایج است آنرا الخراجات خوانند جمله علوم سبعه شصت است باقی البطله حروف است اگر از موهبت قواعد را در حفظ داشته بود مصحف فاطمه استخراج می تواند کرد مرتبه اول اجتماع از اصول خمسه اولش تا ۲ و ۲ استخراج اوست یا ۳ و ۳ ترکیب مرتبه اوست یا ۲ و ۴ تالیف اول است ۵ یا ۵ استخراج ۲ است از اصول خمسه تا ۶ و ۶ استخراج ۳ یا ۴ هفتم است ترکیب دو پنجم است ۸ ترکیب استخراج مرتبه ۳ یا ۴ نهم تالیف سیوم است یا پنجم در تحت این نه مرتبه مندرج است که آنرا درجات تسعه افلاک عالیه خوانند مرتبه اول را ازوی فاتحه خوانند و اعوان وی حمله عرش و مقربان و روحانیات اند اول مرکب است با اول یا دویم آن دویم مرکب است با سیوم و سیوم مرکب است از اول با چهارم چهارم مرکب است از اول تا مرتبه پنجم از مراتب جمع الاصول پنج مرکب است از اول با ششم ششم مرکب است از اول مرتبه با نهم نهم مرکب است از اول مراتب جمع الاصول یا دهم از مراتب او ممدوی از اسماء الله الظاهر و الصادق اما مرتبه ثانیه از افلاک عالیه که آنرا ثانیه خوانند و اعوان وی حفظ کرسی مینمایند و کروبیان و ممدوی از اسماء الله الحکیم است و در تحت این مرتبه هشت مرتبه مندرج است یکی مرکب است از دویم مراتب یا چهارم از مرتبه او دویم مرکب است از دویم مرتبه پنجم از مراتب جمع الاصول سیوم مرکب است از مرتبه دویم جمع الاصول با هشتم از مراتب او چهارم مرکب است از دویم مراتب جمع الاصول با هفتم مراتب و پنجم مرکب است از دویم با هشتم و ششم مرکب است از دویم با نهم از مراتب جمع الاصول هفتم مرکب است از دویم با دهم هشتم مرکب است با جمع مراتب افراد به تکرار این مقصود این عمل آن اهم الاعمال است اما مرتبه ثالثه را کامله خوانند اعوان وی ملائکه آسمان هفتم اند و ممدوی از اسماء الله العزیز است این مرتبه مطلوبیست هر هفت درجه اول مرکب است از سیوم با چهارم جمع الاصول دویم مرکب است از سیوم با پنجم سیوم مرکب است از سیوم با ششم مرکب است از مرتبه سیوم با نهم هفتم مرکب است از مرتبه

سیوم باد هم اما مرتبه رابع را جامع خوانند و اعوان این مرتبه شش درجه اشتغال دارد اول مرکبست از چهارم جمیع الاصول با پنجم دویم مرکبست از چهارم با ششم پنجم مرکبست از چهارم بانهم ششم مرکبست از چهارم با دهم اما مرتبه خامسه را دائره خوانند اعوان وی ملائک آسمان پنجم اند و ممدوی از اسمار الٰهیه نور و هادی است و در تحت این مرتبه اندراج یافته پنج مرتبه مرتبهٔ اول مرکبست از پنجم با ششم دویم مرکبست از پنجم با هفتم سیوم مرکبست از پنجم با هشتم چهارم مرکبست از پنجم بانهم پنجم مرکب است از مرتبه پنجم با دهم اما مرتبه سادسه را از مراتب افلاک عالیه نیز گویند و اعوان وی ملائک آسمان چهارم مراتب و ممدوی از اسمار الٰهیه المجید است و این محتوی است بر چهار درجه اول مرکبست از ششم با هفتم دویم مرکبست ششم با هشتم سیوم مرکبست از ششم بانهم و چهارم مرکب است از ششم با دهم اما مرتبه سابعه را افلاک تامه نامند و اعوان وی ملائک آسمان ششم اند و ممدوی از اسمار الٰهیه جلیل است و این مرتبه مشتمل بر سه درجه است اول مرکبست از هفتم با هشتم دویم مرکبست از هفتم بانهم سیوم مرکب است از هفتم با دهم اما مرتبه ثامنه را ظاهر خوانند و اعوان وی ملائک آسمان دویم اند و ممدوی از اسمار الله الکبیر و الرشید است این مرتبه بر دو درجه اند اندراج دارد اول مرکبست از هشتم بانهم دویم مرکبست از هشتم با دهم از مراتب جمیع الاصول اما مرتبه تاسع را که آخرین مرتبه افلاک عالیه است خاتمه گویند و اعوان وی ملائکه آسمان اول اند ممدوی از اسمار الله ذات است و هو الله و این مرتبه واحد است مرکبست از مرتبه نهم از مراتب جمیع الاصول با دهم مرتبه از مراتب او بدانکه مراتب جمیع الاصول را نتایج است که آنرا حاصل المزاجات خوانند و خلاصة المراتب نیز گویند و آن هم پنج است اول هفتم درجه از فاتحه و تکرار او دویم هشتم درجه فاتحه است و تکرار او در پنجم است از مرتبه ثلثه و اول از مرتبه جامع سیوم نهم است از مراتب فاتحه و تکرار او چهارم از مراتب ثمانیه و ثانی از مراتب جامعه پنجم هست از مراتب دائره و تکرار او سیوم از مراتب نیره است و اول از مراتب تامه در انجام بدین قاعده را نباید نگر از نظر صفوت وانا استاد وا رسیده و مراتب استخراج شمیده بموهبت الٰهی نیز تعلیم یافته شد ترتیب چهارده نوع است که ده عشر و دوازده حرفست

که آنرا اساس نامند حرف را نظیره خوانند دائره ابتث

۱۱۴

	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
۱	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
	ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص
۲	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	ل	م	ن	و	ه	ی
	ا	ی	ق	غ	ب	ک	ر	ج	ل	ش	د	م	ت	ه
۳	ن	ش	د	س	خ	ز	ع	ذ	ح	ف	ض	ط	ص	ظ
	ا	ه	ط	م	ف	ش	ذ	ب	و	ی	ن	ص	ت	ض
۴	ج	ز	ک	س	ق	ث	ظ	د	ح	ل	غ	ر	خ	غ
	ا	ج	د	ش	ظ	ق	ن	ب	ح	ر	ض	ع	ک	و
۵	ب	خ	د	ض	غ	ل	ه	ث	د	س	ط	ف	م	ی
	ا	ر	غ	ی	ب	ز	ف	ق	س	ت	ث	ش	ک	ج
۶	ص	ل	ح	ض	م	خ	ط	ن	د	ظ	و	د	ع	م
	ا	ج	ز	ط	ق	و	ت	د	ش	ع	ل	ی	ج	ن
۷	ض	ف	ن	ب	خ	ش	ظ	ک	ه	ث	ذ	ض	غ	م
	ا	ث	خ	ر	ش	ط	ع	ک	ن	ی	ت	ح	و	س
۸	ص	غ	ق	م	ه	ب	ج	د	ز	ص	ط	ف	ل	و
	ا	د	ک	غ	ش	ض	ج	ح	م	ص	ش	غ	ه	ی
۹	س	ز	ذ	ب	ز	ل	ف	ت	ظ	د	ط	ن	ق	خ
	ا	و	ز	ی	م	ع	ق	ت	ذ	غ	ج	د	ط	ل
۱۰	س	ص	ش	خ	ط	ب	ه	ح	ک	ن	ق	ر	وت	ص

جفر

این دائره را ابجد شمسیه خوانند و اصل الاصول دوائر دانند این دائره ابتثی را قمری دانند و مطلوب ابجدی خوانند
این دائره ماخوذ از دائره ابجد که حروف هم اوست این دائره نیز ماخوذ است از دائره ابجد که حرف پنجم اوست این دائره ماخوذ
از دائره ابتث که حرف پنجم اوست این دائره اهطم نیز ماخوذ است از دائره ابتث حروف هم اوست این دائره آخر طسا خوف
از دائره ابتث که حرف ششم اوست این دائره اشخذ نیز ماخوذ از حرف چهارم ابتث است این دائره اوسع که حرف

ششم ماخوذ از دائره ابجد بود دائره افری که ماخوذ از دائره ابجدی است حرف چهارم اوست اما
باید دانست که ما عزایز داس الاسوس و موازین حروف این مراتب دانسته نشود استخراج متعذر
است اگر موهبت الهی و فضل نامتناهی این قواعد در حافظه تمکن نشود مصحف نا استخراج
تواند کرد بدانکه قوای عبارت است از حرفی که در ضمن آن حروف خاص وجود دارد نسبت صحیح
بین الطرفین و آن نسبت یا بطریق تضعیف بود یا تنصیفیه و تثلیثیه و تربیعیه و تخمیسیه و تسدیسیه و تسبیعیه
تثمینیه و تسعیه و عشریه چنانچه ضعف این حروف بدین نوع استخراج آرند از الف ۱۱ تضعیف ۲۲
مرتبه اول است و تضعیف مرتبه دوم ۴۴ و تضعیف مرتبه سیوم ۶۶ حروف این مرتبه آی
ق ب ک ر د م ت د س ح این ۱۲ غیر مکرر ماند و با تضعیف
مرتبه اول ۴ مرتبه دوم ۸ مرتبه سیوم ۱۶ حروف اینها مرتبه سه
ح د ی این حروف تکرار ندارد و از بست و هشت حروف این حروف
حروف سازند مطلب و مقصود امتزاج کنند عبارت درست حاصل آید
نوع دیگر اعداد هر حرف را جمل کبیر و وسیط و صغیر گرفته جمع نمایند و از
حروف تحقق سازند و ملاحظه مطلب کنند اگر از آن مطلب درست حاصل آید
فهو المطلب و الا نه تجلق از آن اعداد حروف کلمه سازند که مطلوب
حاصل آید این عمل بغایت سریع الاعمال است و سهل بعضی در عمل
ترکیب کلمات عروج حروف و تنزل میگیرند و حروف افرادی را تقدم
بعشرات و عشرات را بمآت آرند تا مطلب صورت پذیرد از میم محمد عشرات
دخا را حاد را تقدم آرند تضعیف آرند و آنجه ب تضعیفه مرتبه دوم
د ک مرتبه سیوم ب ل حاصل شد ح د ب د ی د ک ب ل و از حروف میم تضعیفه ف و تنصیف
ک و ربعه ی تضعیف مرتبه دوم س ق مرتبه سیوم م و حروف دال اگر در عمل می آورد تکرار
حروف میشد حروف خالص اینست ح د ب د ی ک ل م ف س ق ر غ ز ی این حروف ست

م ح
ح
نصف
۴
د
ربعه
ب
تضعیف
۱۶
دی
تضعیف مرتبه
۲۴
دک
مرتبه سیوم
۳۲
ب ل

م د
م ا
تضعیف
۹۰
ف
نصف
۲
ک
ربعه
ی
تضعیف مرتبه ۲ ۱۶۲
۱۶
س ق
تضعیف
مرتبه ۳
۸۴
۱۲
۱۴

۲۲ ۱۴ ۱۰
۲۸ ۲۰ ۱۶
۳ ۳

نبج احوالال کس ن ض ع رق این زمام را بآخر رساند بر مطلب یک کلمه یا دو کلمه استخراج میشود

این اشهر اقیه است این را سفر آدم گویند دوم استخراج مصحف فاطمه این قاعده را بروشنی که

مسبود است لفعل اورد اول ب س م آل ل ه ال رح م ن آل رح ی م نوزده حروف نویسند

نوزده حروف کتب بجاوی رات ورى تت ان ج ى ال زب ور رف رق ان و نوزده حروف

کعنی م ح م دخ ل ی ج س ن ح س ی ن ف اط م ه و در ترکیب ب تت م س و ح م ر

م ای و ت ع ل آل هن ی آج ح ل ی س رل ن ح رخ م ب س ن و ی آر ن ل ف

ف ور اح ق ط ی آم م ن ه اعراب این حروف طبیعی است هر جا که جزم آید کسره ملحق کنند بدین صورت

تمسو حمر باید تع الال هن یا جل لبسیر لنحر خمب سنو یا زملغف ور احق طیا مم نه بهمین ترتیب شصت بنده

مرتبه با علوم مذکور استخراج نماید اول ۳۰۲۴۹ حروف پیدا است مرتبه دویم یک لکه و هشتاد و پنج

هزار و یکصد و نود و حرف پیدا خواهد آمد مرتبه سیوم یک کرور و پنج لکه و شصت و یکعدد حرف پیدا

خواهد شد بهمین نوع استخراج کند مصحف فاطمه از ان هویدا خواهد شد از احوال ماضی و حال و استقبال تمام

مکونات واضح و پیدا است که حقائق وجوب و گویند باستخراج اعزا ایزد و اعمال مذکور لیکن بسیار صنع است

بهمین معنی استخراج کردن تا از دست که آید و الله اعلم بالصواب اگرچه اعمال لبابی مذکور اما مثل آن در ینجا

بتفصیل است لبابی آن است که در دل آنچه خطور کند و یا از غیری بشنود عدد آنرا با عدد خطوط ضرب

نماید و حروف بهم آرد بقول بعضی المدد این علم لبابی حرف آن است که زبر و بینه آخر آن واحد باشد

مثل واو و میم و نون نقطه و حروف دو نوع است ظلمانی و نورانی که ذکر آن گذشته و اعداد حروف و

نوعیت کمال ظهوری و کمال شعوری و کمال اسمی و کمال ظهوری آنست که عدد از اول حرف تا آخر

حرف ستانند چنانچه الف تا ط ۴۵ و الف تا ی ۵۵ و قس علی ذلک سائر الحروف و کمال شعوری

بالا مذکور کرده کمال اسمی با نواع است اول آنست که جمل حروف جمع ساخته بحروف مخارج از مداخل آرد

که مثال آن بالا نموده شد بمنه و کرمه مراتب اضراب مرتبه اول ۳۰۶ را در نفس آن ضرب میکنند

یا سه لکه و بست نه هزار و ششصد حروف پیدا جهت ظهور مقصود و تحقیق خواهد شد باز مرتبه دویم ۳۰۶

بر حاصل آن این ضرب اول ضرب که میکنند چهار کرور شصت و شش لکه و پنجاه و شش هزار تخلیق مطلب
هویداست مرتبه سیوم که ۳۶ را بر حاصل ضرب مرتبه دویم که ضرب میکنند شانزده ارب و هشتاد و نه
کرور و شصت و یک لکه و شصت هزار حرف تخلیق بحصول مطالب پیدا خواهد شد از سه مرتبه ۵۶۴ مصحف
۴۹۱۶۸ از تمام ۲۸ جزو جفر ۲۴۴۵۸۶۲۴ حروف است پس قیاس کنند که حروف
فاطمه از جفر جامع شانزده ارب و هشتاد و چهار کرور و چهل و هشت لکه و شصت و شش هزار و نهصد
هشتاد و شش حرف زیاده است اعمال قرابینا نیز مذکور کرده شد و شمه از ان می نماید منجمان قرابین
را بدرجات فلکی سیصد و شصت آرند و نقطه قرابین مقوم درجات فلکی است و در طبایع اربعه قرابین
را بالجمل آرند و اعمال الابواب که آنرا زمام و باب گویند که مطلب زمام کشد تا تکسیر تا حصول زمام اول آید
حروف آخر باول برند پس ملاحظه کنند حصول مطلب عبارت و لفظ حاصل آید و آن زمامات عبارات
منصوب و مقلوب ملاحظه آرند از عبارت هم مطابق مقصود نرسد پس از صدر باب موخران زمام
را تا رفع عزیزی نویسند البته مطالب ظاهر آید و اگر ازین زمام عزیزی هم مطالب حاصل نباشد
اعداد زمام ستانند و از جمل ۱۲ ۱۲ طرح کنند اگر ۱۲ ماند حروف حوت ستانند و اگر ۱۱ ماند حروف
دلو و قس علی ذلک بدوازده بروج و حروف بروج بالا نموده شد این اعمال بواسطه دریافت
است بنمایید از اصل جفر نیست سفیهانی جفر است انوع دیگر هر حرف از جمل کبیر و وسیط و صغیر گرفته
جمع نموده از ان حرف تحقق سازند ملاحظه مطلب کنند اگر حاصل آید فهو المطلب و الا نه تخلیق از ان
عدد هر حرف کلمه سازند که مقصد حاصل آید اگر ازین هم حاصل نباشد مقوم هر حرف مقصود بر دارند
بغایت سریع الاعمال و اسهل است مثلاً کار نیک خواهد شد یا نه مقوم ل ب س ش س ک و ز ب
و د ت ا ه ک ب س و ن ز ن این زمام تا البت و یک زمام هم بکشند موافق مطلب آنچه میخواهد
یک کلمه یا دو کلمه هم میرسد ازین اعمال استخراج جمیع مطالب مخفیه نموده اند این عمل از خفیات اعمال
است متقدمین این عمل را اکسیر المطالب گویند رب البروج حمل ستاره که رب اوست مریخ است
حروف طای ک ل و موکل حمل اسرافیل و اقبائیل و سرطاییل اعوانه قیدیوش و محیوش و ثور برنه بهره

جفر
س ا ر د ی ک خ و ا ه د ش ی ا ن ه
ب ش س ل و ز ب د ه ت ب و س
شمس

حروفہ ف ص ق ر و موکل ثور جبرئیل و حوالائیل و اعوانہ ذیوش و قطبوش جوزا ربہ عطارد حروفہ
ش ت ث خ و موکل جوزا کاکائیل و ہمرائیل اعوانہ تویوش فیعوشس سرطان ربہ قمر حروفہ
ذ ض ظ غ و موکل حروف بروج وردائیل ولومائیل و عطکائیل اعوانہ طینوش اقسوش اسد ربہ
شمس حروفہ م ن س ع موکل حروف الاسد زقمائیل و سرجاکیل اعوانہ بدش و نقطبوش سنبلہ ربہ
عطارد و حروفہ ش ت ث خ موکل الحروف البروج و دربائیل الجمیل اعوانہ بولوش و قلدلوش و
موکل حروف العطارد ہمراکیل و عزرائیل و ہمکائیل و ہبکائیل اعوانہ ہوشن بطبوش طحبوش
دلالوش میزان ربہ زہرہ حروفہ ز ق ط موکل حروف البروج سرقائیل عطرائیل نورائیل اموائیل
و موکل حروف الرب البروج سرحاکیل اجملیائیل عطرائیل نورائیل امواکیل عقرب حروفہ ز
ط رب ہذا البروج مریخ حروفہ ط ی ک ل موکل البروج تنکفیل وامراکیل و نورائیل موکل حروف
الرب البروج اسماعیل و سراکیطائیل حروف دائیل طاطائیل قوس حروفہ ط ا ش ظ رب البروج
المشتری و حروفہ ھ و ز ح و موکل حروف البروج سمعیل و ہمراکیل و لورائیل موکل حروف المشتری
و دربائیل زقمائیل و صرفائیل و تنکغیل جدی حروفہ ی ت ع ربہ مشتری و دربائیل زقمائیل
حروفہ ا ج و و موکل حروف البروج سرکیطائیل و عزرائیل و لوخائیل و موکل حروف الزحل اسرافیل جبرئیل و
دردائیل ولو حروفہ ک ش ع ربہ زحل موکل حروف البروج خدودائیل میکائیل لوحائیل بدر حل
موکل مذکور شدہ حوت حروفہ ل ح غ رب ہذا البروج مشتری و موکل حروف البروج طاطائیل و
میکائیل و حروف ربہ موکلہ بالا مذکور شد بدانکہ اسرار و اعمال علم شریف جفر را کہ حقائق حروف
بدقائق قواعد ملتوی است حدی و نہایتی ندارد و ہر حرف مع بینات فی اعداد و ترفع و تنزل بجمیع
بسایط و عزایز طبائع محرفست بہ بست و ہشت بطن و ہر حرف را بست و ہشت بطون مقرر و مشخص و
محقق است بحروف بدین طریق جملہ بطون ۲۸ حروف در ۲۸ بطون ہفتصد و ہشتاد و چہار بطون گشت
ازین جملہ یک حرف را بہ ۲۸ بطون مینماید بدین طریق بطن اول الف عددہ احد تحققیح ی تحلقہ
اب دو بطون ۲ این ج ی مع بینہ و س است تحققہ و س و تخلقہ اج م ک و مقوم جملہ من بطون

اول ۱۲ تحققہ دی و تخلقہ ج داو مقوم بطون ثانی ہ س تحققہ دیان و اہن تخلقہ ب ج م
رک بطون سیوم مع بینہ ہ س ق تحققہ ہ س ق تخلقہ ب ج ک ل ن س بطون ۳ کمال
ظہوری است از الف ا حد تا آخر بینہ دال صد و پنج النت حروفہ ہ ق و کمال شعوری است احد
۱۴ و ۱۳ ضرب کردہ ۱۶۹ شد حروفہ ط س ق و کمال اسمی الف ۱۱۱ حا ۹ دال ۵ جمعہم
حروفہ ہ ن ق بطون ۵ کہ الف و لام و فا اعداد ہم ۲۶۳ مخارج ج س ر مقوم دع ش انچہ ازین
خمس بطون حاصل شد اح د ج ی اب دو دس ان اح ن ک دی ج داد واہ اب ط م دی
ان ہ س ب ج م ک ہ ن ق ب ج ک ل م د ق ط س ق ح س ر ع ش حروف غیر مکرر دیست
اح و ج ی ب د س ان م ک ہ ط ق ل ر ع ش ہیزدہ حروف غیر مکرر حاصل شد ازین حروف قاعدہ
اس الاسوس تجبر آوردہ نمودہ بطون ۶ کمال حرفی است کہ آن عبارت است مع بینات آن
سہ نوع است اول ترفع عزیزیہ ۲ تعداد و زبر و بینہ ملفوظی نمایند چنانچہ الف ولام و فا حروفہم س
ولام و فا ج س ربع بینات جیم س ی ن را عددہ ۴۷ ۳ وع ش ۳ تعداد اجتماع الحروف
فی الحروف یعنی ضرب الحروف فی الحروف این ۵ نوع است اول ضرب ابجد بحروف تہجیہ ۲ ضرب الحروف
بحروف عزیزیہ ۳ ابجدیہ بحروف بروجیہ ۴ ضرب الحروف فی العین الحروف یعنی در ذات آن ۵ حروف
محققہ یا حروف مخلقہ مع بینات ضرب کنند و مخلقہ را از یک تا نہ رسانند یعنی با فراد رسانند بعد از ان
بعشرات برد بطون ۷ الف مع بینہ را مخارج ای ق مداخل احد عشر بائیۃ مداخل آن ۴۴ ۶
مخارج دم ح بطون ۸ زبر و بینہ عددیہ با الف با قاف عددہ الف لام قا یا الف قاف الف فا
مع بینہ ۵ ۹ ۴ حروفہ ہ ص ت و مقوم حابہ الالف ب ی ق اعدد ج ف ق نع بطون ۹ ترفع ا
بقواعد مقوم ب ج و ترفع الاوتاریہ من ثلثہ الی تسعہ ۵ و ۷ و ۹ حروف افراد بینہ ر ط حروف جمعہ ع
ط و ترفع مقوم ر ف نع تبرفع الاصفار از ین بطن انچہ حاصل شد ک ل س ا ع ص نع ر ط ف خ ر ض بطون
۱۰ فی النفس الالف الملفوظی اک س ب ی نع ازین پنج بطون انچہ شد حاصل ب ح س ک ی ا م ن ر ا ف
د ش ق ا خ ہ ص ت ب ج ک ل ر ض بطون ۱۱ البسط الالعنی مع البینات بسبعہ مرتبہ اول الف لام

ا
احا
۱۳
تحققہ ح ی تخلقہ اب دہ
س قا ن جیم یا تحققہ د س
۱۵۵ ۱۲
دال ہ ن ق ہ س
۳۵

فا مرتبه ۲ الف لام فا لام الف میم فا الف مرتبه ۳ الف لام فا لام الف میم فا الف لام الف
میم الف لام فا میم یا میم الف لام فا علی هذا الوضع بهفت رساند بطون ۱۲ البسط التعداد به مع البینات
الف احد ثلثین ثمانین بطون ۱۳ اسم البینات الی حروف الف حا دال ثا لام ثا یا نون ثا میم الف
نون یا نون بطون ۱۴ اعداد اعراب طبعیه حروف حمل الالف الف فتح و کسره و سکون مخارجه
بطون ۱۵ التقوم این البطن چهارم هم ترفع بمقصد رساند ب ک ر ط ا ف ث ص ش ز م ر ترفع اوتاریه اول
ه ن ش ا ل ز ض ش ن خ ی ع ت مرتبه ۲ ج ف ض س ش ا خ ظ ا م ذ مرتبه ۳ ک ر ا ص ض د ظ
س خ غ بطون ۱۶ التقوم الالف ب عدد اثنا حروفه س ن ش مع البینة المقوم ثلث حروف الاعداد ل ع
الف ترفع الاوتار دال حرفه ه ل بطون ۱۷ التخرع ا واو ترفع لام میم من الاعداد التواخی و س ترفع الاعداد
ل س ت بطون ۱۸ من تعداد ه ص و تواخی الصاد ض ا د مخارجه ح ض ۱۹ اعداد هر حرف را تقطیعیه
و تربیع نموده با عداد ذره برضرب کند بطون ۲۰ اصل حرف با حرف تخلق کراز یک حرف اصل و حرف ساختن
آنرا بحرف اصل ضرب کند این ضرب در الف و با میشود بگر یا عداد ضرب نماید بطون ۲۱ احروف را
ترفع ازواجی کند این ترفع نیز مثل اوتاریه از سه مرتبه زیاده نیست خواه حرف احاد باشد یا عشرات یا
مآت و ترفع حروف الوف با حاد میگردد مثل دوریه و نیز از مآت با حاد میشود مثلاً ترفع ازواج ب ج
و دا است و ترفع ازواج ط ا ب ه ح علی هذا القیاس در جمیع حروف بطون ۲۲ ترفع اوتار مع بینات نماید
یعنی از جمل عدد حرف حاصل کند اگر حاصل نیابد با عداد بینه سپرد بطون ۲۳ تنزل ازواجیه نماید مثلاً
دائره کشند از الف تنزل ازواج ض ا ید ع خ و ت آید علی هذا الوضع در جمیع حروف بطون ۲۴ حروف را
مقوم الحروف با ترفع الاع باد مقوم کند و با مقوم بطبایع نماید مثلاً بجای الف ب آرد و قرین حروف
آتشی بادی مقرر داند و آبی بخاکی با مقوم با عداد کند این دو نوع است اول آنکه حرف اول کلمه را مقوم
کند آنکه تمام حروف کلمه را مقوم نماید مثلاً اسلم سعید را عقید نماید مثال ثانی آنست که سعید را عفک
نماید بطون ۲۵ از جمل ثلثه حروف مخارج حرف این مدخل جمع حروف باشد با مدخل حروف اعدادیه باشد
مثلاً الف جمل حرف حرفی ای ق جمل عددی احد ثلثین ثمانین ح ه ف ا ح د ش ا ل س خ ی ن ح م

غیر مکرر حروف اعدادیه این ج ی ص غ ان ح لبطون ۴۲ حروف نورانی یا بحروف ظلمانی که

بهم مزجه باشد ضرب نماید چون ظلمانی پانزده است و نورانی سیزده پس دو حرف اخیر ظلمانی به بینات

آن ضرب نماید ۱۷۴ مجال ثالثه بحرف کتابی و کلامی و لبابی چنانچه اول تفصیل آن بیان کرده بطون

۴۲ امتزاج ملفوظیه و مسروریه و لبابیه نماید این لبطون حروف گانه بهم رسید چنانچه از اول تا پنج بطون

که از خمسه متفرقه گویند این حروف بهم رسید بهم ا ح دی و س ل م ک ح ب ط ر ع ش از بطون ششم

تا بطون بیست و هشتم این مضروب بهم آید ر ف ح ص ت ح ق غ ن ا د ر ل ض ض ابطله احوال آتیه

و انکشاف امور ماضیه و دریافت امور حالیه این سه نوع است مطالب یا کتابیست و یا کلامی لبابی

که گذشته اهم ترین حقایق و معظم ترین دقایق مخبر است قدمای اهل دانش و عمالی فطرت

ملتقف الهامات و با فکار بلند بین و بقواعد ارباب صدق و یقین بنوعی که استخراج موازین

جفر آورده اند بضابطه و قیق اشاره فرموده اند و نموده و آنچه تجربه رسیده و حقائق اعمال

آن اثبات یافته و اعتماد اهل دانش عالی شعار بر آن خواهد شد بهر وجهی که کمال انضباط

و نهایت منسوخ داشته اند بتوفیق العلیم الفعل در بیان می آرد نوادر الاعمال و غرایب المقالات

الحمد لله الذی جعل قلوب العارفین بنور کمال الجمال مسرور و نور الحقائق بحروف الازل الوصال مسطور

انتشر آثار الاعیان بحروف الحروف مسطورا باللوح اللوح حقایق لطیفه بدان ای عزیز که الله تعالی فی الدارین

اصول خمسه ابیان کرد اما اینجا تمثیل و توضیح میگردد که اصل خمسه عبارت اسم و لقب و کنیت و طالع و

صاحب طالع استخراج احوال نماید طریقش آنست که این خمسه را تکسیر کنند بتکسیر صدر و موخر چندانکه نام اصل بر

آید پس صدر و آن تکسیر بگیرد و زمام کنند و تکسیر نماید تا آخر باب آنکه موخرات آن تکسیر بگیر و تکسیر کنند تا

آخر باب تکسیر جست آسانی و مبتدی مثال می آرد مثال چون محمد بطریق مذکور از تکسیر اضرابی خمسه

صدر و موخرات گرفتن و تامل باید کرد در آن سطور که چه چیز حاصل شده است از کلمات کلیه

حاصل مناسب حکایت کنند و از گذشته و آینده منصوبا و منقولا چون این مقدمات مفهوم کردی اکنون

بدانکه محمد این خمسه از تشخیص احکام از ماضی و مستقبل و حال و جملهای موجبه و منفیها بصدق پیوسته بیان است

چنانچه بعضی بر آنند که کلمه که از صدور حاصل میشود متعلق الاحوال گذشته طالب است و هرچه از موخرات
حاصل از احوال آینده و آنچه در قلب ما مات حاصل آید مشعر بحال حالیه بود این سخن باهل عقل و تمیز
صحیح است و بعضی از علمای جفر بر آنند که مجموع مرکبه از صدورات و موخرات به نهج مقلوب باشد متعلق
بزمان گذشته سائل است و این نیز از صواب خالی نیست زیرا که هر عاقل وضوح تمام دارد که هر کلمه
که منصوب است اشارت بآینده باشد و هرچه مقلوب است اشارت بگذشته میکند نوع دیگر اسم
سائل را البدا حرفی کند و از آن حروف مبسوط را بسط حرفی نماید تا هفت مرتبه و از هفت تجاوز نکند
چون اسم سائل را هفت مرتبه بسط کند حروف خالصات را از آن بردارد و تکسیر نماید بمخرج باب
اول نگاه دارد و سطر تکسیر کند که چه کلمه می آید البته البته از احوال و اطوار طالب سائل حکایت کند
وجهی دیگر همان هفت مرتبه را بدون تخلیص در تکسیر ملاحظه نماید که طالب را جواب کند اما اگر سهو در
بجا آورد و در هر دو مواضع تامل کند بهتر خواهد بود نوع دیگر استنباط احوال از بسط عددی چنانچه
که اسم سائل را تا هفت مرتبه بسط عددی کند بطریقی که در بسط حرفی بیان کرده استنباط احوال سائل کند
نوع دیگر از استنباط کیفیت احوال آنست که احوال بیمار از آن معلوم گردد و طریقش چنان است که
از مریض به پرسند هرچه گوید آن کلمه را با اسم او طالع وقت بسط کند و آنجا حرف تفعیل کند و به بیند که
در آن حرف کدام طبع غالب است بر طبیعی که غالب است بیماری را از آن طبع مرض حاصل شده دریابد
و این از جمله غرائب است و اعتبار تمام دارد زیرا که اطبا حاذق هر متقی و رنجی که برده اند در تعیین
مرض داشته اند و تعیین آن بغایت مشکل است و در آن اختلاف بسیار است از استخراج چنین کلمه
عظیم است زیرا که چون ماده مرض معلوم گردد علاج آن آسان شود چنانکه قول حکما است
بمادة المرض لا باختلافها نوع دیگر از استکشافات احوال آینده آنست که حسین بن منصور حلاج
که مشهور بحلاج الاسرار است ذکر کرده بغایت معتبر است و طریقش آنست که سوال را با طالع وقت و
اوتاد طالع جمع کند و مجموع را تکسیر نماید و حروف کسورات است متحصله نماید و خالص ساخته در تکسیر
البته البته و سطور تکسیر کلمه که جواب شافی تواند بود بیرون آید اما اصل آنست که جواب مطابق سوال باشد

عربی را عربی و فارسی را فارسی و عبرانی را عبرانی **نوع دیگر** از استحصال جواب آنست که اسم طالب
را سیصد و شصت و شش طرز بسط کند و بهر بسط آن اسم با حرف آن خالص نمود تکسیر کند چون
سیصد و شصت و شش مرتبه حاصل آید جمیع احوال سائل است کما هو درین استخراج نسبت سر که این
نوع استخراج در باید از جمیع بسطها و قواعد مذکوره و ضوابط مذکوره است ضبط کرده تحقیق کامل
شد و اطلاع بر اصول جفر یافت فشکر الله نعمته من لطائف العلام آنچه از اصطلاح و غیره
درین کتاب مذکور شده انتخاب بود از وجوه مذکوره و عارف لبیب را این مقدمه این مقدار
دانستن درین فن کافیست فیطلب المطالب الباقی با لریاضیات المجاهدات الی انتهاها تمت تکملة الرساله

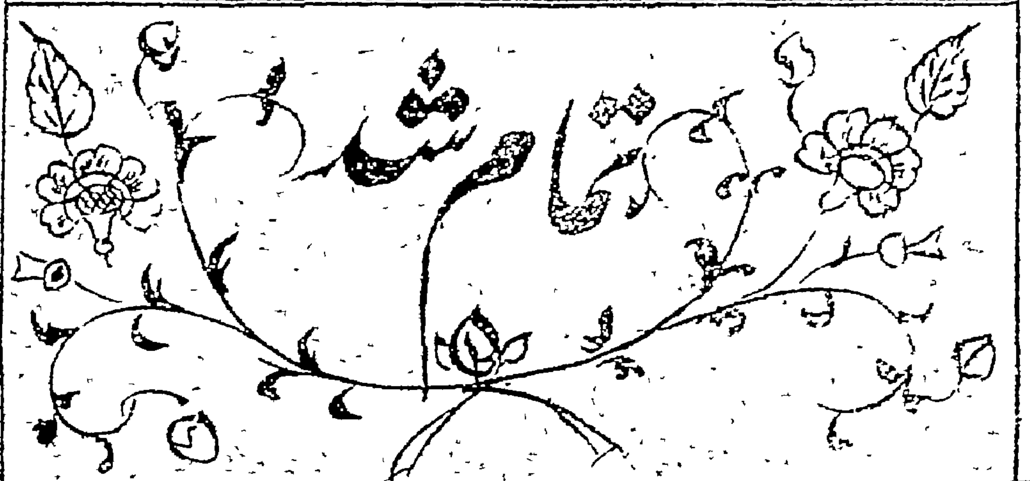
تمام شد

نوع دیگر میخواهم که از قانون ترفع و تنزل عمل کنم اب ترفع صفرین ی و باضعاف ب ترفع ک
و ترفع صفرین س ا و نصف و باضعاف د و جیم ترفع صفر ل و با هر دو بینه ن و باسقاط و
باضعاف ان و ثلث او ل ترفع صفر م و ترفع صفرین ت و ث ما از هر ه ترفع صفرین و ان و با بینه
اول د و ترفع صفرین ش و خمس او او باضعاف ی و ترفع صفرین د ترفع صفرین ن ح و ثلث او
ب د نصف او ج و سدس او الف ز ترفع صفر ع و ترفع صفرین ذ و سبع او او باضعاف و ی
د با بینه خ و تحاویه ز ر د باسقاط صفرین باز ج و ج هم با هر دو بینه نون ز ی ز ست تمه
و تجم لی است و لی متوالیه است و ت باضعاف ض ح ترفع صفر ف و ترفع صفرین ض و تنصیف
د و متوالیه د تنزل ج کمرتبه ربع ب بمرتبه ثمن او بار بر ط و ط ترفع صفر ص و ترفع صفرین ظ و ذ
با بینه تی ثلث ج و به تسعه او ط باز بر بینه ی و باسقاط صفر الف و ترفع صفرین غ
و نصف او ط و خمس او ب ک ترفع صفر ر و ترفع و ترفع صفر س و تنزل ج و سدس ا ل م

بترفع صفر بنا نخ و بربع ک ھو و خمس دو باسقاط صفر ب و باضعاف م ل بترفع صفر ث و باز بر ده نصف م ک و ربع ثم ی و سدس عم آ ہ و عشر م دن بترفع صفر ث باسقاط صفر ہ خمس ل ی و تضعیف ہ ک و تضعیف ق س بترفع صفر خ و تنزل دو بابینہ اولی ع و باز بر بینہ ک ق و بہ تنصیف ل ع بہ ثلث کہ ع با ترفع صفر ذ و باز بر بینہ اولی ف ل ف او باسبع ی و تواخیہ نع ف بترفع صفر ض یا بینہ اول باسقاط صفر ط و تنصیف م و ربع ک و ثمن ی ص بترفع صفر ظ و باسقاط صفر ط باز بری و باہر دو بینہ ھ وھا و دیہ تنصیف ھم و تسعہ ی ق بترفع صفر ع و باضعاف عدد ی و تنصیف ن و بہ خمس ک و بعشری و بہ ثمن ف ر بترفع صفر صفر ین ع و باضعاف عدد ی ت و باسقاط صفر و باسقاط صفر ین ب و تنخاویہ ز و بابینہ خ و بہ تنصیف ق و بہ ربع ن خمس ھ بہ ثمن ک و بعشری س بترفع صفر ین خع و باسقاط صفر ل و باسقاط صفر ین ج و بہ تنصیف ن ق و ثلث ق و ردس ن و تنخاویہ س و مقوم ت بترفع صفر ین ونع و تنصیف ض و بینہ ت او تنصیف م و ربع ف و تنخاویہ ب باز بر باسقاط صفر ین ھ ث بترفع اضعاف نع و باسقاط صفر ن و باسقاط صفر ین ھ و خمس او ق و تنخاویہ ت ح بترفع نع و تنخاویہ ح و باسقاط صفر س و باسقاط صفر ین و تنصیف ش و ثلث ر و ردس او ق ط بترفع ازواجی نع و باسقاط صفر ین ر و تنصیف ن ش و بہ سبع ق ھ و تنخاویہ و بترفع حرفی ض ض بترفع او تار نع و باسقاط صفر ف و باسقاط صفر ین ح و بہ تنصیف ت و ربع ر و بہ ثمن ق و تنخاو ص و باز بر اول دو بار بر بین ھ ط بترفع حرفی نع و باسقاط صفر ص و باسقاط صفر ین ط و باز بر لف او تبرفع صفر ی نع بترفع حرفی او تنصیف او ث و عشر او ق و خمس او ر و تنخاویہ نع ضابطہ علم تنزلات ازواجیہ و افرادیہ بدانکہ تنزل ازواجیہ عکس ترفع افرادیہ است چنانکہ برای حصول مطلب در استخراج ترفع را العمل می آرند ہمان وضع تنزل را العمل صورت و ترفع

طریق در استخراج آن چنانست کہ اسم شخص و مدعا و تخلیص ساختہ چہار چہار حروف علیحدہ ساختہ باعتبار ہر ایک از باب جفر کبیر اعظم استخراج نمایید ملفوظی و مکتوبی و مسعر و بی آن جد اجد انویسند و موجہ کنند اگر مواجہ نکنند ہیچ چیز بیرون نیاید و جماعتی کہ عزم استخراج کردہ اند از کتب بلا خدمت استادان و تنہا

سیاه کرده اند و کار ایشان با تمام رسیده چه طریق سواجه مشید اند مثلاً قلب کردن با را با الف
و الف را با با یا بجای الف بنویسند یا بجای با الف آرند و زبر را با بینات مقابل نمودن سواجه گویند
و اساس را نظر آن چنین سواجه گویند یعنی چهارده حروف اول ابجد را تا حرف نون که حرف
چهاردهم است اساس نامند و از حرف سین تا غین نظیر گویند و در اصطلاح عرف بازده هم را
نظیره گویند و این نظامه سر چهار دائره در استخراج بغایت معتبر است اول دائره شمسی ابتث است دوم
قمری ابجدی است سیوم دائره طبیعی اهطم است چهارم دائره القح است بعد از آن چون واجد کردن
حروف ملفوظی و مکتوبی و مسروری را امتزاج داده باعتبار هر حرفی از مقصود که طرح ۲۰۲۴ یافته باشد
بر گیرند و از صحیحه مقصود آنچه حاصل شود تکسیر صدر موخر سازند و در باب اول نظمی یا نثر مطابق سوال
بیرون آید چنانچه اگر عبارت عربی را نویسی یا عدد باعتبار عربی بگیری نظم عربی بر آید و اگر
عبارت فارسی نویسی یا عدد هم باعتبار فارسی گیری نظم فارسی بر آید و اگر بعد از حروف مقصود
سه سه طرح کنی رباعی بر آید و اگر بعد از آن حرف ۶ ۶ طرح کرده حرف بگیری غزل بر آید و اگر ۹ ۹
طرح کنی قصیده بر آید و اگر ۱۲ ۱۲ طرح کنی مطلع بر آید و اگر ۲۸ ۲۸ طرح کنی مقطع بر آید و اگر ۳ ۲
طرح کنی فرد بر آید و اگر پنج پنج طرح کنی مثنی بر آید و افق رعی با هم طالب مادر ش و عنصر آن وغیره
که در انجا ذکر کرده باشند و اگر هندوی گیری عبارت هندوی بر آید و بهر زبانیکه سوال
خواهد شد بهمون زبان جواب خواهد بر آمد فقط



فالنامه

هر کس که سوالی کند اول درود خوانده در خانهای این انگشت نهد جواب شافی در زبان عربی خواهد آید
شده نه طرح ده ده حرف بالا را بالا و حرف زیرین را زیرین نویسد تا عبارت پیدا شود فقط

بسم الله الرحمن الرحیم
نه طرح نه طرح ۹۹ طرح

ی	ا	و	ا	س	ی	ل	شه	ی	ل	ب	ا	ل	ی	شه
س	ل	خ	س	ه	ر	س	ل	ل	ت	و	ه	ی	ی	خ
ی	ص	م	ی	و	ذ	ت	ا	ی	ت	ح	خ	ش	ص	د
ذ	ت	ل	خ	ی	م	ه	و	ن	ه	ق	ا	ع	ل	ر
ف	ر	د	ه	ا	ل	ا	و	م	ل	ء	ت	ق	ل	ط
ل	م	ا	ا	ل	ر	ی	ا	ب	ا	ی	م	ل	ا	م
ر	ح	س	ذ	ه	ا	ن	ر	ت	م	ا	ع	ه	و	ش
ل	م	ا	ت	د	ل	ص	س	ی	ا	د	ر	ی	ا	ا
ن	ا	ر	ا	ن	و	ا	ط	ت	م	و	ج	و	ا	ر
د	ج	ا	ر	و	و	ف	ل	ن	ب	ی	ع	م	ل	و
ل	ه	و	ت	ز	ل	ت	ص	ق	ا	ب	ص	خ	غ	ا
ل	ا	ا	ک	ا	ت	ص	ع	ل	ع	د	ی	ر	ل	ب
ل	م	ی	ر	ق	س	ا	ل	ل	ه	ن	ه	ب	ن	و
ی	ی	و	ض	و	ر	ح	ز	س	خ	ر	ز	م	د	س
ت	ق	ر	ن	م	ر	ر	ب	ر	ر	ل	ح	س	ا	ی

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم / نزل گرامیست ز سخی قدیم

وحی جلیل است بوجه جمیل / بر نبی آورده سبق جبرئیل

بوده همین نزل نخستین ز حق / جمیع رسل را بهمین سبق

هر چه منزل ز کلام خداست / فاتحه آن همه نام خداست

زانچه بیان در کتب داور است / اعظم اسماست که سر دفتر است

هر چه هویداست بملک شهود / یافته از جلوهٔ اسما وجود

کارگه کون که با رونق است / دو نقش از پرتو نام حق است

افسر هر سورهٔ قرآن است این / زیور سر تا سر فرقان است این

عدهٔ سطر رقمش در کلام / هست با نوزده جامع تمام

بسم که در فتح سم آمده / راست چو بر گنج طلسم آمده

صنع چو در کار نمود این اثر	در اثرش بود هزاران صور
گشت چو مرآت مظاهر عیان	بود دران جلوهٔ ظاهر عیان
پس زهر آئینه تجلی نور	بر حسب آئینه شد در ظهور
هرچه درین دائره صورت کشاست	صورتش آئینهٔ گنجی نماست
معنی هر صورت اگر رو دهد	کثرت ظاهر بعدم رو نهد
وحدت صرف آید ازان داعیان	حال کند جلوه نگنجد بیان
عقل درین معنی اگر بنگرد	راه تحیر بقدم بسپرد
دیدهٔ عقل است ازین بی نظر	عشق درین حال بود دیده ور
عشق تواند که ببیند دران	جلوهٔ جانانه کران تا کران
پیش ره عشق عیانی ببیر	جان بده و زندگی از نو بگیر
جبههٔ اخلاص و یقین نه براه	روشنی چشم دل از حق بخواه

مناجات اول مشعر بذکر تحمید و صفات ذات حمید مجید

ای بدرت روی نیاز همه	علم ترا آگاه راز همه
روی دل خلق بدرگاه تست	مقدم جان همه در راه تست
کافهٔ خلق سجل مثال	پیش تو دارند جبین سوال
گر ندهد مهر صفات تو نور	هیئت یک ذره نیابد ظهور

ای بدر لطف تو روی همه — وز تو رهی باز بسوی همه

بنده گر از شومی فعل گناه — بسته بروی خود ازین باب راه

گرچه ازین واسطه وابسته نیست — شکر که باب کرمت بسته نیست

از تو بود باب جود است باز — بل در بخشایش جود است باز

بحر جود تو چه آید بموج — بخشد ازین پر گنهان فوج فوج

ابر عطای تو چو بارد همی — شبنم او زنده کند عالمی

جلوهٔ عفوت چو شود آشکار — هر گنه گار شود رستگار

جان عیانی که بود رطهٔ گناه — ماند پریشان ز نامه سیاه

گرچه بزشتی عمل افراشته — دیده امید بران داشته

گر برکات نظر مصطفی — وز اثر فیض ائمه هدی

خار خس از ورطهٔ رحمت کنی — داخل شایستهٔ رحمت کنی

باشد از الطاف تو ای بی نیاز — سر بتجلی عفت بکشد از حجاز

خلعت تحقیق بباید برش — کسوت غفران برسد بر سرش

بر قدم صدق رود در ره خیر — صاف شود خاطرش از فکر غیر

غیر نگنجد بدرون دلش — یاد تو پیوسته بود حاصلش

بر در زبانش همه ذکر تو باد — همدمش جانش همه فکر تو باد

صاف چو آئینه شود سینه اش — عکس [illegible] بر رخ آئینه اش

حسن تمنایش چو وسازکن	چشم ودلش را بصفا بازکن
جای نکوهش دوصف صافی دلان	بار دهش در صف مقبلان
بار خدایا بطفیل رسول	کز کرم این خواهش ما کن قبول

فی النعت والمنقبت

بسم الله الرحمن الرحیم	مخزن اسرار حق است از قدیم
جلوه الله چو افگند ظل	ساخت عیان ربط جهان و دل
ظاهرش از حرف چو مرقوم شد	باطنش از بینه مفهوم شد
فهم چو دریافت زنونیش جلی	نام محمد بد و نام علی
هر که درین دایره نامیش هست	وانچه درین پرده نهانیش هست

بینه اسم الله — ل ه ا م ا م ی — محمد ۹۲ — علی ۲۰۲

نام نهانیش چو خفی و جلی	هست ز تمکین نبی و ولی
نام و نشانی که ز امکان جلی است	احمد مختار و علی ولی است
مجمل بسم هست صد و دو تمام	هست درین عقده مقامی تمام
از مجمل محمد چو دو گیرد کنار	اسم محمد بنماید عیار
از دو و دو وزد و بگویم سخن	کشف رموزش بکنم اینجا لیکن
هست دو و در دو بحساب جمال	میم دو دگر جا دو دگر میم دوال

رنگ پذیرست چو جان لطیف — رنگ پذیرست چو جسم کثیف

دیده وران کز همه بگزیده اند — این دو صفت سر و وران دیده اند

جوهر او قابل این هر دو هست — تا بلد این صفت آید بدست

تا که بر در راه با سرار او — تا که بود عارف اطوار او

با همه کس هست از ان غافلند — بیخبر انند و از ان جاهلند

هر چه شانست و ندانند این — می طلبندش به بسیار و کمین

چون گهر و لعل بمعدن خفی است — معدن سالار بداند که چیست

تربیت ار یافت نماید ز کان — ورنه چو خرمهره شود بی زیان

معدن او کالبد سینها است — گنج صفت در ته گنجینها است

جوهر اصلش بنمائیم که چیست — پرده ز نامش بگشائیم که چیست

این همه وصف دل نام وست — لیک نه آن دل که ز آب و گلست

صفت قلب

صورت دل آئینهٔ پر صفا است — معنی او مظهر سر خدا است

عرش الهی است دل آدمی — تعبیه در آب و گل آدمی

جوهر اصلش نه ز آب است و گل — هست نه آمیزش گل منفعل

آنچه بود پیکرش از لحم و دم — جوهر حیوانش بود لاجرم

ای که بر این آینه داری نظر — در صفت آینه داری خبر

واقف دم باش که آینه ات — صاف بود در نمد سینه ات

نقش هوالحی که نموده دران — باشد از آینه ات آید عیان

حاضر دم هر که بصبح و مساست — هم دل او هم آینه اش با صفاست

آینه هر که بهو رو بروست — در دل او پرتو انوار هوست

هر نفسی کز ته دل در عروج — از دو لبت چونکه نماید خروج

از شفقیت چو نماند گذر — هو بود از تو بشو می باخبر

هو بود از دل چو شود مرتفع — ها بود آن دم که شود مرتجع

این بود اسرار سنجبل اگر — باشدت از دل بسنجبل نظر

نیست که سنجبل که بردن از غلاف — داشتمت پیش نظر پاک و صاف

گر تو بعالم نظرت مدعاست — در بر تو آینهٔ عالم نماست

وین دم از خود بخود آور نظر — تا ز بد و نیک شوی باخبر

لیک درین آینه خودبین مباش — تا بشود جلوهٔ جانانه فاش

دیده نه بیند خود و بیند جهان — دیدن خود باشدش از خود نهان

چون نظرش نیست بخود زان سبب — دیدن اشیاش بود بی تعب

هم نفست سنجبل بکار — ناظر او باش بلیل و نهار

حاضر دم باش که این هم نفس — تیره نسازی بهوا و هوس

هر نظری را که برافروختند — جامه باندازه تن دوختند

یعنی قول حق و قول رسول — کرده بیان عارف صاحب قبول

آمده لائق عطای دوست — هر کس و کاری که سزاوار است

صاحب احسان که سخی میکنند — در خور اندازه ما میکنند

بنده عیانی که این لا تقسیم — در برابر ابنا بعین نو تقسیم

قال الله تعالی قل کل یعمل علی شاکلته قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم کل یعمل رجال صدق الله وصدق رسول الله صلعم

بسم الله الرحمن الرحیم — جلوه ذات است صفات قدیم

بسم سه حرفست و بگنج سه اسم — بسته جلال احدیت طلسم

نور چو از غیب تجلی نمود — پرده ز روی احدیت گشود

از احدیت چو شد این جلوه باز — جلوه واحد شد ازین جلوه ساز

جلوه چو شد فاش ز طور صفات — گشت عیان سلسله کائنات

عقل سر حلقه این خلق شد — طوقش ازین سلسله در حلق شد

خلعت تکلیف چو در دوش یافت — زد و باندیشه فکرت شتافت

زنش چو ورد ادی اندیشه تاخت — جوهر خود را بتقلید شناخت

کرد چو اندیشه فکرت درست — یافت که مخلوق جفت است از نخست

بعد الف نقطه ز اثنا گرفت | نقطه ز اثبات چه شرافت گرفت
در رقم بسم بجای الف | صدرنشین شد بلوای الف
با ده و بود و دو چار است و شش | آن عدد و چار شد و ده و بره
یا نه و باشد سه بجد صد | عدد سه را عقده اگر شش عدد
حاصل ده و شش جمل سین بود | میم ز ده چار در آئین بود
ظاهر بسم است سه حرف تمام | هشت بود این سه بلفظ کلام
هشت و سه از یازده آمد خبر | شصت و پنج و شش از عددی بدید
هست درین عقد عیان اسم ذات | جلوه گر از بهر ظهور صفات
شکل این عقد به نهج صواب | مجمل الله بود در حساب
هست ده و یک جمل حرف هو | هو الله الذی لا اله الا هو

ب س م س ی ا ن ه ی م

بسم الله الرحمن الرحیم | شده ز ذات و صفات قدیم
حرف مکرر که درین بسمله است | نوزده و شش آن اصل و بنای اسما
ظاهر اینست ولی در بطون | سی و یک از چند دارد سکون
حرف زبر نوزده و بینات | سی و یکی نون است بجمع جهات
ظاهر نون هشت بر اسم زبور | خاتم جمع جسم و ذات شد نور
بانکه بسیست پر از جمع و فرق | گشت در و کشتی کونین غرق

عشق درین طور چو این نور دید — راست باسرار ته الله رسید

یاز دهش چون که نمودار شد — پس ز هو الله خبردار شد

یاز ده و از یازدهش رو نمود — اسم احد یافت ازان در شهود

جلوهٔ واحد دگر از لفظ هو — در نظرش باز عیان کرد رو

دید چو بر جلوهٔ سین بر گشود — ستر هو الحی ز زبورش نمود

دایرهٔ میم نمودش چو چهر — دید دران پرتو رخسار مهر

یافت که او رهست بس و تمام — کانست عیان و ختمات دوام

ظاهر یاداشت الف در نهاد — از دو الف فاتح اسمین داد

باطن اسمین داشت ز مجمل تمام — زیور تعریف دو اسم و دو لام

خاتمه میم که بدر چار صد — بود دوری بهر دو اسمش رسد

چار که دو در ده آمد هر و بار — حرف دو جا ساخت باسمین یار

باطن محمد عه خاص سه حرف — گشت چه از غیر مکرر شگرف

اسم امین آمد ازو در ظهور — ساخت هویدا لمعات سرور

این رقمی بود که در حرف بسم — داشت طلسمات حروف سر اسم

بسم الله الرحمن الرحیم — فتح کلام است ز وحی حکیم

اصل حروف رقمش برقرار — هست ده از چار نقطه در عیار

نقطهٔ چار است دران بی قصور — مشعر ده حرف که دارد ظهور

زبر بینات غیر بسم الله ... غیر مکرر ۱۲

بارقم با بود آن جمله سطی | بی رقم با بود آن شرحی
یا نه که بر وزان وجود هست حرف | یا که وهوب است بر رمز شگرف
یا که بود احد بود دو روبرو | یا بودش زالبطه با وجهه
یا که حروفش زبر و بینات | آمده پنجاه چو ستر صلات
جمع نقاطش که بود زین حرف | بل به تمیز آید از و عین حرف
هفتده است آنکه ز پنجاه حروف | هست هویدا بدل وقوف
چون زبر و بینه را در رقم | غیر مکرر بنویسد قلم
مجمل و تفصیلش بود حرف پنج | نقطهٔ آن بر عدد پنج گنج
این عدد وقت فریضه نماز | هفتده آید رکعاتش بساز
در عدد و نقطه پنجاه حرف | رکعت اوقات بود پس شگرف
لطف خدا بین که ز پنجاه پنج | او اجابت آمد که نیفتی برنج
حق کند این پنج به پنجاه حساب | بخشدت از موهبه پنجاه صواب
اجرت پنجاه دهدت زین عمل | یک دهدت عز و زد و در جمیل
تا تیقن شوی از لطف دوست | کانچه تو داری همه از لطف اوست
چون تو نکردی عبادت ملول | پنج به پنجاه کند از تو قبول
اجرت پنجاه نمازت دهد | راه بسر منزل رازت دهد
روی نگردان ز در بی نیاز | تا ببری راه بسر حد راز

و مواظبت بجا آورده اند و این طریقی خاص است مبنی بر چند لازمه و شروط این ذکر هر بزرگی تشبیه نوعی قرار داده اند والله اعلم بالصواب

ای تبند کار را اسامی حق — خواهی از اعمال بزرگان سبق

گوش دل از بهر سبق باز کن — دل نفسی محرم این راز کن

تا که عیانی به بیانی صحیح — گویم از آنها سبقت را صریح

تا نچه زهر نوع ترا مدعاست — تا شود آن مدعیات تو راست

آن همه در تحت اسامی نهان است — ذکر اسامی سبب کشف آنست

کلی و جزوی مقاصد تمام — هست در اسمای عظام کرام

یعنی اسماء مضامین آن — چون تو بدانی شود اینت عیان

لیک یقین دان که درین ماجرا — لازمه شرط است که باشد بجا

مظهر جلوات شدن بیت و صفت — حالت آن راست نیاید بگفت

تا نشوی مستعد ذکر و فکر — اسمی از اسما نتوان کرد ذکر

تا نشوی مظهر آن در شهود — هیچ تصرف نتوانی نمود

حکم تصرف بحواله خداست — تا به شود آنچه ترا مدعاست

هر که بخواهد که شود با سداد — فاعل فعل حق و یابد مراد

باید شد آئینه صفت الوصاف — گش نشود پرده هستی شگاف

تا چه کند جلوه در او نور اسم — عکس چو در وی آید آئینه جسم

آئینه بر آئینه اش دار صاف — تا شود آن عکس جمالش مضاف

گر نبود آئینه ات را غبار — عکس از آن عکس پذیرد عیار

تمثیل

آئینه گر بر سر شمعی بود — شمع چه گردد بر شمعی بود

در رخ آئینه بود عکس شمع — ظاهر و پیدا که ببیند جمع

در پس آئینه غبیر آن — روی بر آن آئینه بینندگان

شعله آن شمع بر آن آئینه — فاش نماید چون در آن آئینه

جلوه گه شمع شد و عکس شمع — دیده عیان بر رخ آن چشم جمع

واسطه فیض ز روی مثال — فهم کند صاحب جان حال

آئینه باید که بود صاف و پاک — تا شود آن شمع رخش تابناک

صاف دلی باید و آداب فکر — تا بدهد پرتو خود نور ذکر

مخاطبه

ای که ز آئینه روی یار — جهد کن آئینه بر آئینه دار

تا اثر از آئینه بر آئینه — فاش نماید ز تو بر آئینه

یعنی از آثار امام انام — فیض خدا جوی به ذکر مدام

قابل آن شو که از آن در نهان — جان تو این جلوه ببیند عیان

حسن و صفا جوی به در خواه از او — تا که مقصود بری راه از او

از پی این قوم گمره گفته اند	نی سبق بوالهوسان گفته اند
بوالهوس از میل باین میکند	قصد خود از روی یقین میکند
یا عملش سر بجنون می کشد	یا نه تن خویش بجنون می کشد
گفته بهست اینکه مبادا ز جهل	بوالهوسان را بود اینکار سهل
دل هوس جان بسر دل نهند	بل بسر و جان بر سر باطل نهند
بنده بسی آتش دل سوختم	تا سبقی زین روش آموختم
زهر بسی ام ذکر خدا بود و بس	دم نزدم بهر هوا و هوس
پیر من ارشاد من از این چه داد	کرد وصیت که بحبس سداد
هیچ ره بوالهوسی را مپوی	بوالهوسان را سبق این مگوی
بهر کسی گو سبق راستان	گر برضا بشنود این داستان
زانچه رضا نیست دران از قضا	و ور نبود تا که بیاید مراد
بنده وصیت بتو کردم تمام	تا بنمای وصیت قیام

تذکره

حضرت قدوة المحققین سید جمال الملة والدین حسین اخلاطی قدس الله سره العزیز در کتاب ذخائر الاسما در باب عدد قرارت دعوت و اسمای الهی نقل از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق علیه و آله وعلی آبائه الصلوة والسلام نموده که آنحضرت از جد بزرگوار خود اعنی سید الثقلین صلی الله علیه و آله نقل فرموده که

سیم [illegible] پیش چون [illegible] پنج [illegible] ریکاسم

[illegible] تبصرهٔ رقم [illegible] اسما [illegible] موازین [illegible] حروف [illegible] عدد [illegible] موافق [illegible] باشند [illegible]

سرّ عدد را ز تمام حروف		باز نمائیم که یابی وقوف
پس تو بهر اسم ز روی یقین		سرّ عدد را ز حروفش ببین
جمع کن اعداد حروفش تمام		پس بهمان جمع بکن فکر تام

توضیح رموز اعداد اربعه از قرار ترتیب حروف مرتبه آحاد ۱۳۶

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰

س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰

مرتبه عشرات ۱۳۶۰

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰

س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰

مرتبه مأت ۱۳۶۰۰

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰

س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰

مرتبه الوف ۱۳۶۰۰۰

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
۱۰۰۰	۲۰۰۰	۳۰۰۰	۴۰۰۰	۵۰۰۰	۶۰۰۰	۷۰۰۰	۸۰۰۰	۹۰۰۰	۱۰۰۰	۲۰۰۰	۳۰۰۰	۴۰۰۰	۵۰۰۰

س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
۶۰۰۰	۷۰۰۰	۸۰۰۰	۹۰۰۰	۱۰۰۰	۲۰۰۰	۳۰۰۰	۴۰۰۰	۵۰۰۰	۶۰۰۰	۷۰۰۰	۸۰۰۰	۹۰۰۰	۱۰۰۰

تتمه تبصره

از جمل اسم آنچه بخواهی بکار		ساز مرتبه عددش زین قرار

[illegible] موافق باشند [illegible] حروف [illegible] موافق باشند چون [illegible] جمیل و جمیله [illegible] بعنی موافق چون [illegible]

تبصره

بسم موازین حروف و عدد
هر که بداند بطریق رصد
موازین اسما بهمان اعتدال
[illegible] درانشای فال
حرف و عدد چون بقرابت بود
[illegible] اسم [illegible] اجابت بود
[illegible] درین قاعده [illegible] مراد
[illegible]

[illegible] راه روعا [illegible] وقوف
[illegible] موازین عدد با حروف
[illegible] نتوان [illegible] صفت
[illegible] راست نیاید بگفت
[illegible] این رمز طریق طلب
[illegible] دارد ز روی طلب

تا بمعانیش نیابند راه | از ره اسما و حواله اله
جوز زاستاد بباید کشید | حرف ز استاد بباید شنید
گرچه درین نسخه نموده بیان | نطق عیانی زمنش در عیان
لیک حریفی که عمل بایدش | خدمت استاد عمل بایدش
راست نیاید عمل از نسخه باز | باید از استاد شنیدن براز
صامته ایست زبان رموز | ناطقه ایست بیان رموز
نسخه بود صامت و رموز آن | نطق بباید که نماید بیان
یعنی اگر نیستی افسرده فکر | بشنو از استاد قوانین ذکر
گرچه بود نسخه نبی دل پذیر | لیک تو ز استاد سبق یاد گیر
نسخه بر استاد بخوان تا از آن | نقد نهانیش نماید عیان

تذکره

عاملان این عاشر لطیف را اچار بر بعضی از اصطلاحات کاملان که درین علم ذکر فرموده اند مطلع می باید شد مثل اتحاد مفهوم و اسوس و غرابزاد درین علم از جمله دانستنیست و اتحاد مفهوم آنست درین اعمال که اسمی معروف با اسمی دیگر باشد چون اول و قدیم و اسوس درینجا مراد از اسمائیست که بعدد حروف و قوا مثل یکدیگر باشند چون حنان و منان اگر چه بعضی ازین گفته اند که اسوس یافتن مناسبت میانه دو اسم بعدد و حروف و حرکات و سکنات این

تذکره

ذکر آن اسمای الهی را ضرورت است معنی اسما دانستن و از بعض کیفیات با خبر بودن تا هنگام تذکار از تاثیرات آن غافل نباشند اولاً معنی اسمای متقابل را باید دانست و درین مبحث معنی اسمای متقابل آنست که بحسب وضع موافق و معنی متقابل باشند چون رافع السماء و باسط الارضین و چون ظاهر و باطن دیگر معنی قوی دانستن و آن جمع قوة است و مراد از قوی اینجا نزد بعض طرح عدد جمل کبیر است بعدد بروج و اخذ عدد بروج و مادون آنست و نزد بعضی دیگر قوی بر دو قسم است و عبارت است از بودن حروف عناصر در اسمی یا آنکه از هر عنصری حرفی در اسم باشد یا زیاده و قسم اول تام است و آن بودن هر عنصری حرف است در اسم چون ملیک و مغیث و غیر تام که قسم ثانیست آنست که از هر عنصر حرفی نباشد یا زیاده از عنصری باشد چون سید و سند و معید و نزد بعضی قسم اخیر معتبر است

تبصره

مبحث خاص برموز صریح	باز نموده به بیانی صحیح
ساختم از بهر کسان یادگار	تا که چون ایام درآید بکار
حاجتم آنست ز سح حمید	کانچه درین نسخه کسعد و سعید
شته مبین بوفور سداد	ستر کند سترش از اهل فساد
به که شود روزی صاحبدلان	دور بود زین نظر جاهلان

بسم الله الرحمن الرحیم

محرم از محترمان بوده اند / کز لب ایشان سخن بشنوده اند

بهر ز پس آمدگان آن کسان / زان دو سه حرفند بشرح و بیان

هر چه ازین باب سخن گفته اند / در سخن انواع گهر سفته اند

منکه ز پس آمدگان و اپسم / هست امیدم که بایشان رسم

حرفی ازانهاست مرا بر زبان / تا قلم آنهم بادای بیان

گر ز منت آرزوی درس آنست / سامع این درس چو در گوش جاست

روزنه گوش سر از گوش سر / باز کشا تا که بیابی اثر

گوش کن از بنده که این بسط و شرح / در خفند و نشر توان کرد طرح

طرح کنم نظم که شکست و حرف / نیست تمامیش درین تنگ ظرف

سلسله نثر در آرم به پیش / بر کشم انموذجی از نام خویش

مبحث درسی که ترا مطلب است / نثر نگو نظم که بفهم اقرب است

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان ارشدک الله که عاملان این علم شریف چون اراده آن کرده اند که بجهت یمن و برکت تزاید منزلت و رفعت از برای خود یا غیر خود بطریق وفق جامع صفحه رقم زنند متوجه کتابت صفحات حروف مذکور نشده اند که در اسم التماس چهار حرفی که اسم هر کس بوده باشد هست مثل احمد و محمد و حسین و کمال و امثال ذلک زیرا که در هر صفحه ازین صفحات حروف مکرر بسیار است و اسمی که پنج حرفی

ونتیجهٔ ثالثه و مجموع الاصول نیز بهمین قیاس که مذکور شد می باید آورد و در بطون سته که بعد ازین که مذکور خواهد شد بهمین اسلوب مرعی باید داشت یعنی در هر بطن از بطون عمل فاتحه و واسطه و خاتمه و نتیجهٔ اولی و نتیجهٔ ثانیه و ثالثه و مجموع الاصول بعمل می باید آورد و چون غرض خلاصه المزوج است شروع در ان نتیجه نمی نماید که تطویل میکشد و یقین است که عمل در تنها از روی الممزوج بر تامل صاحب توقف مخفی و محتجب نخواهد بود الا ش لطن را المزدوج می ...

الممزوج عمل در بطن دوم از اصول ثلثه

ابو محمد ... محمود کنیت وسیط المجموعی وسیط کبیری عدد صغیر لقب بعد ...

۶۴۲ ۶ ۳۳ ۱۷ ... ۲۹ ...

وسیط المجموعی وسیط کبیری عدد صغیرش اسم محمود بعد تکسیر وسیط المجموعی وسیط کبیری عدد صغیرش

۲۴ ۵۱ ۸۷ ۲ ۹۴ ۲۱ ...

الممزوج بطن سوم از اصول ثلثه بعدد زبر و بینات

بعدد زبر و بینات کنیت ال ف ب ا و ا و م ی م ج ا م ی م و ال ۱۹ احرف ... وسیط المجموعی وسیط کبیری صغیرش لقب بعدد زبر و بینات حروف دال ۱۲ حروف ۱۵ ا د ا ل ا ل ف ر ا عدد کبیرش وسیط المجموعی وسیط کبیری صغیرش اسم بعدد زبر و بینات م ی م ج ا م ی م و ا و دال ۱۳ حروف عدد کبیری وسیط المجموعی وسیط کبیری صغیرش

بطن چهارم از اصول ثلثه

عدد کبیر وسیط مجموعی وسیط کبیری صغیر اسم ان و دو ده شش تا عدد کبیر
وسیط مجموعی وسیط کبیری صغیر قاعده درین عمل دستور بچند وجه
قرار داده اولاً آنکه مطابق هر عددی از اعداد بطون هفتگانه یکی از اسماء
الهی بهم رسانند یا بسازد و اگر جای عدد زیاد باشد دو اسم جایز داشته اند و
چون اسم حاصل نماید مطابقات بهم لیس بآن مداومت باید نمود که باعث ترقی
جاه و رفعت آنست دیگر آنکه اعداد مذکوره را حروف مدخل بیرون نویسند که
آنرا مبسوط لفظی نامند و حروف بطره آن حروفات مبسوط لفظی القاعده
ابجدی یا بقاعده ابتثی یا بقاعده اهطمی یا بقاعده ایقغی بیرون نویسند که اینها
حروف مستحضر گفته اند مجموع این حروفات را جزو سطر بازنده بقاعده جامع
و بانار این حروفات از حروف نظائر اسم حروف مستحصله بدست آورند که آن
حروف صحیحه و خانه متعلق شود و از نظائر حروفات مستحصله حرفی چند که حاصل
شود از این حروف ترکیب اسماء الهی مقرر دارند و بقراءت آن اسماء مشغول شوند
و جداول حروفات ابجدی و ابتثی و اهطمی و ایقغی در اثنای این کتاب
نوشته خواهد شد دیگر اینکه اگر خواهند از اسم تا بطون سبعه بیرون نویسند و
عمل بر آن کنند این قاعده را نیز بطریق انموذج این فقیر مینماید تا بر تمیز
باشد اتمام عمل باسم محمود از قرار عمل مجموع سینه مدخل کبیر مدخل وسیط مجموعی
مدخل صغیر مدخل وسیط کبیری مدخل بسیط حروفات این است
۹۲ ۲۶

نقش

ب	م	م	د	و	ه	ح	و	و	م	م	ا	ه	و	ح	و	ا
ا	ب	و	م	ح	م	و	و	ه	و	ا	ر	م	ح	م	و	و
و	ا	د	ب	م	و	ح	م	م	ح	ر	م	ا	د	و	و	ه
د	د	د	ا	د	و	د	ب	ا	م	م	د	ر	ح	ح	م	م
م	ه	م	و	د	و	ح	ا	ر	و	و	د	م	و	م	ب	ا
ا	م	ب	ه	م	م	و	و	م	ح	و	و	د	ح	د	ا	ر
د	ا	ا	م	د	ب	ح	ه	د	م	و	م	د	د	ح	د	م
م	ر	و	ا	ح	ا	د	م	و	و	م	ب	د	ح	م	ه	و
و	م	ه	ر	م	د	ح	ا	د	ح	ب	ا	م	د	و	م	و
و	و	م	م	د	ه	ر	ر	م	م	ا	و	ب	ح	ح	ا	و
د	و	ا	د	ح	م	ح	م	ب	د	و	ه	ا	د	م	ر	م
م	ر	ر	د	م	ا	د	و	ا	ح	ه	م	و	ح	و	م	ب
ب	م	م	د	د	ر	ح	و	د	م	م	ا	ه	ر	ح	و	ا

چنانچه از سطر اول تکسیر که سطر دویم این شکل باشند کیفیت و القصه ظاهر
میشود و چنانچه نموده شد از این حروف اسما که متوافقه باید قرار داده بهجی که
نموده میشود و هو مدبر و احاط مادبر ممدود و دیگر اسما که متوازند از ضروریات
از اصول ثلثه معینه استخراج از روی حروف مداخل بدین دستور کیفیت آن چنانچه
مدخل کبیر شش حرف نقش مدخل وسیط شش حرف نقش مدخل وسیط کبیر حرف نقش
مدخل صغیر شش حرف نقش لقب مدار حرف نقش مدخل وسیط صغیر شش حرف نقش مدخل وسیط

و از نظیره و حروف مستحصله که بجهت تعویذ خاصه ماست گرفتیم ن غ ا ط ی ح ی د ب
ل ک ی م ی ق ف ب ب ل م ن ی و این را تکسیر کردیم بترتیبی که سابق در سطر دوم و
نام باز دارد در سطر اول تکسیر کردیم این شکل باشد انچه حروف اسما که از ... برین نسق

امین — نعم الطیب — سبحی — قریب — ملیک

م	ن	ع	ا	ط	ی	ح	ی	د	ب	ل	سا	ی	م	ی	ق	ث	ب	ب	ب	الم	ن	تی	ا
ا	م	ی	ن	ت	ع	م	ا	ل	ط	ب	ی	ب	ح	ف	ی	ف	ر	ح	ب	م	ل	ی	ل
ل	ا	ی	م	ب	ی	م	ن	ب	ن	ت	ث	ب	ح	ت	ا	ث	ل	ث	ا	سه	ب	ب	ی
ن	ل	ب	ا	ب	ی	ت	م	ط	ل	ث	د	ل	م	ی	ن	ا	ب	ث	ن	م	ی	ر	ع
ث	ی	ر	ث	ی	ب	م	ا	ن	ب	ع	ی	ب	ح	ا	م	ن	ط	ی	ل	م	ث	ل	ی
ی	ع	ل	ی	ف	ر	م	ت	ل	ی	ی	ب	ط	م	م	ا	م	م	ا	ب	ح	ن	ب	ی
ی	ی	ب	ع	ث	ل	ح	ی	ب	ف	ا	ر	ل	م	م	ق	ا	ل	ن	ی	م	ی	ط	ب
ب	ی	ط	ی	ی	ب	م	ع	م	ل	ن	ی	ل	ت	ا	ی	ل	ب	م	ث	م	ا	ن	ی
ر	ب	ن	ی	ا	ط	م	ی	ث	ی	م	ب	ب	م	ل	ع	ق	ی	ا	ن	ح	ن	ل	ل
ل	ر	ل	ب	ل	ن	ث	ی	ن	ی	ا	ط	ی	م	ے	ے	ث	ث	ل	ی	م	م	ب	ب
ب	ل	ب	ر	م	ل	م	ب	ی	ن	ل	ن	ف	ح	ح	ی	ی	ی	ی	ا	م	ا	ی	ط
ط	ب	ی	ل	ب	ا	ر	ر	ا	م	ی	ل	ف	م	ی	ب	ی	ی	ع	ند	ح	ل	ف	ن
ن	ط	ف	ب	ل	ی	ح	ل	ن	ا	ث	ب	ی	م	ی	ر	ب	ا	ی	م	م	ی	ق	ل
ل	ن	ق	ط	ی	ی	م	ب	م	ق	ی	ی	ا	ح	ب	ل	ر	ن	ی	ا	م	ع	ث	ب
ب	ل	ی	ن	ع	ق	م	ط	ا	ے	ے	ع	ن	م	ر	ب	ل	م	ب	ک	ر	ی	ا	ی
ی	ب	ا	ل	ی	ی	ح	ن	ک	غ	ب	ن	م	م	ل	ط	ب	ا	ر	ی	م	ی	ن	ف
ف	ی	ن	ب	ی	ا	م	ل	ی	ی	ر	ی	ا	ح	ب	ل	ط	ک	ل	ع	م	ب	م	ق
ق	م	ی	ب	م	ل	ب	ع	ی	ل	ل	ا	م	ط	ل	ی	ب	ی	ح	م	ر	ا	ق	ی
ی	ق	ا	ف	ر	م	ح	ی	ی	ب	ب	ل	ی	م	ن	ف	ل	ع	ط	ب	م	ی	ل	ا
ا	ی	ک	ل	ق	ل	ا	م	ف	ح	ر	ط	م	ع	ح	ل	ی	ب	ن	ب	م	ب	ی	ن
ن	ا	ی	ی	ب	ل	م	ق	ب	ل	ن	ا	ی	م	ب	ف	ی	ی	ف	ر	ح	ط	ع	م
م	ن	غ	ا	ط	ی	ح	ے	ر	ب	ل	ق	ی	م	ی	ق	ف	ب	ب	ل	م	ن	ی	ا

و صورت موازنه اسمی باشد امین موازنه کنیت ابو محمد نعم الطیب موازنه لقب و علم است خفی
موازنه اسم محمود و قریب ملیک موازنه مجمع الاصول و اسمای مانوسه که از حروف اصول تکسیر استخراج شده
بینات است مفتده اسم که مذکور میشود از الف سطر اول ب ت باری تو و اکیم و بیان و ادعی ...
... د ج د د و د و ها ب ح حمید حفیظ مجید سبدی محسن مکرم رحیم و کیفیت قراءت اسما در عمل بانواع است
و عامل را باید وقوف را جائز است که اسما منتشره افقیه یا از اسمای مانوسه جدول جدا العدد یا معین یا اسمای نا مکرر

یا آنکه مجموع را بعدد مجموع بخوانند لیکن شرط تمامی عمل آنست که این معنی که
از عدد مجموع الاصول حاصل شده بکیفیتی که شرحش بعد ازین مسطور میشود
بخوانند و آن موقوفست بر مدخل کواکب سبعه سیاره است و مدخل کواکب سبعه
سیاره اینست زحل مدخل کبیرش وسط مجموعی مشتری مدخل کبیرش وسط مجموع
مریخ مدخل کبیرش وسط مجموعی شمس مدخل کبیرش وسط مجموعی زهره
مدخل کبیرش وسط مجموعی قمر مدخل کبیرش وسط مجموعی عطارد
مدخل کبیرش وسط مجموعی مدخل کبیرش کواکب سبعه مدخل و مجموعی وسط کبری
مدخل صغیر قاعده آنست که عدد مجموع الاصول را مدخل ابیر که تمام عمل بر آن
و عدد مجموع الاصول همان عدد باشد است مدخلش اینها است مدخل کبیر مجموع الاصول
مدخل وسط مجموعی مدخل وسط کبری مدخل صغیرش قرارت اسمین قریب و
ملیک نموده میشود برده نوع مختارند که دعوت کنند باین طریق یا بطریق قرارت
بخوانند و بخور لائق بکار دارند تفصیل آن ده نوع بدین صورتست
نوع اول که آنرا اجمل گفته اند حاصل الضرب مدخل کبیر اسمین که ست در مدخل کبیر
کواکب ۸۶۸ ببر مجموع ۱۸ ۱۲۸۷ میشود بحدی که بقدر باشد مجموع باید خواند خواه
بطریق دعوت خواه بطریق قرارت نوع دویم که آنرا جلیل گفته اند حاصل الضرب
مدخل کبیر اسمین که ست در مدخل وسط مجموعی کواکب که ۱۰ مجموع میشود مدتی
که بقدر باشد میباید خواند چه بطریق قرارت چه بطریق دعوت نوع سیوم

اکنون عامل صاحب دعوت را هر کدام ازین موازین که اختیار کنند جایز است
اما باید دانست که هر چند قرارت اسما زیاده باشد اثرش زیاده خواهد شد پس از
انفراد این موضوع هر اسم از اسمای الهی که قرائتش بدعا باشد یا دعوتش آن اسم را
مدخل باید گرفت که هر یک از آن را با هر یک از مدخل کواکب ضرب کنند حاصل ضرب آنرا
منظور داشته بهر نوع از انواع آن اختیار کنند قرارت یا دعوت بیش که هر عدد این قاعده
است و هر قسمی را در حاصل ضرب عدد نامیست چنانچه در هر قسم نموده شد اما بعضی
عاملان این علم چنین قرار داده که هر اسم از اسمای را که خوانند دعوت کرد یا قرارت
نمونه آنرا العددی که عدد مطلوب باید عدا باشد باید خواند چنانچه فرضا اگر عدد نور مطلوب
باشد همین عدد بخوانند که معین تمام حروف نور است و آن دویست پنجاه و شش است ۲۵۶
اگر عدد کشف خواهند چهار صد نوبت بخوانند که جمله حروف کشف است و قس علی هذا باقی
سایر المطالب اما درین قاعده شبهه بخاطر این مؤلف رسیده و شبهه آنست که هر اسم لا از
اسمای الهی بخلی معین بل مداخل است و هرگاه که آن اسم العدد مطابق مطلوب چنانچه مذکور
شده بخوانند مدخل آن اسم را فی الجمله بخواهد بود دران پس اولی آنست که مدخل عدد و عدا
را از اسمای الهی مدخل باید گرفت و مدخل مطلب معین نیز باید گرفت تا باید که چنان باشند هر قدر
مدخل که باشد با یکدیگر تفریق کرده مدخل کواکب گذشته مدخل اسم را در مدخل [illegible] ضرب کرده
عدد حاصل آنرا بدست منقدم بطریق دعوت یا قرارت بخوانند که فایده بران مرتب باشد

خاتمة الموضوع در باب قرارت و دعوت اسمای الهیه بقاعده

مذکور شد اسمی که باید اختیار کرد که متضمن این مقصد باشد فرضاً بجهت بدن وسلامتی سفر اسم السلام باید خواند و بجهت غنا اسم المغنی و بجهت صحت و شفا اسم الشافی و قس علی هذا سائر امور انجام خاتمه و در ذکر فاتحه و واسطه و خاتمه و نتیجه اولی و ثانیه و ثالثه و مجموع الاصول بدانکه فاتحه عبارت است که جمع نمودن عدد اول با عدد دویم از اصول ثلثه که مراد از کنیت و لقب و اسم و واسطه عبارتست فراهم آوردن عدد اول است با عدد سیوم از اصول ثلثه و خاتمه عبارتست جمع کردن عدد دویم با عدد سیوم از اصول ثلثه و نتیجه اولی عبارتست از فراهم آوردن واسطه و نتیجه ثانیه عبارت است از جمع نمودن فاتحه با خاتمه و نتیجه ثالثه عبارتست از فراهم آوردن واسطه با خاتمه و مجموع الاصول عبارت است از انچه جمع کنند عدد کنیت و لقب و اسم که این را اصول ثلثه گفته اند چنانچه در بدایت عمل المعوذ مسطور شده و قاعده آنست که چون این مجموع بعمل آورده باشند چنانچه ذکرش گذشت عدد هر یک از اینها را در مدخل کواکب ضرب باید کرد و عدد حاصل الضرب آنها را یک نامی هست و هر نامی شایسته مسمی است من حیث التفصیل اما من حیث الاجمال عدد ثلثه را با مدخل کواکب نام است که هر نامی از آن شامل ده نام دیگر لیست چنانچه در حاصل الضرب عدد آمین و در عدد کواکب تفصیل گذشته لیکن این اسامی غیر اسامی عشره است که بیان نموده شد این سه نام کلی اسم که هر نامی از آن شامل ده نام دیگر لیست اول عطا نام دارد از عدد فاتحه با کواکب

نتیجه اولی اینست اول عدد بسا ئالک دوم عدد اشتغال [illegible]

مطالب چهارم عدد درک پنجم عدد جدیث ششم عدد تانیس هفتم عدد [illegible]

هشتم عدد تفویض نهم عدد نور دهم عدد ضیای اسامی نتیجه ثانی

اینست اول عدد توافق دوم عدد تصادق سیوم عدد تفاعل

چهارم عدد تفاصل پنجم عدد تماثل ششم عدد تراحم هفتم عدد تعارف

هشتم عدد تباین نهم عدد تقاطع دهم عدد تزاید مایل اسامی نتیجه ثالث

اینست اول عدد ترکب دوم عدد تحلیل سیوم عدد تکسر چهارم عدد

تروح پنجم عدد تحول ششم عدد ترفع هفتم عدد تشابه هشتم عدد تمایل

نهم عدد تعالی دهم عدد لا یدرک کیفیت حاله اسما مجموع الاصول که عدد آنرا

باید خل کواکب ضرب کرده نتیجه نامیده اند اول عدد نمو دوم عدد تشعشع

سیوم عدد خط چهارم عدد سهر پنجم عدد شجره ششم عدد ثمر هفتم عدد

حیات هشتم عدد طعمه نهم عدد الیسر دهم عدد انتزیه الکون هر یک از این اسما

خاصیتی مقرر است که اسمای آنها را که با این اعداد قرار داده اند [illegible]

آید تفصیل فوائدها اینست مثل عدد تفتیح جهت فتح و عدد نور جهت [illegible]

بر اعدا و عدد بهاء برای تندرستی و عدد فرست برای نعمت دنیا و آخرت و عدد

محبت برای دفع مکروهات عدد [illegible] برای تاریکی [illegible] و عدد [illegible]

برای پسندیده بودن در کارها و عدد [illegible] برای دفع آفات [illegible]

و عدد درک برای فرا گرفتن مسائل الهی است و عدد حدث برای انتقال نفس است بهر نوعی که ممکن بود و عدد تابید جهت نوید شدن نفوس مقدس است عدد ترویح برای موانست بعالم ارواح است عدد تفویض برای فائز شدن بفیض الهی است عدد نور برای تفرقه حق از باطل است و عدد ضیا برای راه نمودن گمراهانست عدد توافق برای پیوستن باهل سعادت است و عدد تصادق برای کوشش نمودن در کار حق است عدد تصاحب برای مدد طلبیدن از جانب ارواح است عدد تفاصل برای انگیختن تفرقه است درمیان اهل بطلان و عدد تکافل از برای دو گزیدن از اهل ضلالت و بطالت است و عدد ترحم برای قطع رحم است از هر که برای حق نباشد و برای قطع هر چیز که نفس را از حق غافل کند و عدد تصارف برای دور کردن از هوای نفس است عدد تباین برای تنهائی بکنج انزوا است عدد مزایده مال برای اشتی نفس است پیش از آنکه نیست شود و عدد تزکیه برای تحمیل برای سلوک کردن درمیان خلق است بنوعی که کسی او را نشناسد و عدد تحویل برای ترک حیات است و قبول موت و تفریق اجزای بدن و عدد تکسیر برای نقل کردن است از جای بجای که یکی شهادت و یکی غیبت است عدد تزویج برای بدل کردن هیات حقیقتی دیگر بنوعی که مانند نبود و عدد تحویل برای رفع تشابه است با اهل دنیا و عدد ترفع برای خود را در حساب نیاوردن است

سیکفت آن کرده اگر جامه را — بهر تو بردوختم این نامه را

نامهٔ ناببست که پرداختیم — تا ز عمل بر تو طغیان ساختم

خاطر اگر صاف کنی از غم — کرده باخیل ملک هم نفس

پاک اگر پیشه کنی در عمل — حور را یکشبه در بغل

طوبی این علم ترا بر دهد — جرعه است از چشمه کوثر دهد

ور بهوا و هوس آیی بکار — مار ترا زین گنج شود آشکار

از نظرت دور شود نقد گنج — در نفسی مار در افتی به رنج

سعی در آن کن که تو با خیل حور — هم نفس آیی بمقام حضور

سلمی از علم تهی بر فلک — جای بسازی بافلاک چون ملک

بی بشیاطین بساط زمین — کروی از اعمال قبیحه قرین

پند ز من گوش کن و بد مکن — خویش ازین واسطه قربد مکن

در ره مردان بطریق سداد — مرد صفت باش که یابی مراد

گر الف نیستیت در دل است — نخل مرادت همه بر حاصل است

تا ز هوسها نکنی دل بری — از تو نیاید هنر دلبری

جهل شود کم چو دهد علم نور — سایه شود کم چو کند خور ظهور

دود هوا و هوس از نار جهل — سر زند از خاطر دونان و کهل

علم چو آراسته سازد درون — جهل از آن خیمه ز خاطر برون

ورنه یقین است که باید ملال — بلکه شود حایل وو زروبال
درعمل صلح با خدا — گر بکند هست بشرع آن روا
درعمل بد نبود جز فساد — حایل بد هیچ نباید مراد
بدچو کند بهر خود و بهر غیر — هیچ نه بیند اثر از کار خیر
زانکه شیاطین و ملک لایزال — جمع نیایند بهم هر محال
هر که شیاطین بودش درحضور — خیل ملک باشد از او در نفور
گر کند آهنگ ملک بدعمل — زود کز نیهای بگیرد اجل
گفتمت از گفته حق در سبق — نیست محل جدل جای دق
بس بود این بحث تعلیم چند — زانکه ازین بیش بود ناپسند
هر که بود اصل همینش بس است — گرچه بحق پیش کس و ناکس است
انچه عیانی بسبق ذکر کرد — هر که پذیرد بود آثر از مرد

نسق ارباب کمال

ای که شنیدی سبق ایشان — بشنو ازین بس نسق ایشان
زنده دلانی که نسق بسته اند — بهر شناسائی حق بسته اند
بود غرض شان همه تحقیق حال — در صفت معرفت ذوالجلال
خلوت و اذکار و دوام صیام — ضابطهٔ وقت و دعا صبح و شام
زاری و بیداری شبهای تار — ترک هوا و هوس و جهد کار

جمله زنا بینند لاف و لنداف | پیش او گفته بود و رسم خلاف

چون به بصد قند و یقین در گمان | هر دم از بینند بشک و گمان

کاهل کمالات چنین بوده اند | صاحب حالات چنین بوده اند

سے غلط اهل دل اینها نیند | اهل کمالات چنینها نیند

اهل کمالات نه این مردمند | این همه از راه حقیقت گمند

هر که درین دائره عارف بود | داند و بر قاعده واقف بود

کاین همه قالیست که حالیش نیست | وانهمه حالی که بقالیش نیست

چون بود آگاه ز آداب فضل | کی کند این عمل ارباب فضل

مرد مقلد که بتقلید حال | دم زند از شیوهٔ ارباب حال

عارف آگاه کی این را چنان | در صدد هم شمرد از گمان

عالم و جاهل بتفاوت همند | گرچه بتشکیل و صور آدمند

هر که بگاه صفت از بیش و کم | عود و حطب را بشناسد بهم

عود چه همیه شمر و در خواص | ره نداند بوی از اختصاص

گر شمرد عود چو هیزم ز جهل | چونکه وقوفش نبود ز دست جهل

لیک عزیزان که شناسند حال | عود ز هیزم نکنند احتمال

تنبیه بطریق تمثیل

ای که تشناسند سے تو باخرد | فرق و تمیزی بکن از نیک و بد

ست که با جمال دزدی ورزی | چیست با کبر و صفات بدی

هرکه بدین جمع نخواهد نشست | باید ازین بدعملی شست دست

حالت ایشانش بباید گرفت | تا که با و هیچ نباید گرفت

حقیقت حال

یافته مردی که نه هیچ سبق | مونس خاطر بودش فکر حق

مدت عمرش بود این همه نفس | این بودش حال اوقات و بس

چون بودش دل همه در ذکر دوست | دوست بلا شائبه در ذکر اوست

هست برین قول المعین گواه | معنی و تفسیر کلام اله

هرکه برین نهج بود در جهان | باشد از آفات زمان در امان

هرکه بحق کار حوالت کند | حق همه کارش کفالت کند

هرکه باین رو متوکل شود | حق بامورش متکفل شود

حاصل آنست که اهل طلب | به بدی کس نگشایند لب

زین عمل آن شیوه کنند اختیار | کش نبود در زر و در شمار

بل طلب معرفت حق کنند | زانچه ازین علم برونق کنند

ورنهد او از پی این کار گام | تا که ز خصمان بکشند انتقام

همچو بشر نیست که از روی حلم | دوست کنند آن خصمان را بحلم

باشند که از بهر خود و یار خود | و ز جهت مصلحت کار خود

گنج وجودش طلسم است بند	جنبش از قوت اسم است بند
چون نتوانی که تبندی کار اسم	بهر خود از خود بکشائی طلسم
خیز ده عرفان نه روی راه را	کسب کنی معرفت الصمد را
فعل پسندیده ازین علم کن	با همه کس در همه جا حلم کن
باز نمودم بتو حسن وصفت	تا ببری راه باین معرفت
بر تو قسم باد اسامی اله	گر بصحبت فتنوی رو براه
پند پذیرای زاستاد خویش	ذکر وصایا ببر از یاد خویش
تا بنمایم بتو طرحی دگر	ذکر کنم بهر تو شرحی دگر
بهر توان گنج کشایم طلسم	تا ببری راه باسرار اسم

استخراج اسمای روحانیات بر دو نوع نوع اول ب م
ال ل ح ال ح م ن ال ح ی م مدخل کبیر ۷۸۶ مدخل وسط مجموعی ۶۶
مدخل وسط کبیری ۱۳۸ صغیر ش ۱۲ صغیر ش ۳ عدد و عددی این حروف اشا
ان س ت ی لقا ر ب ع ی ن ا م د ت ل اشا ی ن شا ل اشا
ی ان خ م س ح ا ح د ش ل اش ی کم ات ی ان ش م ان ی
ا ر ب ع ی ان خ م س ی ان ا ح د ش ل اش ی ان م ات ی ن
ث م ان ی ع ش ر ش ل ا ر ب ع ی ان جمله ۷۰۷۸ و وسط مجموعی ۳۴
وسط کبیری ۵۰۸ صغیر ش ۱۳ صغیره بینات ای ان ی م ل ف ا م

حروف وید بجم در زبر آتشی هفت و خاکی هشت هوائی یافته شد و در
بیناتی آتشی ۱۲ و هوائی ۴ و خاکی ۳ و مائی ۱ و در زبر مع البیناتی آتشی ۲۹
و هوائی ۱۰ و خاکی ۱۱ و مائی ۱ و در عددی زبری وید بجم سله چنانکه قاعده استخراج
روحانیات مذکور شد از هر کدام روحانیات استخراج نمایند و عزیمت سازند و
عمل کنند و بقی مکسر و بسیط کنند و بران عمل نمایند نوع دوم ب س م ال ل ه
ال ر ح م ن ال ر ح ی م بیناتیه بلا تکرار ۲۱ ف ۷۸ ۱۶ و جمله ۲ ۸ ۶ ۲ حروف مع
نقاط ۲۶ مراتب الاعداد ۴ جمیع الاعداد ۹۲۷ اسم روح القدس مشرف النور
۹۲۷ اسم ملک تخمائیل تقمائیل ۱۷۱ ۶ اسم خان و اعوان ملکحون ۵۸۹
اسم حرز لوستی ۲۳۵ قسم چنانکه در عمل دهند العزیمت بقاعده مقرر است

ا ۱۱ ۲	ل ۴۴ ۲	ل ۹۴ ۱	ے ۱۴ ۲
ا ۴۴ ۲	ل ۸۸ ۱	ا ۳ ۱	ح ۶۵ ۳
م ۷۷ ۱	ن ۷ ۱	ا ۷۵ ۳	ل ۸۴ ۱
۷۵	ج ۷ ۳	ب ۶ ۳	۸ ۱

این لوح جیست مظهر و مضمر که و نقش نهصد و بست هفت است با حروف اسماء العدد
که الله الرحمن الرحیم است در بیوت مربع مسطور است این مجال نمود انموذج است
که ازین انموذجات استخراج اسماء روحانیات می باید نمود تمونه که خیلی یا نها که
گفته شد نداشته باشد زیرا که هر یکی قاعده دارد و همه بر یک قاعده نیستند

گر تو فهمی ور نه فهمی بکار | آنچه ستم نقص ز سخن گوش دار
گوش کن از تو که معانی صفت | بهر تو سنجم گهر معرفت
بسمله را وصف ورا سر حرف | باز نمایم برموز شگرف
بسم الله الرحمن الرحیم | هست سرآغاز کتاب الیم
در زبر و بینه این کلام | هست چهل حرف مکرر تمام
لیک دو حرف است ازین بر کنار | فاو دگر واو که در اصل کار
از چهل ار حذف شود این دو حرف | باقی آن چون چهل آید بصرف
هست در ارقام زبر این نهان | وز الف و نون نماید عیان
این دو با اصل ذه آید قرین | اسم حا بیس آیدش از حد این
ذه نه و دو ذه بود از این تمام | نوزده آمد زبر این کلام
نوزده از فاش نویسد قلم | مجمل باسط شود از ذی علم
هست چهل حرف درین بسط فاش | سی و یک و نه که در اصل جاش
حرف ملفوظ است ظهور این عدد | گشته مکرر بنظام رصد
هست مکرر الف اینجا بکجا | بر جمیل اسم احد آشکار
لام شش و دو و ره شش در شمر | اسم الله آید از آن مشتهر
میم بود نه عدد نه مجیب | زانکه در دو جمیل اسم حبیب
دال یکی واحدش بیست و یک | مجمل طیب بودش ایشان محک

دیده دگر باره باو گرده باز | تا چه عیان گرددش از گنج راز

یافت که این فاتحه بی نقص و عیب | فتح بقا آمده و ختم غیب

مفتح بحریست که از هر کنار | هست در گوهر او بیشمار

هست درین لجه جواهر بسی | لیک بانوارش نرسد هر کسی

بطن نخستین بالف گشته راست | باطن بطن دومش لام و فاست

بطن نخستش الف است و یکی | میست یکی میم و ندارد شکی

جلوه احمد بقرار بیان | هیچو محمد شود از وی عیان

آنچه ز بطن دویم او جلیست | مدخل آن مجمل نام علیست

بسم الله الرحمن الرحیم | لطف عمیم است ز فضل عظیم

هست درین جمع حروفات نور | جلوه نور ست ز باد ظهور

در رخ با جلوه نمایان شده | نقطه با آئینه آن شده

عکس رخ او شده آب جمال | نقطه با خال رخش با کمال

یا نه که آن نقطه درین آب گل | آمده بر جای سویدای دل

یا نه که آن نور چه پیدا شده | مظهر آن نور هویدا شده

یا نه که آن نور نقط نور ست علی | آمده ظاهر ز جمال علی

مرکز نقطه است ده و نه دگر | دائره اوست عیان در نظر

یا نه که نه دائره در دور اوست | یا نه که نه دائره در دور اوست

۱۴	۳	[illegible]	ب
۱۱۱۱۱	ن ان ان ان ان ان	س ه و	ج ج
۱۱۱۱۱	۲۴ ۱۵	حروف زوو	۱۴
۱۴		ی	عه ی
وهاب	موازین		
ه ه	وی ازب ج ه	ال هو س ن	ی
ی ی ی ی	۳۱	بینات	فعال
مجیب	جواد ابدی	ف ۱۴	و بیجی
ملحقات		تذکره	و

وبالله التوفیق منحصر شرح کلمات قبل ابتدا از تکسیر حروفات مذکوره واضح
می‌شود و در مثال صاحب وقوف مخفی نخواهد بود.

هست الف چارده و چارده	مجمل میم است و بتکرار وی
چون الف و میم کند التمام	آید از ان ضابطه حرف امام
نون چو شود یار این هر دو حرف	حرف امامان بنماید شگرف
یا چو با این ضم شود ایجان بکار	چهره گشاید چو امامان آشکار
لام آید بدل یا الجیم	راست شود صورت انا لجا
چون الف یار شود نون و سین	صورت انسان بنماید چنین

حرف نظیرات که گویم بر تو باز
از ترتیب ابجدی آرم بساز

از سه و هشت و دو نویسد نشان
حرف نظیرات کنند فکر آن

اول از حرف نظیره است تا
جیم بود ناظر تا ثانیش را

تا نظر تالث بود شین خلاف
واو که اسم آمد از الفاظ صاف

پس هفت اسم کرد مرموز گشت
هست سه و بایدکش چار و هشت

این شده یارا ست ترتیب یاب رسید
چار و دگر هشت بهم در رصد

باز نظیره سه همان حرف تا ست
پس دو هشت باین سیم حرف ظاست

نون نظیر رقم چارم است
وصف طلب کن که درین عالم است

ز اهل رها یافت نقل صحیح
گر کشش بشنید بی ثانی صریح

کانچه سه ستمعیان در کتاب
ساخته مرقوم به نهج صواب

هست رقمهاش که باید بعینه
ابجدی و اتثی و ان نقطه

سطر چهارم رقمش اعظم است
ضابطه اش از است آن مدست

مدتی این اشتمام مشکلم
هیچ نمی یافت سـ... دلم

در پی این بود دلم در طلب
تا که مطلوب رسم بی تعب

نسخه آن یافتم و این بیان
واضح و مشروح در آن شد عیان

آنچه نه اشنیده مرا دیده شد
رابطه آن همه فهمیده شد

بود چو در در صدف سینه ام
گنج گهر بود بگنجینه ام

عمر مقدم همه وهم در بیکی	رشر بره زنا همه در بیخبی
چند توان بود چنین بیخبر	زین وهم پیوسته زیاد بگذر
چاره جز این نیست که در بنگی	سر بره آریم زشرمندگی

مناجات

ای سبق آموز خرد پروران	خاک درت تاج سر سروران
هر که بتعلیم تو آید براه	گم نکند راه در تست پناه
گوش دل از هر که بتعلیم تست	در کنف رحمت تسلیم تست
دیده ویران دل که تو نورش دهی	وز کرمت فیض حضورش دهی
در رهت ای راه بر چاره ساز	جان عیان نیست بره مانده باز
در قدمش قوت رفتار نه	ناطقه اش را دم گفتار نه
شاهد از الطاف توای دستگیر	بگذرد از این ظلمات خطیر
دیده دل باز کشاید بنور	راه بپیابد بمقام حضور
منطق طبعش بطریق بیان	گوهر اسرار نماید عیان
ضابطه از دعوت اسما نهد	شرح زخاصیت اسما دهد

تحریر

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان علمک الله که حروف غافیطوس را نزد علمای این علم چهار دائره

تحریر عدد مرتبۂ صغیر در ترتیب ابجدی

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س

ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

تحریر عدد مرتبۂ کبیر در ترتیب ابجدی

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع

ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

تحریر عدد ابتثی در ترتیب مرتبۂ طبعی

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع

غ ف ق ک ل م ن و ه ی

تحریر عدد ابتثی در ترتیب مرتبۂ صغیر

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض

ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه ی

تحریر عدد ابتثی در ترتیب مرتبۂ وسطی

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض

ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه ی

تحریر عدد ابتثی در ترتیب مرتبۂ کبیر

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ

تحریر عدد ابتثی در ترتیب مرتبه کبیر

ا ۱ ـ ھ ۵ ـ ط ۹ ـ م ۴۰ ـ ف ۸۰ ـ ش ۳۰۰ ـ ذ ۷۰۰ ـ ب ۲ ـ و ۶ ـ ی ۱۰ ـ ن ۵۰ ـ ص ۹۰ ـ ت ۴۰۰ ـ ض ۸۰۰ ـ ح ۸ ـ ز ۷

ک ۲۰ ـ س ۶۰ ـ ق ۱۰۰ ـ ث ۵۰۰ ـ ظ ۹۰۰ ـ ج ۳ ـ ل ۳۰ ـ ع ۷۰ ـ ر ۲۰۰ ـ خ ۶۰۰ ـ غ ۱۰۰۰

تحریر

بدان ایدک الله که درین دوائر چهارگانه اختلاف مرتبت مقرری جمیع حروف در رسم و اعداد ابتثی صغیر و کبیر با اختلافست و دوائر باقی ترتیب حروف در رقم اعداد کبیر متعین است و سبعی و صغیر و وصفی و کبیر بر قرار ترتیب ابجدی مقرر شده و در ترتیب حروف نقش نیز اختلافی که هست بنا بر فائده خاص است که در تعلیم اوستادان قرار داده اند تا واضح باد اعداد و احکام

تقریر

گوش کن ای زنده دل تیز فکر — تا بگفتت گویم از آداب ذکر — باز نمایم عدد خویش در رسم نام

قاعده ذکر بوجه تمام — تا برسد راه باین نه ناظر — علم نکنی یاد در این ضابطه

دعوی هر اسم ز اسمای حق — چون بود دائمه برابر نسق — ز خلش آور ز فطرت وحدت

رست برین نهج بوفق عدد — مرتبه بر مرتبه میخوان تو اسم — تا ز کند زیش بکشائی طلسم

کاینست طریقی با جابت قرین — از روش خاصه اهل یقین — تحریر در قاعده اسم ذات

بسم الله الرحمن الرحیم ایها الطالب الموفق برسم اسم خود آید به ادوار الرابعة مدخل عشره.

ابجدی

اسماء الله	عدد کبیر	عدد سبعی	عدد صغیر	عدد وصفی	عدد ذکری	عدد ملکسو	عدد بسیط	عدد سطر	عدد وضع اول
الله	۶۶	۱۰	۱۱۸	۳۰	۱۹۸	۱۲	۳	۲۵۹	۵۹۹
رحمان	۴۹۸	۱۱	۲۲	۵۵	۹۹۱	۱۱	۱	۲۲۰۰	۴۵۰۰
رحیم	۲۵۸	۱۳	۳۰	۵۱	۷۷۴	۱۵	۶	۵۱۵	۲۱۳۰۶

ابتثی

اسماء الله	عدد کبیر	عدد سبعی	عدد صغیر	عدد وصفی	عدد ذکری	عدد ملکسو	عدد بسیط	عدد سطر	عدد وضع اول
الله	۱۹۱	۱۰	۱۸	۳۰	۵۷۳	۲۰	۲	۲۱۱۱	۹۷۹۵
رحمان	۱۲۱۶	۱۱	۲۲	۵۵	۳۹۴۷	۲۰	۲	۱۷۴۴	۷۱۱۸
رحیم	۱۶۱۶	۱۳	۳۰	۵۱	۴۷۴۸	۲۳	۵	۱۶۹۷	۷۱۴۵۳

البقعی

الله	۲۹	۱۰	۱۸	۳۰	۲۷	۱۵	۶	۱۸۴۳ ۲۱۹۰
رحمان	۵۹۷	۱۱	۲۳	۵۵	۱۶۹۱	۲۱	۲	۲۵۳ ۵۱۰۳
رحیم	۵۳۹	۱۳	۳۰	۱۵	۱۲۱۷	۱۷	۸	۲۵۹۴ ۴۸۶۹

مطا الهمی

الله	۱۲۳	۱۰	۱۰	۳۰	۳۰۹۹	۱۵	۶	۱۷۵۶	۲۵۲۷
رحمان	۱۳۲۴	۱۱	۲۲	۵۵	۳۹۷۹	۱۹	۱	۳۳۱۱	۷۷۱۵
رحیم	۱۳۱۴	۱۳	۳۰	۵۱	۳۹۴۲	۱۸	۹	۲۲۵۶	۷۴۳۳

نقش دیگر

ما که باین کهنه رباط دو در — آمده ایم از پی سود سفر
مایه ما عمر عزیز است و بس — سود از ما تجارت نفس
مایه کشت بیر و داین تحیر ما — او که نگردد سبب زجر ما
آنچه درین داد و ستد سود ماست — یافتن گوهر مقصود ماست
در سه بازار صفا و صفت — گوهر مقصود بود معرفت
نیست نتیجه بجز حرف این — زان شود نقد نفس صرف این
نقد نفس چونکه بذکر احد — صرف شود از احد آید مدد

در سیوم چهارم و در چهارم هشت و در پنجم شانزده و در ششم سی و دو و در هفتم شصت و چهار باین قاعده آتش یکصد و بیست و هشت شود تا باد دو صد و پنجاه و چهار و آب پانصد و هشت و خاک یکهزار و شانزده است پس ازین قاعده که گفته شد در کلمه اول آتش یک است باد دو و آب چهار و خاک هشت و در کلمه دوم آتش دو و باد چهار و آب هشت و خاک شانزده و همچنین در هر کلمه تعداد و مضاعف آن میرود تا تمام هفت کلمه چهار حرفی مذکور پس باین نهج که گفته شد نموذج از اسماء در سه اسم باری نموده آید تا عارف سائل بران ترتیب سمای دیگر استخراج نماید و بعضی وسط مجموعی و وسط کبیر و صغیر هم ازین میگیرند آن بهتر باشد اما جز و اول هشت عدد اسم الله شصت و هفت میشود ال ال عدد اسم رحمان یکصد و شصت و هشت است ر ح م ن و عدد اسم رحیم یکصد و شصت بود ر ح ی م بعضی علما ازین فن طبائع اعتبار نموده با عمل کرده ثواب است ضم کنند این مختصر گنجایش بیان آن نداشتی بر همین اختصار نموده شد

تقریر

صورت اعداد ز تبیین القلوب	باز نمودم که هر آن پیش خوب
در بر ارباب حساب رسید	عنصر وسطی بود آتش عدد
در کلمه اول ازین هفت قسم	آنچه عدد گشته بحرفش طلسم
نار یک و باد دو و آب چار	خاک بود هشت به نهج قرار

درگه قدوس بود بس بلند | پاک و منزه بود از چون و چند
عقل بود بی بصر از درک آن | فکر بود بیخبر از درک آن
ذات غنی پس متعالی بود | بارگهش از همه خالی بود
هست درین باب خبر معتبر | کز نبی الله رسیده خبر
عاقل هشیار درین ماجرا | نمودش اندیشه ز چون و چرا
عقل که در کنه صفاتست هات | کی بودش معرفت کنه ذات
هادی مردم که بدند انبیا | پیرو ایشان که شدند اولیا
بر سر این کار که بشتافتند | معرفت از وجه صفت یافتند
عقل چو اندیشه کند در صفات | از صفت رود به اثبات ذات
هست نماینده صفات کمال | هر صفتی ذات بحسن جمال
حسن جمال است کمالات او | راهبر معرفت ذات او
چون صفت اوست ز اندازه بیش | عقل شود منفعل از فکر خویش
پای خرد میخورد اینجا بسنگ | فکر ز بومی شود اندیشه لنگ
رفتن این ره بمراتب بود | تا که باین راه مناسب بود
بیخبر دانی که غلط رفته اند | راه بآداب و نمط رفته اند
دور ز ره عقل فقط برده شان | وهم بشوش بغلط برده شان
معرفتی کان نه بشرع است راست | آن همه سرمایه سهو و خطاست

باشد انانیت او عین ذات / ظاهر از و نور ظهور صفات

او بخود و هستی خود بر دوام / منفعت و ممکن از و در قیام

بیشک و بی شبهه و بی رسم و حد / هستی او را نه ازل نه ابد

او بخود از هستی خود بیزوال / لم یزل و بی بدل و لایزال

هست مبرا از زوال و تغیر / هستی او نیست تغیر پذیر

از بر آنچه سزاوار اوست / قوله تعالی و تقدس نکوست

هست منزه ز همه چیز و کس / اوست خداوند و جهاندار و بس

هر چه درین گنبد نه منظرست / وانچه درین کارگه ششدرست

آینه جلوهٔ ذات وید / مظهر انوار صفات وید

وحدت حق را بکمال نسق / شاهد عدلند یکایک بحق

نور ظهورست که بنمود شان / ورنه کجا بودی از انسان نشان

جلوهٔ اسماست که از فیض جود / زاده و هست شده نمود و وجود

پرتو ذات و لمعات صفات / گرد عیان کثرت کون از ثبات

ظلمت هستی همه را در شهود / هستی حق داد ز آثار وجود

چون ز عدم هر چه نمودست چهر / پرتو هستیش کشودست چهر

پس همه هستند کثیر و قلیل / نزد خرد هستی حق را دلیل

توضیح

جلوهٔ الله که هست اسم ذات ــ چون نماید بظهور صفات

راست زاسمای تقابل ازان ــ پرتو نمائیم مقابل عیان

مظهر هر اسم بمضمون اسم ــ باشدش از جلوهٔ آن اسم قسم

جلوه بمظهر چو بظهور رسید ــ هم صفت فعل ازو در رسید

جلوهٔ الله در آداب اسم ــ چون بنهد رسم هزار و یک اسم

پرتو نورش بهر اسمی رسد ــ جوهر هر اسم بتقسیمی رسد

وصف صفاتش چو بود لایزال ــ جلوهٔ او بر همه باشد حلال

چون زروی این جلوه بظاهر رسد ــ از همه بر تو بمظاهر رسد

جوهر جامع بجمیع جهان ــ آدمیانند پس این نکته دان

جلوهٔ اسما همه با آدمی ست ــ گو بهر اسمی صفت محرمی است

پس صفت اسم چو باشد بفکر ــ زان بهر اسم ست زبانش بذکر

معرفت صفات ثبوتی و سلبی

حق سبحانه تعالی قادر مختار ست باین معنی که هر چه خواهد کند یفعل الله ما یشا و یحکم ما یرید و بر همه چیز قادر ست والله علی کل شیٔ قدیر زنده و پاینده است که هست و بوده است و خواهد بود که الله لا اله الا هو الحی القیوم دانا و آگاه است بر کلی و جزوی مخلوقات که والله بکل شیٔ علیم و بینا است بی آلت سمع

معرفت

این همه تعلیم صفات از خدا است | تا نشود بنده گم از راه راست
گر نه ز حق فیض تعلیم بدی | بنده ز اوصاف خدا گم بدی
اول تعلیم د بنا ی سبق | دانش اسما است تا آدم ز حق
وحی خداوند کریم جمیل | گر نه رساندی برسل جبرئیل
حمد خدا را که بگفتن سبق | کس چه خبر یافتی از ذات حق
مدح کن ذات بحق هم خدا | حامد و واصف به ثنا او سزا
گردم ازین کار کسی میزند | از کرم او نفسی می زند

مناجات

ای بصفات کرم آراسته | هر چه زبان به بدعا خواسته
هیچ بکنهت نرسد فهم کس | ذات ترا هم تو شناسی و بس
این همه تعلیم تو فرموده | بر همه این باب تو بگشوده
هم تو ستاینده ذات خودی | هم تو ثنا خوان صفات خودی
ما ز تو داریم ستایش سبق | ورنه کجا ما و کجا این نسق
چون تو بما این سبق آموختی | شمع ره ما تو برافروختی
از کرمت معصیت ما ببخش | ذلت ما از سر اپا ببخش
جان عیانی ز بد آزاد کن | وز کرمت خاطر او شاد کن
بر سرش از معرفت اکلیل نه | فیض معانیش به تکمیل ده

معرفت

[illegible]

ثبت کنم جمله بر اسم جلی	خاتمهٔ آن کنم اسم علی
در بدن قاف بوفق تمام	در وه در ده و همش انتظام
هیچو مجمل وهمش در نظر	تا شود سر آئینه دیده ور
چونکه در این آئینه بیند جمال	ذاکر اسما شود از روی حال
بسم الله الرحمن الرحیم	بر سر قاف است لوای عظیم
جلوهٔ قاف است به نهج قوام	آمده در ختم فضای تمام
راست چو بر خاتمهٔ این سبق	هست در این دائرهٔ اسم حق
بل بحقیقت بر اهل کمال	جام جسم است اینکه ندارد مثال

الله	حی	علیم	مرید	قادر	سمیع	بصیر	متکلم	قدیر	علی
ح	ع	م	ق	علی	الله	س	ب	متکلم	مدرک
علیم	مرید	سمیع	علی	مدرک	حی	الله	قادر	بصیر	متکلم
مرید	قادر	علی	مدرک	متکلم	علیم	حی	الله	سمیع	بصیر
قادر	علی	مدرک	متکلم	بصیر	مرید	علیم	حی	الله	سمیع
علی	مدرک	متکلم	بصیر	سمیع	قادر	مرید	علیم	حی	الله
سمیع	الله	حی	علیم	مرید	بصیر	متکلم	مدرک	علی	قادر
بصیر	سمیع	الله	حی	علیم	متکلم	مدرک	علی	قادر	مرید
متکلم	بصیر	قادر	الله	حی	مدرک	علی	سمیع	مرید	علیم
مدرک	متکلم	بصیر	سمیع	الله	علی	قادر	مرید	علیم	حی

[illegible]

مجمل هو چون نگری بالتمام / مجمل الله بود در تمام

واو بود سیزده در عدد / راست بود با جلالات احد

هست احد اسمی از اسمای ذات / هست بر اینها اکملی بیشها صفات

وصف جلیل احدیت بفکر / حد بشر نیست که آرد بذکر

نطق ورا اوصاف کمال جلیل / عاجز و حیرت زده است و کلیل

نعت جلالش چونه در حد ماست / تا بحث جلال خدا هم خدا است

هر که درینجا نفسی میزند / بانگ بکفر یا درسی میزند

رست چو فریاد ز هر بند اوست / بنده ازین واسطه در گفتگوست

گر نزدی حق رقم معرفت / بنده که بودی و دم معرفت

عقل از او فکر از او وهم از اوست / چشم گشا بینش از او علم از اوست

خواست که در آینه ممکنات / جلوه نماید بهزاران صفات

این همه آینه بصحرا نهاد / بر همه ابواب تجلی گشاد

معرفت

بعضی از محققین مرتبه احدیت ذات را عالم لاهوت و ذات مجب و نور الانوار و بیاض مطلق و کنز خفی گفته اند ازان جهت که درین مرتبه اسم و رسم منتفیست و این اقتضا لایزال مستمر است که کان الله ولم یکن معه شیء والان کما کان و ازین تعین ذاتی که از خود بر خود ثابت است وحدت حقیقی و جمعیت کلی

مراتب چنین گفته اند که اول جلوه که از هویت غیب متعین شد وحدت بود که
در ضمن جمیع قابلیات هست و این وحدت را ظهور و بطون متساوی بود
باعتبار آنکه قابل هر دو بود یعنی که قابل ظهور و بطون بود احدیت و واحدیت را
منظهر آمده و همین این دوئیت بوده چنانچه عالم و معلوم و آن هر دو در مرتبهٔ ذات یکیست
از آن جهت که در آن مرتبه عالم و معلوم و علم همه خود است پس مرتبه که نسب و
در آنجا مقرر است احدیت است و مرتبه که در آنجا اثبات تعددیست واحدیت است ا
پس هر مرتبه که گفته شد و شعور است آنچه شامل کمال فراتی است و اسمائیت اجمالاً
شامل وجود علم و نور و شهود است جلوه دویم است که معتبر است بکمال اسمای تفصیلاً و
از حیثیت و احدیت الوهیت و شامل ظهور و بطون که وجوب وصف خاص اوست و
شامل ظاهر علم است که امکان از لوازم اوست و شامل حقیقت انسانیست

تمثیل

عدد هم پنج بود و او شش	هر دو ده و یک شود از این دو بس
چون حرفین را که بود در شمار	پس عدد سیزده را به یکبار
باز تو ملفوظی این هر دو حرف	جمع کن اینجا بطریق شگرف
شد عدد و ها شش واو سیزده	در تقسیم این جمله شوند نوزده
راست چو از هو احد آمد نشان	شمد احد جلوه و احد عیان
سیزده و چار چو شد کارگر	وارد از آثار وجوب این خبر

من حیث العالمیت آن صورت نمودی مشهور است بر مثال یک پرتو از آفتاب
که بر زجاجیات متلونه متکثر می‌یابد و بر زجاجه بحسب قابلیت لون عکس خاص می‌نماید

تبیین

هرچه درین دایره صورت نماست | صورت آن چیز بمعنیست راست
گر نبود جلوهٔ معنی مدام | صورت اشیا نه نماید تمام
صنع مصور چه در آید بکار | جلوهٔ صورت نشود آشکار
صورت اشیا که درین کشور است | معنی آن صنعت صورتگر است
هرچه ترا از صور آید بذکر | بر اثر معنی آن رو بفکر
تا شودت معنی صورت یقین | باز نمانی متحیر درین
خود بخود اشیا نبود در ظهور | پرتو معنیش بتابد ضرور
گر تو بمعنی بطرف نیست راست | باز نما پس که صور از کجاست
نیست بخود هیچ درین کارگاه | هست همه پرتو صنع اله
هر که بمعنی نظرش بیشتر | از همه در معرفت او بیشتر
هر که بمعنی نکند دیده باز | کی بودش معرفت بی نیاز
گرچه صور مختلف آید بکار | ضدیت از جمله شود آشکار
معنی از آنهاش نباشد تغیر | صورت آنهاست تغیر پذیر
همچو زجاجات ملون کتاب | بر رخ ایشان فتد از آفتاب

متکلم بالظاهر و حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب بمقتضای انا مدینة العلم و علی بابها از سر باطن شریعت آن حضرت که ولایت است بیان عواقب اسرار سفیر اسود کرانا الذی عندی مفاتیح الغیب لا یعلمها بعد محمد غیری و غیر این حضرت اسد الله الغالب

تبیین

مظهر نور احدی احمد است	نور وجودش ز احد سرمد است
اوست بمعنی و بصورت تمام	هست باو کون و مکان را نظام
اوست که مرآت جمال خداست	آینهٔ اوست که معنی نماست
صورت و معنیش ز نور حق است	طلعت او نور ظهور حق است
ظاهر او مظهر نور جلی است	باطن او نور ظهور علی است
بود ز فیض ازلی در شهود	ظاهرش از باطن خود در نمود
آینهٔ ظاهر او بد جلی	باطن فیاض علی و ولی
آینهٔ باطن نورش دگر	ظاهر او بود سخن مختصر
جمع رسل گر علم افراشتند	نور نبوت ز نبی داشتند
لیک بمقصوره سر و نهان	بود علی با همه شان هم عیان
آنچه برین قول محقق گواه است	آن خبر کنت مع الانبیا است

تبصره

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا علی کنت مع الانبیا سرا

بنده درین شیوه اگر تاختم	شمع صفت سوختم و ساختم
پای ز سر کرده براه نجف	خواستم این بهره ز شاه نجف
بخشش او کرد مرا سرفراز	داد درین شیوه مرا ترکتاز
بنده ازو یافتم این را بجود	ورنه عیانی که فناش چه بود

تحریر

محققین بر آنند که معانی در حرف نمی گنجد چنانچه حضرت شیخ نجم الملة والدین محمود جبری در نسخه گلشن راز اشعاری بآن فرموده است که معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر قلزم اندر ظرف ناید لیکن باید دانست که با وجود صدق این قول از صوت سخن راهی بمعانی زیرا که صوت این نغمه بمعانی قلوب است که متصاعد شده بر مثال سحاب که از نفس دریا صاعد میشود و متقاطر میگردد از صدف دهان بتحرک لسان در حروف میبارد که اثری از معنی دارد زیرا چه طریق مباحث افاده و استفاده و معلوم کردن هر مجهولی بغیر بیان سخن نیست

نظم

گوهر کان وجود است سخن	شاهد ملک شهود است سخن
هر چه درین کون و مکانی دارد	بسخن نام و نشانی دارد

تقریر

گرچه معانی نه بگنجد بحرف	بی اثر او نشود حرف حرف

تعلق بهر اسم که گویا شود — سعی بسماتش رهی وا شود
بحث دران هرچه که آید بفکر — وانچه زهر نوع درآید بذکر
جز بسخن راست نیاید تمام — جمله بیاید ز سخن انتظام
کوششش علم و عمل رسم و اسم — ماده کیفیت جان و جسم
از سخن آید بنظام تمام — هست مفید همه خیری کلام
صرف درین است که غیر از سخن — نیست بیای دگر از فکر و فن
هرچه ز هر جای نشان میدهم — از ره تقریر بیان میدهم

معرفت

چون معلوم شد که قال را چه تاثیر و حال را چه تقریریست بنابراین معنی لائق بر مقدمات سابق که درباب مظاهر حقیقت واحد جامعه که یکی حرف میم و یکی حرف عین است میباید و آن چنانست که از روی ترتیب نظم طبیعی حروفات ابجدی حرف میم در مرتبه سیزدهم که مطابق جمل است واقع است و جمل خاص آن حرف چهل است که مجموع پنجاه و سه موافق جمل اسم احمد و بعد ازین حرف چهاردهم نون است که اشارت به نبوت خاصه آنحضرت است بلا مشارکت غیر و حرف پانزدهم سین است که مشعر بسعادت آنحضرت است و آن باطن حرف نون و حرف واو که دلیل بر ولایت است یا ده حروف بین سین که مجملش مطابق نظام است مشترک است با حرف عین که اشاره باسم حضرت علی است و حرف شانزدهم

باطن حرفین بدان گنبد آن		ظاهر حرفین بخوان و بدان
نیست درین باطن و ظاهر شکی		ظاهر دو است چو باطن یکی

معرفت

حق سبحانه تعالی در خلق سموات و ارض کیفیتی است هویدا که بر وجود آفتاب
مقرر داشته مثل آن در دگر چیزی نیست و پرتو او سبب کاینات در ترتیب
جماد و نبات و حیوان و نور اظهر است از بواقی کواکب سیاره و اجرام ثابتات
و منور قمر است بامر الهی که قمر نیز سبب کاینات در امورات عالم سفلی بتقدیر ذوالجلال
و منزل آفتاب نسبت بافلاک سبعه فلک وسط است و خاصیت این نور
که نورش از آفتاب مثالیست نورش از اثر کیفیت حقیقت جامعه حضرت محمدی
صلی الله علیه و آله و سلم که شمه از وصف ظاهر و باطنش در ترتیب آدم و عالم مذکور
شد که آفتاب نیز بامر آمر قدیر در تحت آنست و چون این آفتاب نمود این کیفیت
آن حقیقت است و العلم عند الله تعالی آنست که حروف اربعه که ذکرش گذشته است
که تعلق بروحانیت آفتاب دارد و اوساط الحروف است و در تقسیم طبایع حروف

تنبیه

اوست ملک بر سر انجم سپهر		نیر اعظم که بود وصف مهر
هست بتقدیر حکیم خبیر		در وسط سبعه که دارد سری
در وسط اسمی ز تمام حروف		دارد از اسما بتمام حروف

نقشه حروف بر کواکب سبعه تا عدد مقرر و مشهور بوده است تحت عدد واحد است ۱۷

مشتری				زحل			
ح	ز	و	ه	د	ج	ب	ا
				۴	۳	۲	۱
شمس				**مریخ**			
غ	س	ن	م	ل	ک	ی	ط
۷۰	۶۰	۵۰	۴۰	۳۰	۲۰	۱۰	۹
عطارد				**زهره**			
خ	ث	ت	ش	ر	ق	ص	ف
۶۰۰	۵۰۰	۴۰۰	۳۰۰	۲۰۰	۱۰۰	۹۰	۸۰
				قمر			
غ		ظ		ض		ذ	
۱۰۰۰		۹۰۰		۸۰۰		۷۰۰	

عدد مجموع حروف اربعه متوسطه ابجدیه بقاعده جمل متعارف عدد منتهی آنه است که دو صد و بیست است مطابق با جمل آیه کریمه قل هو الله احد و این هم دو صد و بیست است

تذکره

صاحب هوش و خرد این بشنال / پس بود از آنکه بود ز اہل حال

من که ز نور سخنم گنج نه / در سخن از لطف چه ما آب ده

مدح نبی و ولیم بر زبان است / نام نبی و ولیم حرز جان است

چاکر اولاد رسول بہم / نیست جز این شیوه طریق رہم

ست که بہم اوقات بسر در سخن / در دل من نیست جز این فکر و فن

فکر و فہم نیست ز نقش سبحانه / حمد حق و نعت نبی و ولی

وصف ائمه است مراد ذکر و فکر / در فہم نیست جز این فکر و ذکر

بالله اگر راست بپرسی ز من / با تو جز این حرف نگویم سخن

معرفت

قال امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب علیه السلام ... و قال ایضاً علیه الصلوة والسلام ... کلام الله ... فی الفاتحه ... و اسرار ... فی النقطة ... علیهم الصلوة والسلام

تبیین

شاه نجف هادی دین مبین | بحر سخا سرور اهل یقین
معدن علم و گهر بحر سلم | گفت که یک نقطه بود اصل علم
عارف علم آن نقطه شاه بود | کز همه جا خاطرش آگاه بود
هر که شد از نقطه بحرف آشنا | یافت ز بخشایش او این نوا
نادره حرفان که دری سفته اند | حرف ز فرموده او گفته اند
گفته ذکر آن منه عالی مقام | کانچه بود سر خدا در کلام
جمله بقرآن بود و جمع دان | درج در الحمد بود بیگمان
وانچه در الحمد بود مختفی | در رقم بسمله باشد خفی
وانچه بود بسمله را در وجود | در رقم با بود آن در شهود
جمله آن نیز که در با نهان است | هست در آن نقطه که در تحت است
وین منم آن نقطه که از هست بود | واقفم و ناظر غیب و شهود

معرفت

اگرچه بسیاری از عرفان و اهل تحقیق در باب حقایق و معانی این کلام درر نظام بیانها فرموده اند و برمز اشاره کرده اند اما آنچه از رموز معما دران مختفی است که اشاره باسم سامی و نام نامی آنحضرت است ذکر

اینکه بر این کلمه سه نقطه است از آن — وز سه نقطه اش شکل الف هست از آن

الله ... ۱۸۱ ... الف ... ۱۸۱ ... ۱۵ ... ۱۷ ... ۱۱۱

محمد حبیب العلی نوق علی و الہ العلی ۱۸۱ ۶۶ ... ط ... ۱۵

نقطه چو آید بلباس الف — در نفسش هر که تأمل کند
جمع کشایش بود مختلف — ناطقه باشد چو تعقل کند

فائده ناطقه باشد کلام — وز کلماتش سخن آید عیان
باشدش از حرف کلام انتظام — هرچه بود در حد امکان نهان

حرف بود اصل سخن را صفات — حل شود از حسن سخن مشکلات
مفرده آن چو مرکب شود — صورت الفاظ مرتب شود

حرف از نقطه بگشاید چو در — در رقم نقطه شود مشتهر

پس بود این نقطه زبر روی خال — ماده هر چیز در آید بفال
هرچه بتفصیل نماید ظهور — مجمل آن نقطه بود بی قصور

توضیح حال تنبیه جهال از روی جهل ترجیح بلا مرجح قرار میدهند

نقطه که در حرف الف ساکن است — معنی وحدت بری از اسم و جسد
حرف الف را صفت باطن است — شد متعین بصفات احد

لمعه نخستین

بعضی از عرفاء محققین بجهت تفهیم تعینات مراتب در جاء طالبان تحقیق نقطه را بوحدت حرف اشاره کرده اند و مرتبه احدیت را بالف نسبت داده اند که از سه نقطه ظهور یافت و گفته اند که لبشارته الی الاحدیة و احدیت را بحرف تعلق فرموده اند که بالباء ظهر الوحدت ازین مرتبه در ظهور یافت مفردات و مرکبات کثرت را نسبت بحروف و کلمات مرکبه منسوب داشته اند اگرچه بعضی دیگر نقطه را بوحدت در وضع منسوب کرده اند و از وضع آن خواسته اند که قابل اشاره حسی یا عقلی باشد با آنکه بعضی دیگر نقطه را قابل اشاره عقلی و وحدت را قابل اشاره حسی دانسته اند

بیان نقطه اشارتست بوحدت از قول بعضی از عرفا

طایفه از عرفات جهان	در صفت نقطه نمودند بیان
رمز بیانی که عیان کرده اند	وحدت خود وضع بیان کرده اند
کانچه بمعقول پذیرد صفت	نقطه بود در صفت معرفت
وانچه بمحسوس بیان شود	وحدت از آن در تعیین شود
آنکه بوحدت دهد از وی نشان	گوید ازین نقطه برمز نهان
نقطه ز خود بود و بخود جلوه گر	وز خودی خویش بخود مشتهر
وحدت او فی اثر غیر بود	خود بخود از سر خودش سیر بود
جلوه اش از غایت حسن جمال	بود تجلی بجلال و جمال

چار شد اینجا نقط از جمع فرق	فرق یکی بود نه در جمع فرق
چهره باگشت ازانجا عیان	داور بیگانه کثرت نشان
پس الف و بی زره اعتبار	جمع شش و فرق یکی شد بکار
شش خبر از مرتبه داد داد	بعد احد رتبه واحد نهاد
دو یکی باد و ز روی قرار	راست شد از بهر ظهور چهار
هفت چو در چار بسیار گشت	ساخت عیان رابطه بیست و هشت
کثرت ازین پرده چو آمد عیان	پرده برافتاد ز گنج نهان
راست شد آثار خط و سطح رقم	گشت نمایان ز حکایت طلسم
حرف چو از نقطه پدیدار شد	دائره حرف بپرگار شد
در مثالش که یکسان سفته اند	همچو هیولی و صور گفته اند
هست درین وصف سخن مختصر	نقطه هیولی و حروفش صور
اینست مثالی که بیان کرده اند	بی صفت عین عیان کرده اند
از پی تفهیم بود این مثال	فکر غلط آمده اینجا محال
زانکه هیولاست عدم در شهود	هست جدا از صور او را نمود

صفت حرف اول

سفر و آمد الف و منفصل	حرف دگر نیست بانو متصل
خود بخود از هستی خود جلوه ساز	وز همه حرفی بصفت بی نیاز

معرفت بطریق تمثیل

بعضے از عرفا بجہت تفہیم طالبان تمثیل کرده اند که همچنانکه هیچ حرفے را بے جلوه الف نمود نیست بے تجلے احدیت ذات هیچ شی را وجود نیست الف بخود قائم هست و بواقی حروف با و قائم اند و ذات احدیت بخود قائم است و عالم و آدم باحدیت او قائم اند همچنانکه بر تو الف در حروف است به نسبت اول و آخر و باطن و ظاهر در نمود است تجلیات الهی با همه اشیا بهمین نسبت و اعتبار عرفا در شهود است و همچنانچه با وجود نسبت اعتبار در حقیقت احد بخود قائم است فی امر شی و الا لیس غیر ذات احد بر احدیت خود است و اسیر شی الا موجودات معتبر و ازین اشارت راهی بمعرفت اسما و صفات الهی هر دو که تجلی بے و بے همه و با همه و ازین اشارت راهی بمعرفت او بی همه و با همه است نمود وجود همه از و هست و او از همه هست غنی و بی نیاز و همه باو محتاج و او همه جا بهمه ناز است

تبیین تمثیل در کیفیت کثرات نسبتی

هست الف با همه و هیچ غیر	همه او نیست در اطوار سیر
با همه او فرد همه فارغ وجود	وآن همه را رونه و رسم نمود
بے اثر او همه را نام نه	وآن همه را بی الف آرام نه
با همه و بے همه در انفراد	وآن همه از روزنه نسب و کشاد
وحدت او بین که بملک شهود	کثرت ما لا تتناهی نمود

عین غین میم نون و با وجود این نسبت و اعتبار وحدت و یگانگی خود است از سبب تطویل کلام اینجا مختصر نموده اند

تبیین

ای که ترا عین و عیان روشن است — بل به تنت دیدهٔ جان روشن است
جلوهٔ این سر و نسب را ببین — تا شود ت وصف تجلی یقین
فرق کن از این مثل آداب دید — زانکه مثالیست یقین را مفید
باش برین دل که جهان سر بسر — هست طفیل بره خیر البشر
بیشتر از این صنفش گفته ام — دُر گرانمایهٔ این سفته ام
گرچه ازین پیش بیان گشته فاش — صورت معنیش عیان گشته فاش
کانچه ورا اول به تعین شده — نور وی از آن متعین شده
یکدو سه حرفی و دگر آرمت بکار — تا بتو بیاسبی زره اعتبار
مظهر سر احدی احمد است — نور ظهورش همه جا واحد است
فاتحه را مظهر مظهر ببین — و از الف آثار یکی بین یقین

تقریر

شد چو ز وحدت احدیت یقین — تا سر آن ذات محمد ببین
صورت تمثیل درین طور نور — همچو الف وان ز نقط در ظهور
تا سر اول که مبین بود — ماست که تا سر متعین بود

حاصل آنست که در راه حق — هر که نه زین نهج نخواهد سبقی
هست سبق‌اش ز تمامی جاده — نیست ره او بجناب آله

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحیم
نقطه که ظاهر شده در تحت با — هست که ره دیده بآب نعیم
دور ده باهست نه و عدد با — شکل سر بست که شکل کشا است
نقطه نه با سه نبه در حساب — هست سه نقطه یکی بی ریا
از سه نقط آمده خط الف — تا بتو شکل به نماید نقاب
یک نقط راست از سیر نقط — خط بنقطه نقطه بخط شد صفت
هم الفی بی نقطی حرف باست — یافته از روی رقم شکل خط
رتبه اینست زر و اعتبار — با دو نقط با سه نقط تا و ثا است
پیش و پس نقطه ببین در رقم — نه صد و سی در عدد آید بکار
بین که بهان شکل که در شکل است — مختلفا تنش بنگر بیش و کم
لیک درین بین به تفاوت نگر — در رقم اینست که آن حال است
فکر کن اینجا که هم از این رقم — کز روی پس و پیش رقم آید بدر
نه صد و سه زین رقم هست فاش — مختلف الوضع چه آید بهم
شکل چو بی صفر تمامی حساب — سیصد و نه زیر درین هست حاش
— نسی و نه آید رقمش در جواب

از نقطه پنج بود الف الف	خود بہ ہمان وحدت خود متصف
زین قبل از جنس حروف نقط	کثرت لا ینحصر آید بخط
صورت و معنی جہان انتظام	نہ رقم است و سہ نقطہ بالتمام
لیک بر جمعی از اہل وقوف	پنج بود اصل بنای حروف
چون حرف پنج بود ا ب س من	ہشت در ین پنج رموزات فن
ا ج ب ہ م ن	۲۰۰ ۹
ہست ہویدا بر اہل وقوف	خاصیت این عدد این حروف
باید شرح این شرح کتابی دگر	باید شرح این قول درین مختصر
طبع من از فہم سخن سر کند	راہ درین شرح لقب سر کند

معرفت

حرف الف بود مرا بر زبان	باز روم بر سر توصیف آن
جلوه او چون بظاہر رسید	شکل حروفات از و شد پدید
یافت چو ترتیب حروف انتظام	بے حد و بیحد بیان شد کلام
خواند ز یا نہائی قلوب سلیم	بسم اللہ الرحمن الرحیم
جل جلالہ کہ ندارد مثال	عم نوالہ کہ ندارد زوال
ہر چہ درین عرصہ نمودیش ہست	وانچہ درین دائره بودیش ہست
بود وجود از اثر این دو نام	یافتہ نا یافتہ این انتظام

خاتمه اش فتح هدایت بود | حرف نقش اول غایت بود
آمد نقش راهروان بصیر | سر الست این عدد فی نصیر

ن ون ۵ ۴ ۱ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۵ ۶ ۵ آدم وفق مثلث است که آن

تبیین

۱۶ و ۱۶ ضرب کردم حاصل آمد ۲۵۶ که نوشته شد سبد اشکال و می ضلع موفق خوانا شد

ایکه دولت است سری با سرور | گوش کن این قول بسمع حضور
واله سبطین و وصی رسول | ابن عم احمد و زوج بتول
گفت که من نقطه بسم الله ام | معدن علم است و دل آگه ام
سر حق و نقطه نا حق منم | موتمن سابق و لاحق منم
بی شک بی شائبه است این خبر | بر اثر این بگشا چشم سر
دائره نقطه چو دیدی ز خط | مرکز آن را بنگر بی غلط
قسط خمد و نه عده طسم | نقش وی پانزده و دان خمیم
هست صد و نه صد و پنجاه و پنج | دان فع ازین عدد خود عقده سنج
قسط صد و نه غایت این عدد یک | یک صد و ده است بزن بر محک
سا ازین عدد قومت جلی | مهر کن این نام بنام علی
نقطه درین نکته زیبا نگر | تا رقم پانزده آید منیر
پانزده اولاد نبی و وصی | زین عدد آور بر قوم جلی

[illegible]

حل معما کن و در باب نام | تسع و تسعین که نمودم تمام
قلب الف است الف در بیان | غیر الف نیست نهان و عیان
صدر کنانست ببین گر کریم | آمده در شکل الف لام و میم
در وسط حرف الف بین بخط | لام و ببین حرف الف در وسط
واسطه آن چو بیا سبحه تمام | تا به خط واسطه در باب لام
این سه رقم را که به تشکیلست خاص | هست ز یک رابطه‌اش اختصاص
یک سه نمود است فی سه و در اصل خویش | آمده نه بست کم و نیست بیش
مرکز این سه رقم آمد الف | شد با الف تسعه این منتصف
هست سه ثلثش این رقم و پیوند | مختلف القاعده از چون و چند
ثلث نخستین که سر نامه است | از الفش رونق هنگامه است
ثلث دویم هست ز قلبش عیان | آنچه شده قائمه قلب جان
ثلث سیوم هم الفش جیم و باست | در همه حرفی الفش انجلاست
هست درین تسعه رموزی عجب | راست بود با جملات عرب
نه حرمش بود رسول امین | خاصه او بود ز حق این چنین
امت او را که زیاد از چهار | نیست سر حرف مگر در شمار
جمع اسم را بسبیل نکاح | زاید این نیست حلال و مباح
چار بیک وقت بعین توان | کرد نکاحش نه زیاده بران

نقطه وحدت نیست درین جست وجوی | منحصر و هست درین گفتگوی

بوالعجبی نیست که این منحصر | در کلمات آمده لا ینحصر

الله ازین وحدت پاینده ذات | الله ازین ذات کثیر الصفات

پیش نظر در صدد اعتبار | این همه کثرت که شده آشکار

در صفت نقطه که در گاه سیر | دائره ها کرده ز پرگار سیر

کثرت ازین دائره دیدست وهم | بر سر نقطه نرسیدست هم

نیست معرا ز عدد جز احد | معتبر از هر چه فزاید عدد

هر چه فزاید ز عدد در عقود | جلوه واحد بود آن در شهود

وآن الف حرف هزاران هزار | بل چه هزاران که برون از شمار

در نظر صاحب هوش و تمیز | نقطه همین نوع بود ای عزیز

طبع چو در سیر در آید بحرف | رو دهد از حرف کلام شگرف

این همه کثرت که عیان کرد چهر | چهره هر یک شده روشن بمهر

حرف احادیست ز کثرت پدید | خوش دل عارف که بدین وا رسید

باز روم بر سر توصیف اسم | گنج بر آرم ز میان طلسم

بسمله

بسم سه حرفست عیان از اسم | دال بصمد وقفه نو رسه اسم

با که شده فاتحه این کتاب | منظر جیم است به نهج صواب

اصل همین داشت اشارهٔ تمام — بر عدد خاص وه و دو امام

جامع این جمع بنفس جلی — بیشک و شبهه است علی ولی

باز روم بر سر اوصاف اسم — کان بیقین قوت جانست و جسم

با که بیین آمده با میم یار — باطن شان آمده عالی تبار

بانه گواهی بالف می‌دهند — سر و بر پای الف می‌نهند

ظاهر شان نیز بنور حسین — آمده معیار بنور مبین

باطن و ظاهر چو بیکار آورند — مجمل یاری بسیار آورند

گر بهمین بسم بنو بسم رصد — ور بنمایم صفتش در عدد

نسخهٔ دیگر طلبد در حساب — پس بود این در رقم این کتاب

سر عدد و غیر یکی بیش نیست — اکثرتش از سر یکی بیش نیست

گر برسد عدد هزاران هزار — معتبر آید ز یکی در شمار

باز روم بر سر مقصود خویش — وز سه یک آرم رقمی چند بیش

رمز سه یک بین الف و الف الالف — سیصد و سی و سه بخوان بیخلاف

هست تمام این عدد از بعین — سه یکی را بتامل ببین

اسم محمد که ابو القاسم است — وا طلب اینجا که تحقیق هست

از رقم سه بطریق بیان — مجمل و آن بدر آور عیان

رمز سبه کل بود عین نیز — هم رصد اوست بلفظ از تمیز

بطن ی ان ی م ۱۱۱

ظاهر بسم ۱۱۱

مبسوطات

طے و میم چارده و طی تمام — مهدی ها ولیست که اسم نظام

عدد طی سه بود ای پاک دین — هرگز طی ها بود ای نازنین

ماه بر چارده آید تمام — مهدی از آن چهره نماید زمام

طے بود نوزده و یک دگر — ها دهی ازین دو جمل آید بدر

دو ره طا خا بود و خا و طا — با نقطه یک چو در آید بجا

بر جمل اسم محمد رسید — مهدی هادیش بهم صد رسید

رمز سه در سه بنمودم عیان — گوهر آن را بنمودم نهان

حاصل ازین رمز سه بی نظیر — ستر معماست همه دلپذیر

هر سه این گوهر دریای قال — هست ازین گوش کش اهل حال

نکهت صانم که ازین بحر ژرف — دُر بر آورده با صداف حرف

بیغرضم غرض هنر بوده است — از هنرم قطع نظر بوده است

کشف عیانی منست این همه — گوهر کانی سفتست این همه

معرفت

بیان ارباب تحقیق است که حقیقت حضرت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم مظهر ذات الهی ست و از روی ظاهریت مظهر صفات است و گاهی که باطنش ظاهر غلبه کند لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل بیان فرماید و چون ظاهرش بر باطن غلبه کند بحدیث نحن نحکم بالظاهر

منتسب است وگفته اند که آنچه در مرتبه جمیع من حیث البطون است در
مرتبه جمیع من حیث الظهور هست واسم جامع که در صفت مرتبه جمیع است
بدو اعتبار است یکی قطع نظر از اسماء وصفات وذات متعلق است بذات
ودیگری نظر باعتبار جامع است قبولیت جمیع اسماء وصفات

تبیین

جلوهٔ هو چون بتغییر رسید — پردهٔ زوج احدیت رسید
جلوهٔ واحد چو ز پرده نمود — رو لمعان پرتو نور وجود
مجمل این هر دو مطابق بهم — هست بتعدیل نه بیش ونه کم
یابد از اسرار حروف وجود — هر که تامل بتواند نمود
بیشک وبیشائبهٔ وبیگمان — پرتو جامع بنماید عیان
چشم کشا از اثر اهتمام — بسط کنم فاش ونمایم تمام
واو دگر جیم ودگر واو دال — هست حروفش ده ودو بیمثال
این ده ودو حرف بنهج صواب — مجمل واجب بود این را بیاب
لیک عددهای حروف وجود — هست صد وچار ده ای پاک جود
اهل حقیقت بود این التمام — قید وعدم رست همین وقف تام
صورت این را چو بگیری صریح — نام حق از بینش آید صحیح
صورت این عده بشکل نمود — چار ودو یک هست تعین شهود

مظهر ۵ چهارم

مهر نمودار چو انگشت در ظل	کرده عیان حال و قال آب و گل
آب و گل و نیست از ظل نور	جان و دل آورده بطور ظهور
مظهر انوار دلیس آدمی است	دل نه که در آب و گل آدمی است
نیست چو کان آن گهر کان بود	یا نه که این تن بود آن جان بود
آنست دل دل که تا دل کنی	نیک بیابی چو تعقل کنی
جامع جمعیت ز فرق و جمع	جوهر قلب است فروزان چو شمع
صاحب این رتبه رسول الله است	آنکه درین دائره شاهنشه است
دوست در آئینه ادراک اوست	مظهر آئینه دل پاک اوست
بهر تو این نیز نمایم عیان	تا تو بیابی ره رسم بیان

آنچه جمل اسم ۴ ۳ — بصفحه مثلثه ۳۳ ۲۲ — سه سه ۱۱ — جمع الاعداد ۲ ۱۳

استنطاق عدد مذکور قلب ۱۰۰ ۲۲ — محمد ۲ — بینات ۱۳

حروف الله الف ام ام سه

قلب شناسی نه چو صرافی است	این هنر جان و دل صافی است
قلب که صراف کند نقد آن	نیست درین داد و ستد عقد آن
عقده دل اینجاست نه دینار قلب	نیست درین کوی خریدار قلب
قلب شناسان که سبق خوانده اند	نیست معین که کجا مانده اند
مانده بکار اند درین عرصه حال	دل شکنی چند ز ارباب قیل و قال

دوستی او بسبب اهل است	دوست او دوست خاص خداست
فاتبعونی ز کلام خدا	شاهد عدل است بر ذی جزا
آن اثر پرتو رب ودود	اوست مر سبب جهان وجود
داده ام این شرح اگرچه ز پیش	تازه کنم باز که بیش است بیش
باطن و ظاهر بنمایم بکار	گنج گهر را بکنم آشکار
گنج گهر هست خفی و جلی	پرتو انداز نبی و ولی

رب ۲۰۲ محمد ۹۲ علی ۱۱۰

باطن و ظاهر بگرای دیده ور	تا ببری راه بگنج گهر

معرفت

بیان ارباب تحقیق اینست که نقطه و حرف که کلمات ازان مرکب است مفتاح اسمای الٰهیه اند و اصل الف از سر نقطه است که من حیث الاشارة بنقطه ذاتیه و صفاتیه و افعالیه مقرر است و الف مبدا حروف است در عالم کتابت و اول ملفوظ است در عالم حروف و حرکت مستقیمه از حضرت قیوم است و در حقیقت انسانیه اولاً در عالم اعیان ثابته و ثانیه در عالم ارواح مجرده و ثالثاً در عالم اشباح تجلی فرمود و حروفات مکتوبه منقوطه ملفوظه مسموعه نزد این طائفه اسم اسم الٰهیه است و هر اسم از اسمای الٰهیه نزد این قوم اسم ذات است با صفتی از صفات متعینه و باعتبار تسمات

صورت از خارج علمیش نیز / هست به هنگام ظهور از تمیز

معنی در علم بود عین ذات / غیر بود کامل ظاهر صفات

تربیت از جلوه او در صور / میرسد از خواسته او دگر

طور ظهور است که نور وجود / آمده در سر نقاب شهود

نقطه صفت آمده از عین ذات / ظاهر از عین نموده صفات

نقطه مطلق که مضاف آمده / ظاهر و در سر عفاف آمده

کرده ز مطلق بمقید عبور / تا کند از طور مقید ظهور

نقطه بیک نقطه ز نقطه کم است / زانکه بجا هیئت او مدغم است

گشته نهان تا بنماید عیان / در گهر ناطقه وقت بیان

جلوه کنان با الف آمد بسان / پرده بر اندازه ازین جلوه باز

در دل نقطه که نهفته مقیم / آمده سر الف و دال و میم

هست بعین عددش چهل و پنج / هر عددی محض طلسم است و گنج

مد که دو حرف است منور سیر / می دهد انجمله آن خبر

اینکه باعداد نه بیش و کم است / اول تشکیل نبی آدم است

وان بصفت اول اشکال دان / ناصیه صورت اعمال دان

هر ضلعش گر بشمار آوری / پانزده را بعیار آوری

بار رکن فهم و بدان چیست آن / حل معما بکن و نیک دان

اهل تقم چون کند ازو می ظهور / آورد از مدخل حی فیض نور

نام صمد چهره کشاید زصاد / مجمل آدم نماید زصاد

صاد بود دست لفظی و شکلی تمیم / اسم مکمل بود اینجا بتقیم

ازپی بیم است بجان اسم ذات / نیست درین چاره و بیم نکات

نقطه بنقطه است که آورد سیر / وحدت مطلق بری از سیر غیر

آه که عاشق کشد از دل بفکر / آید ازو اول و آخر بذکر

جمع دو لام و دو سطش باتمام / مجمل الله بود لا کلام

در رتب قاعده‌هاست عدد / اسم احد آید ازین در رصد

جلوه که از الرحمن ست نام / شامل کلیست بفیض تمام

در نظر عارف مالک شهود / جلوهٔ اقدس بود این از وجود

گاه تجلی بقلوب سلیم / کیفیت خاص دهد الرحیم

این اثر فیض مقدس بود / کز عقب جلوهٔ اقدس بود

ذکر رحیم است سرور روان / دیو رجیم ست ازین در فغان

ذکر کن ای دل که بیابی نعیم / بسم الله الرحمن الرحیم

بسم سه حرف است در طرح جان / روشن تابان است پی نور جان

باوه و سین شش بود و میم چار / مجمل واجب بود ایش عیار

مجمل الله که در حد بود / هشت فی هزار و یک و سیصد بود

لام الف چار حرفش ہایاب	تا شود ت کاف طی اینجا حساب
مجمل این عقده چو با چار حرف	ضم کنی آید عددی بس شگرف
گر محبت بود ت دست رس	عقدهٔ محبوب ہمین ست و بس
نود و بود این عددای نازنین	فرد شو از خلق که یابی یقین

رموز عقدہای مذکور

عقدهٔ اول الف با ثا ئیست حک	ہر دو بہم گیر و بزن بر محک
شصت و شش از ہر دو بدست آر نغز	وز تہ این قشر بروں آر مغز
ہمچو عیانی کہ شده نکتہ سنج	جلوهٔ اللہ ببین زین دو گنج
من بہ نظرہای دل و چشم جان	دیده ام این گنج نہان از عیان
گر تو چو من دیدهٔ دل وا کنی	چہرهٔ جانانہ تماشا کنی
حاصل این واقعہ در گفت نیست	خون جگر خورده ام این مفت نیست
خون جگر نیز تو گر بر کشی	رخت بمنزلگہ دلبر کشی

مناجات

یارب از الطاف مرا ره نما	گم شدگان را چو توئی رہنما
بر رخم از فیض دری باز کن	کار من از لطف خدا ساز کن
فیض عیانی بہ نہانیم بخش	جوہر اسرار معانیم بخش
صاف کن آئینہ ام از دود فکر	تا صفت از صاف حق آید بذکر

ور نخواهی بهر تخصص و بمقدار او | باده فرستند ز خم و یا سبو

بیش و کم اینجا ز بر حوصله است | کان همه عیب و هنر حوصله است

در دل هر ذره ز خورشید ذات | هست ضوئی بهر ظهور صفات

گر بشکافی دل ذرات را | فاش ببینی اثر ذات را

فیض بقدر سعت حوصله | سر زند از منزلت حوصله

فیض بباید متفاوت ز دوست | حوصله بشکست و تفاوت از وست

دل نباید که مربع بود | حوصله باید که مسبع بود

حضرت وصفی ز همین ماجرا | سفته دری بی‌کم آنرا ادا

ذاکفقد و حوصله پیدا کنید | ورنه چلی این لقمه ز دهن وا کنید

گرچه بظاهر بود این دلپذیر | لیک بسی معنی نهفته دگر

در ازل آنرا که دهن دوخته شد | چهره ز خون جگر افروخته شد

جهد و جد اینجا اثری میدهد | بل جد اینجا خبری میدهد

آه که این رهگذر حیرت است | گرچه اثر در سیر عزت است

آورم الفاظ بزرگان پیش | بر اثر راستی قول خویش

هر گهر از نظم شوم سر گنج | قفل طلسمات گشایم ز گنج

همچو عیاسی بطریق رموز | پرده گشایم ز رموز کنوز

مطابقات

گر بشمارے رمز این را بکام	جمع کنی سورهٔ نماسے تمام
باز نمایم گهر این دگر	تا بتو روشن بود و معتبر

ل م سے ل و   ول م سے ول و

نقـــاط

۱۲۴

حروف ل م سے و و ات بلا تکرار

جـ سمایته

۲۴   ۲۴   ۲

جـ جمیع الاعداد

ولم یکن له کفواً احد ۳

جملگی اینجا عدد ظاهر است	فاش شود آخر جمل ظاهر است
در نگر این ضابطهٔ نازنین	فکر کن و کار معما ببین
کنز مخفی از قاعده دانی بود	شمه از فکر عیانی بود

عدد بسمله

اینکه ترا آرزوی این فن است	گر دلت از نور خرد روشن است
باز کن از فکر و خرد باب جمع	تا بدهم شرح ز اعداد سمع
اصل سخن بسمله دارد قرار	نوزده هست و ده از ان اصل کا
مجمل مجموع ز روی رصد	هفتصد و هشتاد و شش هست از عدد

ج ص سش ه ی ب م و وحروفش ب م
صغیرش ۹ حرفش ثلث النصف

ثلث النصف عدد بسمله
۱۳۰

حروفش ال ق وسطش ۱۳ حروفش و ی صغیرش ۵ حرفش
ه تمام این حروف حاصله ا ل و ۶ ه

پس مجموع این حروفات بست وچهار باشد

ب م د ا ل ق و ۶ ه

حاصل ستنطق این یک کلام	بست وچهار است حروفش تمام
حاصل ازین عده وگردال وکاف	جمع شود باز هم او صاف
گنج نبی اسم درین مدخلت	معنی بسیار درین مجمل است
بهر شناسنده دل نکته دان	من بدر آورده ام این نقد کان
هر که بود صاحب ادراک و هوش	از در این راز و هر زیب گوش
حلقه بگوش من بیدل شود	بر من ازین واسطه مایل شود
پیش دلی کش که بجز لاف نیست	هیچ به از جوهر انصاف نیست

حسب حال

ان حروفی اندراین ست

د	ف	ذ	د	ن	ا	ل	ب	ی	ج	ج	ص	س	د	ی	ب	م	د	ا	ل	تا	ع	کا	حر	
ه	و	ی	ف	و	ز	ق	و	ل	ف	ا	ا	و	ک	م	ب	ب	ی	ی	ج	ه	ج	ش	ص	
ص	ه	ش	و	ج	ی	ه	ف	ج	د	ی	ن	ی	ق	ب	د	ب	ل	م	ق	ی	ا	د	ا	
ا	ص	د	ه	ا	ش	ک	د	ف	ج	م	ی	ل	ه	ب	ف	د	ج	ب	و	ق	کا	کا	ز	
ق	ا	ی	ص	ی	د	ق	ه	و	ا	ب	ش	ج	ک	و	و	ف	ف	ب	ج	ه	م	ل	ح	
ی	ن	ل	ا	م	ی	ه	ص	ج	ی	ب	و	ف	ق	ف	ه	و	د	و	ا	ل	ب	ج	ش	
ش	ی	ج	ز	ب	ل	ک	ا	ا	م	و	ی	د	ه	و	ص	ه	ح	ف	ی	ق	ب	ف	د	
و	ش	ف	ی	پ	ج	ق	و	ی	ب	ف	ل	ج	ک	ه	ا	ص	ا	د	م	ه	د	و	ی	
ی	و	د	ش	د	ف	ه	ی	م	ب	و	ج	ا	ف	س	ز	ا	ی	ه	ب	ن	ف	ج	ل	
ل	ی	ج	و	ف	د	ک	ش	ب	د	ه	ف	ی	ه	ا	ی	ز	م	ص	ث	ق	د	ا	ج	
ن	ل	ا	ی	د	ج	ق	و	ب	ف	ص	د	م	ک	ز	ش	ی	ب	ا	و	ه	ه	ی	ف	
ف	ج	ی	ز	ه	ا	ه	ی	و	د	و	ا	ج	ب	ک	ی	و	ش	ب	ز	ف	ک	ص	جم	د
و	ت	م	ج	ص	ی	ک	ل	ف	ه	ز	ا	ب	ه	ش	ی	د	و	ی	د	ق	ا	ب	ج	
ج	د	ب	ف	ا	م	ق	ج	و	ه	ی	ی	د	ک	و	ل	ی	ف	ص	ه	ه	ذ	ب	ا	
ا	ج	ب	و	ر	ب	ه	ف	ه	ا	ش	م	ق	ق	ی	ع	ل	و	و	س	ک	ی	و	ی	
ی	ا	و	ج	ی	ب	ک	د	ص	ز	و	ب	و	ه	ل	ق	ح	ه	ی	ا	ق	ش	ف	م	
م	ی	ف	ا	ش	و	ق	ج	ا	ی	ی	ب	ه	ق	ج	و	ق	ص	ل	ز	ه	و	و	ب	
ب	ه	د	ی	و	ف	ه	ا	د	ص	و	ل	ص	ق	ف	ج	د	ا	ج	ی	ک	ی	ه	ب	
ب	ه	م	ی	و	ک	ی	ی	د	ج	ف	ا	ه	د	ا	ج	ق	ق	ش	ق	ل	ص	و	و	
و	ب	ص	ب	ل	ه	ق	م	ش	ی	ق	و	ز	ک	ج	ی	ا	ی	و	و	ه	ج	ا	ب	
ب	و	ا	ب	ج	ص	ه	ب	و	ل	و	ه	ی	ف	ا	م	ی	ش	ج	ی	ق	ف	و	ق	
و	ق	ر	د	و	ا	ک	ب	ی	ج	ح	ص	ش	ه	ی	ب	م	و	ا	ل	ق	و	ی	هر	

تکسیر حروف بلاتکرار که نموده شده این ست

ق	ف	ز	د	ا	ک	ب	ی	ح	ص	ش	ه	م	ل	ق
ف	ق	ل	د	م	ز	ه	و	ش	ا	ص	ک	ح	ب	ے
ی	ق	ب	د	ح	ل	ی	ف	ص	م	ا	ز	س	ه	د
د	ی	ه	ق	ش	ب	ز	و	ا	ح	م	ل	ص	ک	ف
ف	د	ک	ے	ص	ه	ل	ق	م	ش	ح	ب	ا	ز	ق
و	ف	ز	د	ل	ک	ب	ے	ح	ص	ش	ه	م	ل	ف

اما بالطریق متوازیه و متوافقه و مفاتیح همان از حروفات بیست و چهار گانه
استخراج اسمای اقسام که گفته شد نمایند و بالله التوفیق

تذکره

تفصیل حروفات مذکوره که قسم آنها بیان شد و آن این است

ذ ف و ک ا و ف ی س ب ج ش س ح ه ی م ب و ا ل ق ی د ه

عدد جمیع حروف مذکوره یکهزار و پانصد و دوازده اند ۱۲ ۱۵ احروف ۲۴

اسمای متوازیه شش اند جمیب ۵۵ شفیق ۶۹۱ کافی ۱۱۱ صادق ۱۹۵
فتاح ۴۸۹ انقلب ۱۸۲ اسمای متوافقه شش اند ذوالطباه ۴۴۶ مغنی ۱۰۰
جود ۱۳ مشفق ۴۸۰ صفی ۱۱۰ کنوح ۸۲ اسمای المفاتیح بلا تکرار حروف
ذی الطول ۷۷۰ فاتح ۴۸۹ وهاب ۱۴ کافی ۱۱۱ الصمد ۱۶۵
دایم ۵۵ آدم ۴۵ فتاح ۴۸۹ جمیل ۸۳ شاسب ۳۹۱ صادق ۱۹۵
مناکن ۱۴۱ هادی ۲۰ لطیف ۱۲۹ قدوس ۱۵۶

و عدد مجموع این مفاتیح بلا تکرار دو هزار و نهصد و بیست و شش می‌شود
موافق این دو اسم بر اسمای الله یافتیم که عدد آن دو اسم برابر است
ذوالکرم الظاهره ۲۴۷ انیس من لا انیس له

آه که جمع بد روغ و گزاف بیخبر از ضابطه این علوم	در فن این قاعده دارند لاف مرد و شمس خارج لنگر و فهوم

تفصیل تو آتش یا دو دیدی سخن	یک سبق از دو فن علم لدن
تا سبق بی غلط آید بکار	از رخ دلها بزداید غبار

ترغیب طالبان

اینکه ترا میل سبق خوانی است	جان ترا شوق سخندانی است
چونکه دلت اسیر این ماجرا است	دو بیت از مکتب عرفان چرا است
کسوت کبر از سر خود دور کن	فرق سرت تاجور از نور کن
جامه هستی بکن از روی تن	وز حلل نور بپوشان بدن
روی باین مدرسه راز کن	دیده دل را بصفا باز کن
وجه توجه بسبق آوردمی	بر دل مجروح بنه مرهمی
گوش دلت السخن برکشای	بر دل خود چهار کن این ورکشای
هوش کن زانکه گویم سبق	بهر تو زین علم بتوفیق حق

توصیف

گنج گهر کز نظر خاص و عام	زیر طلسم است نهفته مدام
چون ز نظرها همه بنهفته است	در طلبش بهر کسی آشفته است
بسکه پی از روی مفلسان	نام خوشش رفته لسان بر لسان
خلق بسی مانده میان طلسم	ناله شده به نشان طلسم
گنج گهر چیست بگویم عیان	پس بکنم وصف طلسمش بیان

یا بود آن قوس که برجیس راست | یا بود آن تیر که جوزاش جاست
یا که ترازو بود از بهر دو خاص | جمله انتهاش چه باشد خواص
طالع وا و فال چه باشد دران | کیفیت سود دهد یا زیان
یا فته باشد رقم کسر نیز | با عدد وفق زر و سیم نیز
دانند و مستخرج اسما شود | تا ز طلسمات دری وا شود
فکر زند غوطه میان طلسم | پس بکف آرد گهر از گنج اسم
یعنی ازان اسم که دارد مراد | قفل طلسمش بتواند گشاد
تا بکند حال طلسمات زود | دعوت آن اسم تواند نمود
گنج چو آرد بکف آسوده حال | گوهر گنجش بنماید جمال
فکر کنم حرف نجومی براز | باز نمایم دو سه حرفی بساز
تا متامل بطریق عمل | جان بهر کار کند در محل

در کتب اهل تنجیم بیان کرده اند که سبعه سیاره را که اسباب کلی اند در امورات دینی و دنیوی از امر ایزد متعال بایکدیگر مزاجی نمی باشد زیرا که جوهر بسیط اند بایکدیگر صداقت و عداوت دارند و سبب صداقت و عداوت ایشان بحسب بیوت باشد و نظرت اما بیوت چنان است که آفتاب را یک بیت ست که برج اسد باشد و همچنین قمر را یک بیت سرطان نشست و بعضی از کواکب خمسه متحیره را یکی را دوست بود چنانکه زحل جدی و دلو را

جدول دوستان و دشمنان و میانه

الکواکب	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
دوستان	سه خ	سه ع	ه غ	خ ر سه	سے ر سه	ل ع	سه ه
دشمنان	ل ه	ل	سه ر	ه ع	غ	ح ر سه	ر
میانه	ع	سه خ ه	ح خ	ل	ل ه	سے	ح ی

جدول موافق مزاج

بروج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
کواکب	سے ح	ل	سے	سه خ	ه ع	ل	ی	ه و	سه خ	ل ه	سے	ه و

جدول موافق الحوی

بروج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
کواکب	خ	ل ه	ع سے	ر	و	ع ر	سے	ه ر	سه خ	ل ه	سے	ه ر

جدول مخالف الحوی

بروج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
کواکب	ع سے	ش ه	ل	سه	ه	ل	ع ر	سے	ل	سے سه	ل	خ ز

تذکره

دوستی و دشمنی کواکب باعتبار این بود و بین بین

اینست تقدیر اگر سنجی / بیک سبب دوستی و دشمنی

طالع هر شخص که موجود است / صاحب این کوکبه مسعود است

طالع طالب چو مطلوب او / دوست بود حال بود ...

صاحب این هر دو چو صادق بود / طالب و مطلوب موافق بوند

آن نکنی فکر که این شغل خاص / بین المریدین و هر این خواص

هر چه تو بینی بودش در جمله / طالعی و صاحبی از نیک و بد

بلکه بهر کار و بهر اختیار / طالع و وقتیش بباید بکار

خاصه در اسما که بهر طاعتی / جلوهٔ اسمی بودش طاعتی

حرف نخستین که در اینها بود / راست بران طالع اسما بود

راست چون شد طالع اسما حرف / صاحب این چهره کشاید شگرف

صاحب طالع بودش زر قرآن / ساعت خاص همه لیل و نهار

نیست چون این ضابطه بر کمال / مخفی و پوشیده بر ارباب حال

من که همین بس کنم اینجا سخن / زانکه بود لازم کتمان فن

ذکر کنم لازمهٔ این علوم / خاصیتی چند ز فصل نجوم

معرفت

قول بطلیموس حکیم است که بنای آفرینش آدمی بامر هفت قوت است و هر قوتی بامر الهی منسوب بکوکبی است اول قوت طبعی بقمر منسوب است دوم قوت

هست چو هر شی ز هر اسمی اثر | نیست ز دو شو ار می بود این خبر

ما و تو باید که بذکر سبب | همه سر اعظم بستند ز فرمند

ثابت و سیاره و چرخ فلک | و آنچه در اینجاست همه یک بیک

چون همه هستند طلسمات اسم | اسم ز هر شی بگشاید طلسم

پس چو ز هر اسم توان کرد ذکر | به که جدا ذکر نماید بفکر

هر که برد ره باصول و فروع | می سزدش گر نماید شروع

دعوت هر اسم بقانون شرع | چون بکند هست باصل و بفرع

از در خالق ز ره اعتقاد | نیک شود بی شائبه یا بد مراد

بس کنم این حرف در اینجا دگر | زانکه سخن که بود مختصر

تبصره

ابجد و هوز عدد کاف و حات | حاصل تنیش عدد و سیم و ظا است

در جمل و نه چون نظر آری بخیر | سر حلیمت بنماید ز سیر

هست دو هشت اینکه بود در حساب | هفت که هست آیه ام الکتاب

فاتحه را البته دو حرفست تام | نقطه میران همین شد تمام

هست عیان بر سرهای حروف | نقطه دو دو یا دو ز روی وقوف

نقطه و حرفست نمودار نون | کاف حی و کاف فی ای ذوفنون

فاتحه نقطه بود فتح نو | یا نه که از نور بود در ظهور

بشرکت قمر پنجم حاسه لمس است و تربیت کننده آن قمر است بمشارکت زحل و مجموع اینها در تربیت بینه آدمی با مرد حکم ایزد تعالی است

تمثیلین

گوشش که باشد آوازهاست | واسطه کاملش ارچه هواست

چونکه صدا پیشش رسد از هوا | او بکند فرق و تمیز صدا

هست مربیش ز نیکاختری | از در ایزد زحل و مشتری

سامعه روحانیت او بود | تا چو رشش ساز که نیکو بود

یعنی که اهلش با ضافت بخوانش | ساز بحرفش بضیافت بخوانش

هست مربیش با مر آنکه | پرتو رخشنده خورشید و ماه

با مرد روحانیت دیده است | اهل گرش هست پسندیده است

اوست در انجم ملک تاج ور | ساز بخورشش که ببینی اثر

حالت ببینی که ز حس دوا | بوی بد و نیک کشد جز هوا

هست ممیز چو بتقدیر دوست | زهره و مریخ مربی اوست

شاند روحانیش و آن بکار | پس بکن از اهل و را تاجدار

زانکه با قوای زبان و دهان | فرق کن هر مزه را از زبان

تلخ و شیرینی و ترشی بکام | او مزه اش را بچشد با طعام

تیز که باشد صنع داد گر | تربیت او بکند با قمر

بقمر منسوب است و قوت ثانی بآفتاب منسوب است

تذکره

هست درین ماده بسیار حرف — به که نشود حرف باندازه صرف

عقل که سر دفتر این ماجراست — بر نظری جسمگی گشته راست

از اثر امر خداوندگار — شمس و قمر هست باین هر دو یار

عاقله روحانیت هر دو دان — عقل اضافت کنش و پس بخوان

تا چه دو از وصفه بر روحانیت — تا بتو رو آورده از هر جهت

پنج حس باطن ازین قسم باز — تاج سر هر یکی از این بساز

نام یکایک چو برم بر زبان — با صفت این یکایک بخوان

اول ازین پنج حس ذوفنون — مشترک است آن بظهور و بطون

متصل هر دو طرف سنگی قصور — واسطه است آن به بطون و ظهور

هر چه بظاهر ز بطون رو نهد — او بکند اخذ و بما دون دهد

وانچه بظاهر رسد از بطون — او برساند که بود ذوفنون

چار دگر وهم و خیال است و باز — حافظه و ذاکره پس کارساز

نام نه روحانیت این تمام — قابل اینهاست چو خواهیش نام

مختصری گفتمت از این همه — تا نشوی غافل از این زمزمه

حرف طوالع بنمایم دگر — مشکل ایست بگشایم دگر

متعلق است برج در روز سه شنبه و حرف ث آن الشب چهارشنبه و حرف ص بروز
چهارشنبه و حرف ت شب پنجشنبه و حرف ض بروز شنبه و حرف و لشب یکشنبه
حرف ت روز یکشنبه و استخراج حروف ساعات دوازده گانه باید نمود و جهت دریافت
مفاتیح که قسم العزیمت است از حروف القفال باید نوشت قاعده حروف ششم عشری
که نزد عاملان این علم شریف مقرر است بدین نهج حروف است ع ه ی ص پ ر
ف ب ل ث و اسمای مفاتیح که قسم العزیمت است اینست صادق
غفور [illegible] سمیع رفیع ذی الطول باری زکی لطیف فتاح
و اسمای ملائکه آنها اینست فمدوکائیل سطفائیل عزنشائیل
طلقعشائیل نفحیائیل سناحائیل زلوهائیل ذولقتائیل وطغائیل
زنشائیل یقفهائیل فحجائیل و در عمل عکس برج هفتم را طالع باید کرد
بطالع هفتم و اسمای قسم العزیمت بحسب معانی را مطابق به حروف ملائکه طیش
ضمانه باید نمود والله اعلم و زائچه طالع اینعمل حسب الانموذج این است که نموده میشود

تبیین

ث قمر ۳ حوت [illegible]	طالع ص حوت [illegible] عطارد	۱۲ ف قوس مریخ ل س عقرب
۴ حمل مشتری سرطان	این یک قسم الزائچه عمل است و بعض از بیع هستند طالع نموده اند	۱۱ مشتری میزان
۶ شمس مریخ [illegible] جوزا	زهره ۷ سرطان زحل	۸ اسد عطارد [illegible]

اوکه در آورد بنجر حسن مدام
تا به تحقیقی رگان انبیر شاد
گرچه بترتیب سخن نظم و نثر
تا که درین عرصه دو اندر خش

یک کله و بستر وقتش براند تمام
تا ز تقیین دگران دور رسیم
کرد بیانی ز بزرگان عصر
گر تو ز هر واقعه فردی شوی

تا که کس نجبان می رسند
نی بجودی خود از آن ایم
یافته فیض نظر در ده بخشش
هیچ خشکی نیست که مردی شوی

تبصره

هر اسم از اسمای الهی که چهار حرفی باشد بی تکرار حروف بر صفحه رقم زنند و در قسم کلمه نور کرده بست و پنجاه و شش است غیر مکرر تمام شود بعد از آن بر قسم آورند بیست و چهار غیر مکرر تمام شود که متعلق باشد بمدت ساعات یکروز و قمش هشت هزار و هفتصد و شصت و هر ساعتی کلمه خاص باشد از آن کلمات دو از حروف ابجد بآن کلمات اضافه کنند اعوان روحانیت آن اسم باشد که از اعوان خوانند در اصطلاح گویند

تذکره

نعت درین نثر نمودم بیان
در قسم بسط به نهج قرار
حاصل این اسم بوفق ز توهم
دعوت این اسم را بادر بیست
قاعده دعوت اسم است این
قاعده ذاکرش انکم شود
در طلب وی س صاحب توقف

ضابطه اش را نمایم عیان
پس دگر از کسر نویسم رصد
باعثش کلیت زبهر علوم
آنچه بجاهی بود شش دست رسا
از مدد حق بطریق یقین
الیت نشانی که بهر اسم حق

معرفت

فائده اش آورم اینجا که تا
تا بود ارباب طلب راشد
هر که بتحصیل عملش بسر نیست
حاصلش آید بیکی روز و بس
کسر وفقش چو بآن ختم شود
قاعده نام بود و نسق
پس بود این ذکر ز علم حروف

بسط یکی اسمی از اسماء الله تعالی نموده می شود و بسط دگر اسم علیم جهت انموذج اعمال بسط و کسر دیگر هر اسمی از اسماء الهی بر نوع توان کرد از قرار یک قاعده مقرره از قواعد بسط و کسر و این اشرف قواعد نیست در لیحال غریبه و بالله التوفیق و الواح این عمل شانزده میشود چنانچه نموده می آید

لوح اول

ع ع ع ع	ع ع ع ل	ع ع ع ی	ع ع ع م
ع ع ل ع	ع ع ل ل	ع ع ل ی	ع ع ل م
ع ع ی ع	ع ع ی ل	ع ع ی ی	ع ع ی م
ع ع م ع	ع ع م ل	ع ع م ی	ع ع م م

لوح دویم

ع ل ع ع	ع ل ع ل	ع ل ع ی	ع ل ع م
ع ل ل ع	ع ل ل ل	ع ل ل ی	ع ل ل م
ع ل ی ع	ع ل ی ل	ع ل ی ی	ع ل ی م
ع ل م ع	ع ل م ل	ع ل م ی	ع ل م م

لوح سیوم

ع ی ع ع	ع ی ع ل	ع ی ع ی	ع ی ع م
ع ی ل ع	ع ی ل ل	ع ی ل ی	ع ی ل م
ع ی ی ع	ع ی ی ل	ع ی ی ی	ع ی ی م
ع ی م ع	ع ی م ل	ع ی م ی	ع ی م م

لوح چہارم

ع م ع ع	ع م ع ل	ع م ع ی	ع م ع م
ع م ل ع	ع م ل ل	ع م ل ی	ع م ل م
ع م ی ع	ع م ی ل	ع م ی ی	ع م ی ع
ع م م ع	ع م م ل	ع م م ی	ع م م م

لوح پنجم

ل ع ع ع	ل ع ع ل	ل ع ع ی	ل ع ع م
ل ع ل ع	ل ع ل ل	ل ع ل ی	ل ع ل م
ل ع ی ع	ل ع ی ل	ل ع ی ی	ل ع م ی
ل ع م ع	ل ع م ل	ل ع م ی	ل ع م م

لوح ششم

ل ل ع ع	ل ل ع ل	ل ل ع ی	ل ل ع م
ل ل ل ع	ل ل ل ل	ل ل ل ی	ل ل ل م
ل ل ی ع	ل ل ی ل	ل ل ی ی	ل ل ی م
ل ل م ع	ل ل م ل	ل ل م ی	ل ل م م

لوح ہفتم

ل ی ع ع	ل ی ع ل	ل ی ع ی	ل ی ع م
ل ی ل ع	ل ی ل ل	ل ی ل ی	ل ی ل م
ل ی ی ع	ل ی ی ل	ل ی ی ی	ل ی ی م
ل ی م ع	ل ی م ل	ل ی م ی	ل ی م م

لوح ہشتم

ل م ع ع	ل م ع ل	ل م ع ی	ل م ع م
ل م ل ع	ل م ل ل	ل م لے	ل م ل م
ل م ع ی	ل م م ی	ل م یے	ل م ی م
ل م م ع	ل م م ل	ل م م ی	ل م م م

لوح نہم

ی ع ع ع	ی ع ع ل	ی ع ع ی	ی ع ع م
ی ع ل ع	ی ع ل ل	ی ع ل ی	ی ع ل م
ی ع ی ع	ی ع ی ل	ی ع ی ی	ی ع ی م
ی ع م ع	ی ع م ل	ی ع م ی	ی ع م م

لوح سیزدہم

م ع ع ع	م ع ع ل	م ع ع ی	م ع ع م
م ع ل ع	م ع ل ل	م ع ل ی	م ع ل م
م ع ی ع	م ع ی ل	م ع ی ی	م ل ی م
م ل م ع	م ل م ی	م ل م ی	م ل م م

لوح دہم

ی ل ع ع	ی ل ع ل	ی ل ع ی	ی ل ع م
ی ل ل ع	ی ل ل ل	ی ل ل ی	ی ل ل م
ی ل ی ع	ی ل ی ل	ی ل ی ی	ی ل ی م
ی ل م ع	ی ل م ل	ی ل م ی	ی ل م م

لوح چہاردہم

م ل ع ع	م ل ع ل	م ل ع ی	م ل ع م
م ل ل ع	م ل ل ل	م ل ل ی	م ل ل م
م ل ی ع	م ل ی ل	م ل ی ی	م ل ی م
م ل م ع	م ل م ل	م ل م ی	م ل م م

لوح یازدہم

ی ی ع ع	ی ی ع ل	ی ی ع ی	ی ی ع م
ی ی ل ع	ی ی ل ل	ی ی ل ی	ی ی ل م
ی ی ی ع	ی ی ی ل	ی ی ی ی	ی ی ی م
ی ی م ع	ی ی م ل	ی ی م ی	ی ی م م

لوح پانزدہم

م ی ع ع	م ی ع ل	م ی ع ی	م ی ع م
م ی ل ع	م ی ل ل	م ی ل ی	م ی ل م
م ی ی ع	م ی ی ل	م ی ی ی	م ی ی م
م م ی ع	م ی م ل	م ی م ی	م ی م م

لوح دوازدہم

ی م ع ع	ی م ع ل	ی م ع ی	ی م ع م
ی م ل ع	ی م ل ل	ی م ل ی	ی م ل م
ی م ی ع	ی م ی ل	ی م ی ی	ی م ی م
ی م م ع	ی م م ل	ی م م ی	ی م م م

لوح شانزدہم

م م ع ع	م م ع ل	م م ع ی	م م ع م
م م ل ع	م م ی ل	م م ل ی	م م ل م
م م ی ع	م م ی ل	م م ی ی	م م ی م
م م م ع	م م م ل	م م م ی	م م م م

لوح اول … علیم … لوح دوم …

والموضوع الواح تکسیر در تعیین اسم برین نسق است که در شش لوح تمام می‌باید

لوح اول

ع	ل	ی	م
ل	ی	م	ع
ی	م	ع	ل
م	ع	ل	ی

لوح چهارم

ع	ل	ی	م
ی	م	ع	ل
م	ع	ل	ی
ل	ی	م	ع

لوح دوم

ع	ل	ی	م
ل	ی	م	ع
م	ع	ل	ی
ی	م	ع	ل

لوح پنجم

ع	ل	ی	م
ی	م	ع	ل
ل	ی	م	ع
م	ع	ل	ی

لوح سوم

ع	ل	ی	م
م	ع	ل	ی
ل	ی	م	ع
ی	م	ع	ل

لوح ششم

ع	ل	ی	م
م	ع	ل	ی
ی	م	ع	ل
ل	ی	م	ع

بدان ارشدک الله تعالی که کلمات تکسیر این الواح در طول ترکیب می‌باید
و بر هر کلمه حروف ائیل اضافه نمایند و عزیمت سازند و ملائکه اعوان را
باسم علیم قسم دهند و بخور طیبه مناسب بکار دارند و مدعا که طلب حصول علم است
بخواهند ان شاء الله تعالی حاصل شود و بباید دانست که در تکسیر بسطه او در بسط لوح علیم ترتیب

تبیین

صنعت تکسیر نمایم بیان / ور پی اظهار گشایم زبان

خاصه آن پادشهانست این / وست بدست از شه دنیا و دین

شاه ولایت که ز بعد رسول / هست بدرگاه الهی قبول

انچه ازان پادشهان زمین / یافته اند اهل ریاست یقین

فی المثل از بحر چو یک شبنم است / بل چه شبنم که ازان هم کم است

وانچه ازین طایفه فرد و تنهاست / صورت حرفیت که مانده بجاست

تا که بصورتگری افتاده ایم / از ره معنی بری افتاده ایم

هرکه چو یار سری این دعوی است / راستیش دعوی بی معنی است

سنکه درین راه همه و الیم / کی بود آیا که بمعنی رسیم

راست بگویم چو چراغ دروغ / در شب و در روز ندارد فروغ

خاصیت راستی از کذب به / در نفس راست نباشد گره

محمل حرف اینکه علوم غریب / ز اهل دلان تا که آید نصیب

در بر اهل دل و اهل وقوف / گنج طلسمست عدد با حروف

ترفند عدد مظهر بود / چو جسد و روح مقرر بود

قالب بی روح جمادست و بس / روح بلا جسم چو بادست و بس

روح و جسد چون بهم آیند یار / راست شود تا که اعتبار

[illegible marginal text]

چون دلش آگه بود از طور اسم	ره بسی بی برد از نور اسم
چشم دلش چون که نظره وا کند	گنج بویرانه او جا کند
[illegible]	باشد از الطاف الهی غنی
گوش کن اکنون سخن از من ببر	از قبل قول بزرگان عصر

سبق

صاحب کتاب جواهر الاسرار در جوهر سیوم از کتاب مذکور چنین بیان میکند
از قول حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که در دعوت
اسمای الهی فرمود که گاهی که یک اسم از اسمای چهل گانه یا غیر آن باشد که
خواهند کنند حروف مکرر و غیر مکرر آن را منظور دارند و جمل و شدت و سکون
و نقاط آنرا بحساب عدد جمع کرده بنصفی که مذکور می شود بخوانند که غیر [illegible]
است حروف مکرر و غیر مکرر مجموع را به نیت نصاب باید خواند و حروف
غیر مکرر به نیت زکوة و جمل معین به نیت عشر حروف کلمه اول اسم سبحانک
لا اله الا انت یا رب کل شیء و وارثه و رازقه و راحمه اسمای چهل گانه
یا غیر آن به نیت دور و مد و حرکات و شدت و سکون مکتوبی به نیت
بذل و به نیت ختم مجموع هر حرف و سکون و حرکت و شدت و نقطه بعدد
هر یک از این هزار نوبت بخوانند یعنی مجموع به نیت دعوت بعدد هر حرف هزار نوبت

تضمین

[illegible marginal text]

هر حرفی صد نوبت اسم باید خواند به نیت فعل مجموع چهل اسم چهل یکنوبت به نیت دور مدور باید خواند و حرکات و سکون و تشدیدات در این اسم چهل است و چهل هزار و یکنوبت به نیت بذل باید خواند و نقطه در این اسم نوزده است نوزده هزار نوبت به نیت ختم باید خواند درین اسم یکصد و بیست حروف است از اصل و وصل پس بعدد هر حرفی یک هزار نوبت اسم را به نیت دعوت باید خواند و این یک نوع است از انواع دعوت اسماء و الله اعلم بالصواب

تذکره

ای که در این دائره یابی رهی | پای بدان تا بکجا می نهی
خام طمع ذاکر اسما مباش | تا نشوی بیخردی از تو فاش
زانکه ازین مرحله‌ها بی اذن علم | ره نتوان برد بتوفیق سلم
بی سبق و رخصت استاد و پیر | طی نتوان کرد طریق خطیر
گوش به تعلیم کن ای نازنین | تا نشوی خائن و روایت زین
ذکر چنان کن که ز پا تا بفرق | خائن شود در یم توحید غرق
بندگی حق نه پی عز کن | نی غرض از بنده شوی یک سخن
گفته من خالص الله بخوان | معنی آن را بدرستی بدان
تا ز دولت چشمه آب زلال | منتج آید بلسان مقال
طاعت خالص بود و نفس اثر | هست درین باب خبر معتبر

[illegible]

صاحب ارشاد ازین شد مستطاب / داد بان خام طمع این جواب

کاین سخن از قاعدها بهره مند / نیست تو حالتم از بهر پند

صد چو تو باید که ز من بشنود / از چو توی عقده من وا شود

مرد بیچاره رفته برآشفت نیز / از هنر خویش سخن گفت نیز

دل شده تا خستگی از بهر دو دید / در دل غمگین شده آهی کشید

گر در ترتیب قواعد سوال / تا چه جوابش رسد از پیر حال

پیر بغیر از ره دعوی نرفت / یک دو سه حرفی که بیان شد بگفت

سائل دل داده آزاده خوی / از گذر بحث نشد جنگ جوی

لیک همی خواست که این گنج راز / زان رهش افکند زبانها دراز

گشت بران ناصح آزاده فرض / تا کند این شرح بترتیب عرض

زانکه درین عرض شناسنده مرد / هست بهر گوشه نهان شاد و فرد

گر شناسد خزف از دُر کسی / مرد شناسنده نباشد بسی

بو که تمیز گهر او کنند / گر نبود در بخزف خو کنند

حکایت مشتمل بر تنبیه

آرزوی جان یکی خسته جان / بود مسخر شدن جنیان

چله نشین بود بسان برنمود / آگهیش نی ز زبان و ز سود

بود ولش خویش پی کشف عیان / گوید و مردم شنوند آن بیان

[illegible]

[illegible]

عالمیان نامراد و ناعاملان کامکار

اعلیٰ حضرت اسد اللہ الغالب علی ابن ابی طالب علیہم الصلوات والسلام

باخس نفس بد آهو بجنگ
کانست لیبی به نزعزای فرنگ

نفس دنی بنده خود کن بجهد
گو دل تو بسته چو طفلان بمهد

بنده اوئی تو در آئی بحکم
کرده تسخیر ترا صم و بکم

حق مطلب از حق و با صد تعب
کام هوا و هوس از وی طلب

آه ازین عجز و بیا زدل
مانده از آن در وطن آب و گل

هر چه از ناصح خود این شنید
پند پذیرفت و بجانش خرید

دست و دلش از غم رنج و مرض
شد زپی طاعت حق معترض

حسب حال

بنده که از استاد گرفتم سبق
این سبقم بود بیاری حق

در فن و عوات حروف و نقط
تا باسامی خدا بی غلط

داد ز هر نوع چو ارشاد من
برد تماسی دگر از یاد من

ساخت دلم ساده ز آداب کار
بی غرضم کرد درین کار و بار

گفت که طاعات ریائی مکن
بهر غرض ذکر خدائی مکن

درگذر از فکر هوا و هوس
نام خدا بهر خدا خوان و بس

فرض ادا کن ز سر بندگی
سر به یقین سای ز شرمندگی

صرف کن اوقات با وراد حق
تا ببری تو ز شریکان سبق

مقصد خود را بجز او مدار
کانچه به هستان و هدت گردگار

عامل نشود که خود را بمهلکه اندازد چنانچه فرموده خدا هست ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و شروط لازمهٔ آن اگرچه بسیار است لیکن آنچه ازان ناگزیرست و ضروری است مرقوم میشود زیرا که بعضی از لوازم مرقوم است بمشافهه استاد عالم عارف صاحب معانی

تذکره

لوازم ضروری ده چیز است اول اکل حلال دویم صوم بلا فصل سوم صدق مقال چهارم طهارت بدن و لباس پنجم تصفیه باطن از حسد و کینه و خبث و خلق بد ششم کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن هفتم محافظت لسان از فحش و غیبت هشتم ازوم خلوت نهم عزم نیت دهم بخور طیب است

تذکره

علوم محتاج الیه هفت چیز است اول یقین طالع از روی علم نجوم است دویم علم تکسیر حروف است سوم علم وفق اعداد است چهارم علم طبایع حروف است پنجم علم معرفت ساعات کواکب است ششم علم استخراج اسمای روحانی هفتم علم موازین حروف

تبصره

آنکه رخصت استاد عالم عامل فاضل عارف صاحب معنی صاحب واقعه که واقف باشد از معنی و صورت و کیفیت دعوت اسمای و غیر ذلک مرخص باشد از استاد خود باذن رخصت شاگرد و صاحب مشاهده باشد از حالاتی که در اثنای دعوت مینماید و شاگرد را ازان باخبر سازد و واز و باید حاصل شود و دیگر آنچه بمشافهه باید شنید از استاد

هر که بود صاحب گنج گهر ستی که بر ماه صفت بس زران و زر
مشک فروشنده که باشد بگل مشک تو غایست وز راه بغل
گرد محلات در آید ببانگ کاهی بده هم مشک بیار و بنگ
چون بخرد مشتری بی‌خبر لابد از آن مشک نیابد اثر
نافه چو با مرده بود بو زهر نیست در آن مردمی کان آورد هم
مشتری مشک چو در جستجوست رانهایش بسوی مشک بوست
پس کنم این شرح و صفت که حال راست نیاید بسخنهای طوال
بر سر مقصود روم زین بیان طرز قواعد نمایم عیان

سبق

بدان ایدک الله که چون خواهی عامل باشی جهت قواعد صوری و معنوی باید که اولاً یک اربعین قبل از شروع در ذکر دل از کینه و حسد و بغض و معاشرت فاسده پاک سازی و زبان را از کذب و غیبت و بهتان و فحش نگاهداری و طعام و لباس از کسب حلال بپوشی و جمیع اعضا را از ناگوار منع کنی و در ادای فرایض و سنتیه کاهل نباشی تا فی الجمله ترا با روحانیات طیبه مناسبت روحانی در پاکی و طهارت باشد بعد از این اربعین اسمی از اسماء الهی که جملش مطابق اسم تو باشد طلبی و یک اربعین تمام هر روز در یک وقت معین آن اسم محمد المعین بلا غرض بخوانی و ملاحظه کنی که درین ایام در عمال

[illegible]

وعبادت فکر بر خواندن ذکر قرار یابد و در چله ثانی خواندن ذکر از روی قاعده
استخاره شعر بر پنجاره باشد و رغبت ذاکر بخواندن ذکر می زاید و تیز اید سازد
اربعین ثالث اسم خط بر اسم اصل اضافه باید نمود و مجمل مجموع ذکر که عدد کفو است
لا الغرض باید خواند که درین اربعین نیز فی الجمله صورت حالی خواهد نمود نسبت با
ترک تا توقف آنرا در یابد بعد ازین اربعین از قرار [illegible] آنچه تقاضا کند عمل نماید

تتمه سبق

رغبت ذاکر چو بود بر تزاد / چله دیگر کند آنرا امراد
عدد خط از اسم خودش آنچه هست / در جملش اسم حق از وی بدست
ضم کند این اسم با اسم نخست / بر جمل هر دو بخواند درست
اصل که با خط به بندد عدد / کفو بود در فن و اسم صمد
اصل عدد از چه بود طوی / عدد خط اربعین است وی
فی المثل از اسم تو باشد طبیب / خط همین اسم تو باشد سلیب
باز کند قاعده گنج اسم / تا چه کشاید ز رموز طلسم
تا کندش ترک بخواند دگر / زانکه دلش تنگ بود از فکر
حاصل این قاعده باشد ز جان / تا بودش قوت دل ناتوان
یا کند آهنگ ره پیشتر / ذکر نفس خواهد از او بیشتر
در پی تکسیر کند سعی و فکر / پس عدد ذکر فواید بذکر

[illegible]

اول

اول است ایشان را و قاعده بود او که نوشته قدرت بعضی آید و بود اگر
حوصله ریاست داشته باشد رخصت عالی عامل به صاحب به تجربه شرع
در قواعد و عرب کند و آن را باید دانست که قواعد و عرب بسیار است از آنجمله
هر آنچه حوصله مبتدیان باشد تربیت نموده خواهد شد والتوفیق من العلیم

تحریر

اسی که درین حلقه طفل بری | پند شنو تا ... سخن
طفل چو شاگرد معلم شود | چون که بدرس اول مشغول شود
بسمله باشد که معلم نخست | در بر آن طفل بخواند درست
بهر تیمن کشد آغاز از آن | طفل بفهمد رقم و راز آن
بچه نفهماندش آن خوش نقش | نقطه بود اول درسی ز بس
شکل نقطه را چو کند طفل فهم | تا به آسان بشناسد بهم
بعد نقط هیأت اعراب خوش | درس معلم و هر شش [illegible] غلط
هیأت اعراب چو فهمد دگر | درس الف با و هر شش و در دور
صورت ابجد باید شناسد بنام | حرف معرب بشناسد تمام
ابجد و هوز بود و شش بعد ازین | درس ز استاد سعادت قرین
سین هم از ین جمع و هم ساز درس | نقطه کند ساز و آغاز درس

توضیح

چونان که ازینها گذر آید و دعا
دعوت اسما شش بود مدعا

پر خطر است این ره و سم از جهان
سهل بود آن دعوت روحانیات

بیشهٔ شیر است منه پا دگر
بیش هر دو دم هر گام هست شیر

کار عظیم است درین پا منه
وز نسبی زود ببالا منه

راه مرو آهسته قدم بر قدم
تا نشود جانت هلاک از الم

مرتبه چهر شعبه افزاید کار
تا نشوی در سیم ازین کار دار

خاتم تسبیح [illegible] بالا کن
پاسی بوسط آر رتبه‌ها کن

منزل اول که سر راه تست
جای کن آنجا که قدم گاه تست

جای تحقیق کی بازی غلام
حالت آنرا چو بیابی تمام

سبز دار میل ببالا کنی
ور تو همین مرتبه اش جا کنی

باز ازین منزلت او مدعاست
منزل ثالث بره آندم که جاست

من لطایف سبق و امر فرض
دعوت این جمله در آرم بفرض

قاعده

دعوت ثلاثه که عبارت از دعوت [illegible] و اعراب مفردات است بیان آن اول دعوت نقطه بر هوشمندان پوشیده نیست که جمیع نقاط حروف بیست هشتگانه و بیست و ده اند سه نقطی دو که ث و ش باشد از آن شش و دو نقطی سه اند ت ق ی از آن شش باشد و یک نقطی ده ب ج خ ذ ز ض ظ غ

که همه یکصد و هفتاد و یک بالا نموده شد و این اکبر است یکصد و هفتاد و دو کرور
پنجم عدد و کبیر یا اکبر که سیصد و سی و پنج می شود این اکبر کبار است که سیصد و سی
و پنج روز ذکر دعوات برین ترتیب صغیر که دوازده روز است یا اید بعدد
قدس و دیگر وسیط که بیست و دو روز است یا اید یا حبیب و کبیر که یکصد و
شصت و چهار روز است یا اید یا حبیب یا مجیب یا ملیک یا وهاب بعدد
قدس و اکبر یکصد و هفتاد و یک روز است یا اید یا حبیب یا مجیب یا ملیک
یا وهاب یا سامع بعدد سامع و اکبر کبار که سیصد و سی و پنج روز است
یا اید یا حبیب یا مجیب یا ملیک یا وهاب یا سامع یا ق یا نون یا طه بعدد
سامع بخوانند و این قاعده را دعوت مرتب گویند و سهل است از فوائد قواعد در دعوت

تتمیم

از طرق قاعده هر فریق
یکروش از دعوت نقطه بیان
آنچه در این باب بیان ساختیم
طالب از این عهده چو آید برون
چون روش رغبت از این بیشتر
گفته ام این را که درین چند قسم
صحتش با کی قلب و جان

باز نمودم سبق یک طریق
عرض نمودم بر ارباب دان
یک گهر از گنج عیان ساختیم
باز گشایم سر گنج فنون
دعوت ارباب نمایم دگر
شرط غرض نیست بند کار را
باعث آن نیست بهر چا ثران

[illegible]

دور اکبر پنجاه دو دور و دور اکبر کبار اکبر یکصد و پنجاه روز و خواندن اسمای این
نمط است اول عدد جمله حروف سبعه ملفوظی دال ها جیم واو حا کاف
واو یا یاء وصد و سی شد لفظ اسمای الله موافق عدد این الا یک یا و شود و
دویم بعدد کلمه اعراب پنج حرف عدد جمل این حروف دو صد و هفتاد و چهار
از اسماء الله موافق این عدد ش لا الجبار الا الیه است سیوم جمع عددین که
اول و دوم و سیوم باشد یکهزار و هشت میشود از اسمای الله دو اسم یکی
نعم القریب و یکی منتهی پنجم بعدد مجموع اول و دوم و سیوم و چهارم که دو هزار
و شانزده باشد از اسمای الله موافق اسمای این عدد

تبیین

دعوت یک قاعده ز اعراب حرف — باز نمودم بر موز شگرف
داشت این دعوت بر قاعده — قطع نظر باید شش از فائده
صبر کشد هشتم که روحانیات — رخ بنمایند بوی از جهات
عادت آید شد شان چون شود — حالت خواننده دگرگون شود
چهره شش افروخته گردد چنان — از وجهاتش به نماید جهان
هر که کند در رخ او دیده باز — یا بد از آن حالت سوز و گداز
بر رخ او جانشش روی او شود — آینه جانشش صفا شود
هر چه شود دیده نگوید از آن — تا نرسد ز آتش تعمیر و زیان

[illegible]

اسم باتفاق قرار یافته است از اسمای الهی در هر شبانروزی که قمر در منزلی
باشد اسم مذکور ذکر باید کرد که حرف اول آن اسم آن حرف باشد که آن منزل
متعلق است بنحو الذی مر در همه دعوت باید کرد و اسم مذکور در لوحی موافق باید نوشت
و بعدد معین باید خواند چنانچه فرضا منزل شرطین که الف با و متعلق است قمر
که اول آن حروف اول باشد بعضی اسم الله درین دعوت خوانده اند و بارآ
بدیع در منزل بطین وقس علی هذا الی آخر المنازل که آن منزل رشا است اسم
غفور است الف الله در دعوت این اسم در صغیر دو صد و پنجاه و سه است و در
وسیط سیصد و بیست و پنج و در کبیر ششصد و پنجاه و در اکبر یکهزار و یک و در اکبر الکبیر
دو هزار و بیست و سی و پنج و در هر اسم که عمل باید نمود بر این قیاس حساب باید کرد
و این یک قاعده است از جمله قواعد دعوت حروف مفرده والله اعلم بالصواب

مثنوی

یک روش از قاعده این کنوز / باز نمودم بصریح این رموز
قطره‌ای از بهر نمودم بیان / گوهری از عقده گشودم عیان
حوصله زین بیش ندیدم که یار / در صدد آن نگرفتم عیار
جز بعمل هست بشرط غرض / بیشک از آن منزاحش شدم بغیر غرض
بغیر ضمیری که بیان کرده ام / لازم و شرط است عیان کرده ام
صاحب تحقیق اند چو درین فصول / هم ز غرضهاش نباشد حصول

ه	ل	ل	ا
ل	ا	ه	لي
ا	لي	لل	ه
ال	ه	ا	ل

که اکبر باشد و عدد خامس که اکبر باشد اکبر کبائر است جمیع این چهار مرتبه باشد که دو هزار و دو صد و سی و پنج می شود و در هر اسم این قاعده مرعی باید داشت و ببین هر عملی باید نمود و باید خواند و تکسیر باید نمود

تقریر

ای که بر دعا نیستی آشنا | از اثر بی‌خبری در دعا
و شرایط اسما چو گشتی خبردار | پاکی و تقوی و ورع کن شعار
رخصت و دعوت ز معلم بگیر | در قدمش باش و ز پیشش بمیر
رخصت از آن گیر که در هر طریقت | صاحب دعوت بود و معرفت
حفظ لسان کن ز بدی و دروغ | تا بدهد ذکر لسانت فروغ
گر نکنی حفظ زبان لاجرم | رجعت اسما بتو آرد الم
خلوت دل صاف کن بی ملال | چله نشینی بکن اندر [illegible]
خوردن و خورش کم کن و کم کن سخن | بل سخن از بهر ضرورت بکن
قصد مکن اندیشه مکن [illegible] | پای بسر دو در ره شغل خطیر
[illegible] همچو سر آراسته تمام | با عدد ذکر و صیام و قیام
خلعت خود را بنگر [illegible] | تا بچه عنوان [illegible]
در عدد و حال [illegible] | شیخ ترقی و تنزل نگر
گر شرف هست ز حسن جمال | [illegible] افزون شود از جاه و مال

[illegible]

وعمل نماید و این مختصر غرض زبده انموذج است در آن شروع نمیرود زیرا که این مختصر گنجایش شرح و بسط آن ندارد و یقین است که عامل صاحب وقوف از روی معرفت نجوم و حالات طوالع و دریافت اعمال شروع میتواند نمود که جزوی و کلی آن از فایده خالی نباشد

تنبیه

ای که ترا میل باین مقصد است	لازمه مقصد تو تجدید است
هر چه ازین پیش بتوفیق محال	گفته ام لازمه بر حسب حال
حال ز تکسیر درین مختصر	مبحث آن را بنمایم دگر
خاصیت جامع را بیش ازین	یکدو صفت ساخته ام مستبین
مجملی از جامعهٔ جعفری	باز نمایم بنگر اختری
حرف که معنیش نگنجد بظرف	صورت آنست تکاسیر حرف
جامع اگر ساز شود کان چیست	خانه گر ساز شود کان کیست
مختصری زین دو در آرم بگفت	زانکه تمامش نتوان گفت بهفت
بنده گدا این را بکف آورده ام	خون دل خویشتن بسی خورده ام
سوخته جانم همه شب تا سحر	دور ز بس بوده ام از خواب و خور
تا شده بر من خبر این عیان	زان خبرم در صدد این بیان
از سخنم عارف فرخنده فال	میشنود لیک درست حال
گوش دل لیک باز کشایم کلام	در دل صاف تو بسازد مقام

[illegible]

سے بر و از پیش بہ نہج نظام	کار بتوفیق حق و اہتمام

بحث تکسیر

مبحث تکسیر کنم آشکار	تا ببرد راه بآن سر و کار
قاعده ابجدی آرم بذکر	زانکه جز این نیست کسان را بفکر
نسخه بجز ابجدی ازین علوم	شهره نگشته بر اہل رقوم
هر کسے آگه بود از حال این	زانکه رموزات نہانست درین
آنچه سوی ابجدیش محکمی است	ابتثی و ابقعی واسطه است
ابجد و این هر سه به نہج صواب	ذکر نموده به بیان عجاب
آنچه بود سہل چہار ابجد است	کان همه کس را ز رقم مرصد است
لیک درین سہل معما بسی است	واقف ازین رمز و معما کسی است
هست بسی کس که بنوک قلم	حرف معما بنماید رقم
صورت خطیش تواند نمود	واقف ازین راز تواند بود
صورت ارقام ز ابجد نیز	مثل همین است ز روی تمیز
راقم آن هست بسی در جہان	لیک ز انظار فضولان نہان
بنده هم ازین رقم آنچه بگفت	تا همه گوشے تواند شنفت

سبق

اسم دو حرفے ز ده ابجد تمام	میکنم ارقام درین صفحه تمام

[illegible]

اسم احد چونکه درین صفحه هست	نیک نظر کن که در آری بدست
هشتم سطر نیست ببین و بپای	خانه چارم که گرفته است جای
اسم نبی صفحه ثالث عشر	سطر دوم خانه عاشر نگر
اسم وصلی نیز نمایم عیان	تا بگشاید همه را چشم جان
صفحه سادس عشر اسم علی	چهره گشاید بنماید جلی
صفحه سادس چو نگاری ببین	سطر ده و دوم بین خانه بین
سطر ده و دو نگر و برشمر	تا ده همین خانه که دارد مقر
داد مرا روح این چند نام	رشته تعلیم بدست تمام
مرتضی هر صفحه ازین در رقم	هست ازینجا که وشش ابجد علم
لیک بهر خانه ز صفحات این	تا احد حرفیست در اول ببین
صفحه ثانیش ز روی قرار	هست الف هشتصد و هشتاد و چار
صفحه ثانیست بجای الف	تا که بهر خانه بود متفاوت
نیس که همین حرف نیاید قرار	صفحه زینجا و شش ابجد عیان
لیک بهر صفحه حروف صد و	در همه خانه است یکی تا به صد و
ابجد این حرف بود در شمار	کلیه اش نهصد و هشتاد و چار

تتمه

ایکه تکسیر دولت رهبر است	جامع و جامعیت آن بهتر است

[illegible]

هم سه الف جیم ثالثش دهند — پس سه الف دال بچارم نهند

راست برین نهج ز روی شمار — تا سه الف غین رود بر قرار

زین روش قاعده اندر ثبوت — سطر نخستین بود اینش ثبوت

نایب سطر دومش منتصف — هست بشکل دو الف بی الف

در دومین سطر نظر کن بجا — هست رقوم دو الف با دو با

پس بهمین سطر بود مستقیم — بست سیم را دو الف بی و جیم

سلسله را نظر درین جهد و بین — پیش رود تا دو الف بی و غین

سطر سیوم را در الف جیم الف — هست در اول وطنش منکشف

ور بجوی هست ازین سطر باز — از دو الف جیم و بی آید طراز

بست سیوم را رقم مستقیم — راست شود از دو الف تا دو جیم

عاقبت آن دو الف جیم غین — خاتمه هست بصد زیب و زین

صفحه اولی چو سطور شش تمام — ساخته گردد بنظام زمام

اول صفحه که چو شش نسخ است — در رقم و قاعده آید درست

اول سطرش که نخستین بناست — از الف بی دو الف هست راست

خانه ثانی ز همین سطر باز — صورت آب اید و شش در طراز

پس بهمین رابطه صفحه و سطور — پیش رود بی غلط و بی قصور

چون بشود رسته ز جزو نخست — صفحه ثانی عشر او درست

در عدد حرف نخستین آن / ضرب کن حاصل ضربش بدان

پس ز حصول ابجد بود در شمار / طرح ده ده کن ازان برقرار

بر عدد باقی ازان کن حساب / از جمل و طالع صفحه بیابت

طالع این صفحه به نهج عمل / دلو بود صاحب طالع زحل

اینست تعیین ز تعینات خاص / تا بدید شکل کتابت خواص

تبیین

فرضا خانه اول از صفحه جفر جامع که اسم افضل ازان صفحه در رقم ظاهر شود حروف اسم اینست ا ف ض ل جمل این چهار حرف هشتاد و سه شود و در جمل حرف اول که الف است چون ضرب کنند حاصل الضرب همان عدد مذکور است زیرا که عدد را که در یک ضرب کنند همان عدد حاصل است چون هشتاد و و از ین عدد را طرح دوازده دوازده کرده شد یازده باقیست از جمل شمار کردیم سید برج دلو که برج یازدهم است صاحبش زحلست

تتمه بیان

اسم جمیل است مفید جمال / اسم جلیل است مزید جلال

صانع اگر ذکر کنی روز و شب / یابی علم زهر بی طلب

عزت و دولت ز معز و مذل / بهر خود و خصم بخوان متصل

لیک نیابی شود مراتب بدان / انچه بگفتم بمراتب بخوان

مرتبه ذکر ورا اسم جمیل / یاد کنم تا که بیابی سبیل

[illegible]

موجب اعداد به پنج صد — غیر یکی نیست میان در عدد
نام عدد کس ننهد بر یکی — نیست درین قول صحیح شکی
یک چو در اظهار مکرر شود — سبب اعداد مقرر شود
ذکر دو چون بگذرد بر زبان — اسم عدد گردد از اینجا عیان
اسم عدد چون ز دو پیدا شود — مفتتح اعداد هویدا شود
نام دو آید ز دو یک در حساب — از سه یک آید سه به نهج صواب
رسم عددها بهمین انتظام — از نسب یک به پذیرد نظام
تا نشود جزو عددها یکی — نام و نشان نبود بیشکی
کثرت اعداد هزاران هزار — جمله ز تکرار یک آید بکار
هر عددی نسبت خاصیش هست — نام و نشانی و خواصیش هست
از سر ترتیب چو دیده کنی — هر عددی را که فردی کنی
لازم و لابد ز یک آید مزید — نسبت خاصی شود از وی پدید
باز ز هر عقده اگر در میان — جلوه یک را بنمائی عیان
رو بتغییر نهد آن عقده یا — نسبت هر عقده نماند بجا
بین که چو یک رو ننهد در جهد — ظاهر و پنهان چه نتیجه دهد
هست همین یک ز ره اعتبار — نصف دو ثلث سه و ربع چهار
گر بحقیقت بگشائی نظر — زین همه جز یک نبود جلوه گر

[illegible]

احاد

احاد باشد در صغیر یک هفته و اگر جمل حرف اول دو باشد ده روز الی
تسع اسامیع برین نهج عمل باید نمود و اگر ثانی با الفی باشد سال و دیگر
آنکه قرار اربعین باشد در صغیر کی در وسط و در کبیر صد و این یک قاعده
اصح است از جمیع قواعد دعوت اسمای الٰهی والله اعلم بالحقایق

تبصره

گرچه بیان کردم ازین بیشتر — خواه کسی بسم اسم ازین بیشتر
لیک درا ینجا غرضم گفتنیست — تا که نی فکر کند فهم که دلیلست
مبحث این علم شریف و کرام — هر که اراده کند از خاص عام
بایدش اول روش آموختن — شمع طریقیا روشنی افروختن
قول امام سخن معتبر — کز همه اعلاست بصدق خبر
کار نمودن که بر نهج صواب — آید از آن کار نتیجه ثواب

قاعده

از جمله لوازم دعوات اسما ءست چه در دعوت صغیر و چه در دعوت
وسط و کبیر و این چند فقره معین است برین تفصیل نصاب زکوة عشر
قفل دور بذل ختم تکرار توهم و دعوت این اسم بی این
ترتیب راست نیاید و بی این ترتیب کامل الفائده نیست و هر اسم که دعوت
کند اول ابجد و نصاب دوازده هزار نوبت باید خواند که جمل عدد در جا نیست

[illegible]

مضاعف آنها کرده هزار و دو ور بدو باشد و هفت هزار برای
بدل و هزار و دویست برای هشتم باشد

بیان واقعی

قاعده و حروف اسما بسیست | جمله نه در رساله هر کسیست
شرح و شروط همه در گفت نیست | ور بتوان گفتن و آن مفت نیست
صاف دلی باید و رای صحیح | تا بتوان کرد صفت را صریح
باب صغار بهمه کس از نیست | هر شکلی حامله راز نیست
بایدش این شرح وجود سلیم | بر طرق صدق و صفا مستقیم
تا بتوان حرف از این بیش گفت | گوش دلی آن نیز تواند شنفت
گرچه نه بر نهج تصور ست حرف | لیک باندازه فرست حرف
حاصل از این بیش نگویم رموز | باز روم بر سر شرح کنوز

زبده مختصری در خاتمه شمسی

خاتمه را هست سه باب تمام | ضابطه هفت است هم از روی نام
باب کبیرست نخستین مجمل | باز صغیرست و دگر متصل
باب کبیرست الف با و تا | تا بجد لام الف و حرف یا
باب معین از الف با و جیم | تا فرست ختم شود مستقیم
باب سیم نیست در و منفصل | زان جهتش نام شده متصل

[illegible]

تا عدد بست از زمام الزمام
بر عدد بست و نه آید تمام

سطر ثلثین اگر آید عیان
سطر نخستین بود آن بی گمان

صفحه اول بعد این از رقم
بست و نه سطر او نویسد قلم

صفحه ثانی که نهند شش بنا
از دو همین سطر کند ابتدا

بست و نه حرف دگر بی قصور
در رقم آید بر اهل شعور

خارجه در این رقم آید الف
پس بنهایت بشود مختلف

سطر بر این نهج چو آید تمام
صفحه ثانی بود ام الزمام

بست و نه سطر به نهج نخست
باز ازین سطر بیاید درست

صفحه ثالث که بناء نهند
صدر آخرش بقلم سید نهند

خارجه در سطر سوم حرف بات
کآخر سطرش ز حروفات حات

خارجه در جمله باب کبیر
شد الف و یا همه جا بی نظیر

پس بهمین نهج زمام الزمام
تا بعدد بست رساند تمام

صورت کسرش که مقرر شود
تا عجز و صدر موخر شود

قسمت هر برج ازین بی قصور
راست بلا شبهه بود ده سطور

هر سه برج ره بطریق رصد
سطری ازین عشر بیوت رسد

باز به تکسیر توسط زدو
تا که همه سطر یکی نه شود

بی غلط حرف و نقطها تمام
راست شود الف و ثمانین زمام

حرف شناسنده چو دریاب آن ‌ ‌ ‌ ‌ در شب و در روز نهان و عیان

چون شود این رمز ساخت پدید ‌ ‌ ‌ ‌ از پی هر قفل بباید کلید

گرچه بود مختصری دم زدن ‌ ‌ ‌ ‌ حیف بود یکدم ازین هم زدن

گر نفسی را که شنیدی صفت ‌ ‌ ‌ ‌ از سر دل داده بدین معرفت

وقت غنیمت شمر ای نیکنام ‌ ‌ ‌ ‌ صرف مکن در کلمات حرام

یاد بگیر از من مسکین سبق ‌ ‌ ‌ ‌ باز مکن لب بجز از یاد حق

دم مزن و لب مگشا غیر ذکر ‌ ‌ ‌ ‌ پاس نفس دار بذکر و بفکر

ذکر نفس بیهده ضائع مکن ‌ ‌ ‌ ‌ قصه مخوان ذکر وقائع مکن

تا بود این ذکر اسامی فلاح ‌ ‌ ‌ ‌ واقف دم باش بشام و صباح

گر نکنی ذکر خدا بر زبان ‌ ‌ ‌ ‌ ذکر نفس را مرسان بر زبان

هر که بود واقف اسمای نام ‌ ‌ ‌ ‌ ذاکر هو باشد و بس لا کلام

خود بده انصاف که چون باشد این ‌ ‌ ‌ ‌ کی بود این شیوه اهل یقین

عمر عزیزی که ندارد مثال ‌ ‌ ‌ ‌ صرف کنندش همه در قیل و قال

ظلم بنفس است این ز تو ‌ ‌ ‌ ‌ کش بود این شیوه آئین ز تو

نیست ترا فکر خدا دسترس ‌ ‌ ‌ ‌ ظالم نفسی نفسی هر نفس

در صفت نفس بگویم سخن ‌ ‌ ‌ ‌ مختصر از قاعده فکر و فن

نفس بدانی که همیشه تن است ‌ ‌ ‌ ‌ در تن هر کس نفسی روشن است

معنی این دم زدن ماست اهو — آبگینه هوست بمار و برد

لیک دم از با هوس می رود — بر هوس این نقد نفس می رود

هر که بداند صفت دم زدن — باید ازین حرف بارکم زدن

زانکه بنادان حرجی هست تام — بر دل دانا حرجی آید تمام

هر که ندانسته دمی می زند — با سخن از بیش و کمی می زند

بیخبر است از اثر این حشر — هیچ ندارد خبر از خیر و شر

شاهد اگر راه برین سر برد — عمر خود از غصه بآخر برد

کین همه اوقات بحرف و صوت — بیهوده از بی العبث گشته فوت

آنکه بداند اثر دم زدن — وز سر تحقیق بگوید سخن

چون بود انجام نفس دادنش — در لحد تنگ فرا افتادنش

خوش دل آرند که ناکام شکام — واقف دم باشد و ذکر مدام

گاه سخن گر زند آهنگ را — از دل مردم ببرد زنگ را

ورنه چنین باشدش آن به که زود — برگذرد من صمت آرد فعود

ماحصل آنست که بر حرف حق — سر نزند از دم اهل نطق

تا نشود ذکر نفس هیچ و پوچ — از سخن نفس خبیث و بجوچ

توضیح

دائره هست محیط و عیان — محور او خط وسط در میان

[illegible]

حال دل او را نه بقانون بود	جان و را حال دگرگون بود
سالک آگاه شیا هیچ برنا چه پیر	ره نبرد در کوی در که خطیر
نور شریعت بطریق وصول	گر نبود همره عقل فضول
گم کند اول قدمش راه را	ره نبرد جز بدر آن گاه را
تا سر مقصود رو هر بی‌نشان	قول محقق کنم اینجا بیان

معرفت

قول المحققین است که مجموع اسمای الهی که در او است منحصر است در سه قسم قسمی در صفات ثبوتی و قسمی در صفات سلبی یعنی صفات ایجابی متعلق است بصفات ثبوتی اسمای نامتناهیه است که در قبیل این ذکر آن رفته [illegible] ازان متعلق است معانی این اسما بذات قدیم قدیر قائم است اگرچه نزد ارباب تحقق اسما علی الحقیقت آن معانی مبالغه است و تحقق معانی اسمای

تبیین

هست والله فقط اسم ذات	باقی اسما است اسامی صفات
هست صفات [illegible] اسم قسم	حقه هر قسم ازان چند اسم
آنچه بترتیب بود هشت نام	کان بتفاصیل بیان گشته تام
قسمت سلبی و اضافیش نیز	هست بسی اسم معرف و تمیز
صورت اسما همه توصیفی است	پرتو اندازه تعریفی است

تذکره

[illegible]

عارف پاکیزه نظر ستر آن	از اثر فعل بباید عیان
پرتو محیط چو بود فیض نور	جان خلائق به تن آرد ظهور
قدرت و قوت ز قوی و قدیر	جلوه گر[illegible] و رتن برنا و پیر
گر بود پرتو جو او ضو	بود کسی که بنماید بتو
پرتو معطی چو بر آرد علم	صاحب عطا بر آرد قلم
تا که ز مانع نبود با خبر	باز کسی که شود آگه ز شر
معرفت باقی اسمای حق	زین دو سه معلوم شود در سبق
این همه انوار که آفاق راست	پرتو اسمای صفات خداست

معرفت

قول عرفان که آدمی گاهی سر عرش بداند بمناسبت آن در سما
درک نماید معنی الرحمن علی العرش استوی چیست و هنگامی از نشاط
ملکی بشناسد و قدس و طهارت ایشان دریابد و از ایشان چه
مناسبت ست و معنی نحن نسبح بحمدک و نقدس لک را درک تواند کرد

بداند که او را با اسم عزیز چه سر است و ز عز فبعزتک لاغوینهم
اجمعین بر او معلوم میشود و خواه خود را به تفصیل بشناسد مناسبت
مرطوطی از خود باهمی فهم تواند کرد و حقیقی بگذارد سر یحبهم و یحبونه
با او بجلوه در آید و بداند که معنی الغفور والودود و نسبت به او

صورت اشیا نماید عیان	دیده فرو مانده از ادراک آن
نور بود لازمه ادراک را	ورنه چه ادراک بود خاک را
نور حق از یار نگردد بجان	دیده دل وا نشود در عیان

قال الله سبحانه تعالی نور علی نور یهدی الله

تبیین

در خم این دائره کان مهدیاست	کار به توفیق حق و جهدهاست
جهد ز توفیق شود سودمند	ور نشود جاهد از آن مستمند
خیر عیانی اگرت مدعاست	دست بر آور که محل دعاست

مناجات

یارب از الطاف غنی کن مرا	دور ز نادانی و منی کن مرا
جهد مرا مرکب توفیق ده	بر سر من کسوت توفیق نه
خلعت توفیق بکن در برم	تا ره مقصود بپایان برم
وا بهم از خیل کسان در رهت	رو به هم لیک سوی درگهت
مانده ام آزاده ز هستی خویش	سوی خودم خوان که درآیم بپیش
مانده ام از هستی خود در گرو	حکم تا باز دهد من ده ز تو
تا ز نوا آغاز نهم حرف را	تو کنم آوازه این طرف را
بسم الله الرحمن الرحیم	هست اغل گردن دیو رجیم

[illegible]

خاصیت اعظم اسماست این	بست همه شرح معماست این

مطابقات و سمیات

ایکه برموز دلت سامر است | گوش کن این فصل که پس مضمر است

برحسب اسم طلب کن عدد | واو صفحه بیاراسته نور احد

یا نه که از عدد عددی و واو کی | واطلب کاف و هی می آور برو

خواهی اگر کشف شود بر تو راز | در رقمش کاف وی ای می آور بساز

گر بودت هوش طلب کن عیان | اسم محمد شه کون و مکان

یا نه که صد بند ازان بیت یکی | تا بفکر یک الف آرے یکی

بسم الله الرحمن الرحیم | هست کلید در گنج حکیم

باطن سنطبق شصت و چهار | جمع کن و گوش به محمود آر

اینکه شده حاصل علمت یقین | از سه نقطه خط الف را ببین

گر به تو اسمی بطریق رصد | یک الف و بی دو و بند ز در عدد

جیم سه و باز یکی دال چهار | دال ببست آر ز ردی قرار

چون تو شناسی برموز حساب | دو حرف و فش که همین در کتاب

معرفت اسم ازین چار حرف | در نظرت چهره کشاید شگرف

مورخ ازین پس بنگر تا ازان | بست چهار دگر آری عیان

جهد بکن پس بهمین اعتبار | بیش برونیک بدان سر کار

[illegible]

باطن استطباق ان الی حروف جمل ۹۱

کامل دوران بکمال حسب — یافت توان کرد ز وجه طلب

هست درین رابطه سرّ کلام — گر تو یکی تا یک آن شو بکام

این همه از وصف یکی شد بیان — گوهر یکان ملکی شد عیان

باز دو حرف از دو کرت مدعاست — باز نمایم که طریقش بجاست

یک چو دو حرفست و سه وار و عدد — در جمل از حد صغیر صد

یا نه دو حرفست دو در دو چهار — صد عدد چار بود بر قرار

اوّلش احاد ز رهی از قوف — پس عشرات است و آنست الف

هست ده ده کاف صد و یک بود — این صد شش یک شکل و بیشک بود

از صد و یک حذف نمایم یکی — باز طلب از همه عالم یکی

دو ده و دو نه نگر و نه مگوی — چو دو نیابی سخن از ده مگوی

یا نه ز ده نه طلب و حرف میم — پس نود و پنج ببین مستقیم

ده نه اگر هر دو بهم در شنی — هر نه که صلحت برابر شنی

از دو ملفوظ ببین حا و میم — یک بنحر بدرش نه و بنگر حکیم

هست درین یک عدد سرّ کن — سه بنگر تا که نماید سخن

یا نه که عین ست ز سی در ظهور — حرف قل از عین ببین بی قصور

در حد احاد کرت مدعاست — قاف یکی و لام سه چار ست ار

چار چو از چار بگیری بکار — عده منعم و بدستم اختیار

[illegible]

هست از پنج شش طلب آنگه کار — آن طلب کن ز قوانین چهار
چار همین نام عدد هم هست — چار چهل سازگرت فهم هست
فهم ترا هست اگر اندکی — باز جدا ساز ازین شش یکی
پانصد از سته بسر گیر تاش — پانصد دگر بخش ازین خواه باج
تا نهایت برخست از جیم — جلوه درین دایره مستقیم
پانصد بود و رسد تا به بیست — پنج درین عده چو در کرانشست
نوزده [illegible] بیست از روی [illegible] — چارده هست از جهات عدد
پانصد و ده [illegible] نام — نوزده هست این [illegible] تمام
نوزده از [illegible] زین حساب — مجمل با [illegible] صواب
پانصد و ده نوزده آور بکار — تا [illegible] آسمان [illegible]
پانصد با سقاط اضافت گرامی — تا [illegible] آید بجای
پنج بود [illegible] — مجمل [illegible]
این عدد خاص [illegible] — راست [illegible]
خاصیت این پنج بود [illegible] — مجمل آدم [illegible]
[illegible] همه در این [illegible] — هست [illegible]
پنج و نه از گنج نشان [illegible] — راه با اسرار نهان [illegible]
[illegible] — دال به مجموعه اسم [illegible]

[illegible]

حروفش سراسر وصف نتایج این موافق شمار نام جمیع الاعداد

تبیین

تعداد آن هفت و حروفش بهمان	باز و هر حرفش آمد عیان
این دو بود چار دو واو بست و شش	راست با یکن قاعده در الف شش
الف الف گیر که باشد یکی	در نگر این بست و میاور شکی
هفت حروفش که بود در عدد	هفصد و هشتاد و نه و در رصد
دور فرا شد ز چار هم مگر	چار مثلث که بود مشتهر
گرچه بدین نوع نمودم بیان	جلوه بنوعی دگر آید عیان
جلوه الله ندارد تغیر	انست همین جلوه بست التغیر پذیر
این ز جاجای به یک رنگ نیست	عکس بجا یک به یک آهنگ نیست
پرتو خورشید به یک حالست	لیک ز جاجات نه یک آلتست
چون نتو دران جلوه به بینی تمام	عکس همه الوان نماید مدام
تا نبرے ظن که تغیرات لون	از اثر شیشه نماید ز لون
چون شدم از لمعهٔ انوار دور	لحظه از حال شدم فی شعور
باز نباشی سخن از تو نسیم	زینت و زیب سخن اظهر انیم
شرح تقاسیم حروف و نقود	باز نمایم بطریق رصد

تبصره

حروف صامت

حروف ناطقه

حضرت راوی در حروف نواطق غالبا عدد حروف منطق داشته اند
در نه بیت در هشت که مجموع سیصد و پانزده باشد والله اعلم

تبیین

ایکه ذات مایل ذکر خدا است | تا بشود آنچه ترا مدعا است
زین دو نسق آنچه بکار آیدت | خاطر از آنها بقرار آیدت
هر یک ازین را که کنی اختیار | طالع و فلس بده اول قرار
پس بهمان وقت مناسب که هست | بهر رقم چون قلم آری بدست
اسم صوامت ز حروفات آن | ساز کن و جمل کامل بخوان
اسم نواطق هم از آن حرف گیر | سیصد و یکبار بخوان [illegible]
چار و دار نیز فزاسی بدین | محو شود شک و فزاید یقین
بسکه نواطق همه با نقطه است | صامته مجموع بلا نقطه است
گر عدد حرف بگیری بکار | لوح موافق بکنی از آن قرار
خاصیت فعل نکو باشدش | فائده اعلا و اتم باشدش
چون بود در عمل این وقوف | اسم در آن درج کنی با حروف
لقمت این قاعده حالا به نقد | تا ببری راه باین حل و عقد
زبده دیگر بنمائیم ترا | عقده ز خاطر بگشائیم ترا

تبصره

[illegible]

تبیین

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

جمع چهار حرف یک آیه تمام		مجمل آن ده و دو ام از تقسیم

بعد از بسمله تقریر تمام حرف ... نقاط آن حروفات است
و دیگر از بسمله ... باشد تقسیم خوانا است

مثنوی

جمله حروفات بود کاوست | نقطه آن جمله بود کاو ستی

بسم الله الرحمن الرحیم | هست دوای دل بیمار هم

ذکر اسمای خدا مر ورا | تا که ببخشد به جز درد را

بنده چو نامش به زبان آورد | نامه جنتش به تن جان آورد

هر چه از آن بنده شود بر زبان | نیست به از ذکر خدا بر زبان

حسن که در بین راه جز بس بیش نعم | نزد دلی ارباب نفس ...

هیچ کسی نیست که از آن ساده را | بر سر سیر سفر آماده ...

اینست دوای دل آن ... | گر طلبش هست ...

باشد از این فکر شود مستفید | ...

هست امیدم که ... | هر که به بیند ...

کام دلش حاصل از این گفته باد | ورنه ...

این ورقی چند که آراستم | ... خواستم

[illegible]

باشد از انوار ازل پرتوی | بر دل و جان تو رساند ضوی
چشم دلت را بگشاید به نور | نور دلت جلوه نماید ظهور
تا نه شود نور به دل متصل | وا نشود بر رخ جان چشم دل
حجت عقلی به دلایل مخواه | کان همه در شرع بود سدّ راه
هرچه خدا گفت و پیمبر رساند | مجتهد شرع جهان بر تو خواند
جمله به صدق دل و اخلاص جان | بشنو و پیوسته عمل کن بر آن
تا اثر آن دهدت فیض نور | ور نرسد پرتو نور حضور
دارد از انوار سببی فایده | هست حسابی دگر این قاعده
سرّ سری این را نتوان ساز کرد | پرده رازش نتوان باز کرد
تا نشوی آگاه ازین صورت راز | پرده و رازش نتوان کرد ساز
قاعده اینست حسابی دگر | بایدش این شرح کتابی دگر
دور ز خود بودن و آزادگیست | راست که آزادگی افتادگیست
بنده همت باش که در وادی دل | صاف کنی از کدر آب و گل
از تو دهد پرتو نام علی | صفحه مقصود نماید جلی
هست عیان پرتو خورشید ذات | در دل ذرات به وجه صفات
ذره که نام چه دارد وجود | پرتو این مهر بود در نمود
هرچه درین پرده سر مطلق است | جلوه اسما و صفات حق است

[illegible]

هست همین که خرد پروران ‌ / ‌ دیو شناسند چو بیانت خبر ازان

خوی ملک نیست چو با خوی دیو ‌ / ‌ بو شناسد فرشته چه پری و دیو

حرف سخن گر ز ملک آید بدر ‌ / ‌ چون زند اینک ز نگلو دیو سر

راه برد هر دو شناسنده خود ‌ / ‌ راستی حرف شناز آثار لجد

راست شود چون محک امتحان ‌ / ‌ قلبی و ناراستی آید عیان

گر محک آید میان بهر شک ‌ / ‌ دیو سراسیمه شود از محک

تبیین

ولیکه باشد سخن دیو چیست ‌ / ‌ معرفت او چه بود و دیو کیست

دم چو زند ب الفالق آید بکار ‌ / ‌ کی بود بش غیره در انجا گذار

دیو گریزد چو بخواست مقیم ‌ / ‌ بسم الله الرحمن الرحیم

نقطه او همچو که درین بسمله است ‌ / ‌ بهر شیاطین جهان سلسله است

سلسله گردن اهل فساد ‌ / ‌ راست کن از این که فرار و کشاد

یا نه که مفتاح در گنج ساز ‌ / ‌ باز کن از تازه در گنج باز

هر چه ز غیب خفی آرد ورود ‌ / ‌ در دل یابنده اهل شهود

رنگ پذیرد دل بیرنگ ازان ‌ / ‌ ساز کند معنی آهنگ ازان

آید ازان بیدم گفت و شنید ‌ / ‌ وز دل بیرنگ یقینی مزید

پس بمنزل شود در خیال ‌ / ‌ صورت آن چیز بود مثال

حرف ز نقطه شده اندر نمود / داند از این سینه اهل شهود

فتح الف گاه تلفظ لقال / همزه مفتوحه بود بر کمال

همزه که در الفاظ نمودش بهاست / گر تو الف همزه بگویی رواست

صوت که رو سوی مخارج نهد / ها دیه آیا [illegible] مخارج ده

داد که در جمعیت او ها بود / هو شود از پیش و پس ها بود

گر ز مخارج شمری اسم هو / ز اول و آخر بنمود است رو

در حقیقت نگری از نفس / ذکر خیال هوی [illegible]

ناطقه نفس که در هر زمان / بر سر افلاک رود هوش عیان

در طلب نور نماید عروج / مقتبس از فیض نماید خروج

در حرکت منبسط و منقبض / سیر کند مرتفع و منخفض

چون رود از دل آرد رجوع / در روش [illegible] صفت شد وقوع

دایره او چو شد [illegible] مثال / یا برادران دایره های خیال

صورتش این معنیش از دم زدن / هو بود و ها بود اندر بدن

مستمع از گوش [illegible] این / بشنود این دم زدن نازنین

ذکر او این نفس دم بدم / ها بود [illegible] از پیش [illegible]

نفس نفس ذکر کند بی زبان / لیک نفس کش نکند ترک آن

بی خبر از نیک و بد خویشتن / هیچ نیاید خبر از جان و تن

باست سه دو در نود طا بود | جا چهل و پنج است که با با بود
بست دو و حرف سه نقطه یار او | پانزده از پنجه معیار اوست
باشد دو و دو در دو بین از هجا | آمده مشهود گرفته است جا
پس دو سے در دو نما به چهار | ابجد از این چار بگیر و شمار
از ابجد بیش میار و سخن | هو طلب از نقطه این پنج کن
این دو وازده یکی آور بکف | کان جمل هوست جمل بر طرف
مجمل هو نیز مر در حساب | تا که هو الله مر افتد صواب
باز چو بر شمار نمود اسم ذات | باز گشایم سر گنج صفات
ای که دمادم ز تو دم می رود | در [illegible] همی شود
با تو دم نشست بر کف تو ران | جا قلمی [illegible] و نیز بان
عمر چه بیهوده بسر می بری | بس کن از این [illegible]
باز بگیر بسر خود منه | عمر گرانمایه بغفلت بده
حال بحیز [illegible] میا و سخن | حیف بر اوقات گذشته بکن
زندگی وار فنا هیچ نیست | حرف بجز نام خدا هیچ نیست
یاد کن آن اسم که سرمایه است | [illegible] دل در گرانمایه است
هر سر مو گر بتن آید زبان | وصف از آن اسم نیاید بیان
اعظم اسماست ز اسمای حق | متصف آمد بصفتهای حق

هر که بود صاحب فهم و تمیز / یابد ازین مجمل تفصیل نیز

مشتری از صرف بصر می کند / دانه ز خرمن وار نظر می کند

آنکه درین علم بود انتخاب / در نظرش حرف بود یک کتاب

وانکه نه آگاه بود زین روش / یک مثل است در نظرش پنج و شش

هیچ ازین رمز بناذان مگوی / بیهوده با دستکی گفتگوی

صحبت دانات غنیمت بود / فیض دل و مایه فرحت بود

چند ازین رمز و مقولات حرف / حیف که شد عمر گرانمایه حرف

عمر بیان به که بذکر خدا / حرف شود تذکره غیرها

بسم الله الرحمن الرحیم / تازه حدیثی ست ز علم قدیم

مدخل او معرفت این حروف / سابقه کردیم بیان از وقوف

به که سخن را برسانم به نشر / خنگ قلم را بدوانم به نشر

ذکر مقالات شریعت کنم / کشف طریقت [illegible] حقیقت کنم

معرفت ذات و صفات احد / برتر از اندازه فکر و خرد

فکر چه باشد که کند فهم آن / عقل که باشد که دهد زان نشان

خیز عیانی و سخن تازه کن / [illegible] تازه کن

تذکره

بنده را باید که راسخ دم و ثابت قدم باشد در راه عبادت حقتعالی [illegible]

[illegible]

تا زچه با چهره که آهن کنند	جذبه همان با دل و با تن کنند

تبصره

مقناطیس حالتیست که آهن را جذب میکند و گاه هست که اثر آن در آهن چنان تاثیر میکند که آهن آهن دیگر را جذب میکند و این بواسطهٔ مناسبت اصلیست که آهن را با جوهر مقناطیس هست چنانچه در اینباب گفته اند که جز نجنس میل

تبیین

باطن جذبات بباید که دل	از دم مردم بسزد متصل
از طرف او بود این دست برد	دل بچنین یار بباید سپرد
تا برسد هر دم بهر دے تمام	جوهر مردیش نیابد نظام
نکتهٔ مستعمل که دل دل است	گفتن بیهوده وبال دل است
صاحب دل را که بود دل برے	می برد اما دل از خود برے
بیخبر اسرے که بخود مائل اند	گرد بخود رست که صاحبدل اند
دل که بود در طلب جد و حال	میرسدش بهره ز صاحب کمال

تبصره

گویند که از دلها بدلها راهی است بحسب مناسبت که صاحبان دل را باشد با یکدیگر چنانچه گفته اند که القلب یعرف القلب نه زنده دین روز شما تا از چه جهت بهم باز با چه پر تو دهد ندیامیان

تبیین

[illegible]

فکر درین حال کن از بیخودی / باز مکن روزنهای بدی

روزنه صدق و صفا باز کن / با همه آهنگ وفا ساز کن

باز دل اهل صفا و وفا / بر دولت از روزنه آرد صفا

تبیین

جان عبایست درین داروگیر / از غم ناستعدی در زحیر

بو که شود بسته در آب سخن / مهر همینش برها ندز تن

بر دلش از مهر رخ مصطفی / باز شود روزنهای صفا

کز نبیان کرده حدیثی بیان / از نبی پاک دل و پاک جان

این هم از آنست که لیل و نهار / در طلبش بود روان بیقرار

آینه خاطرش انصاف نیست / دور دلی از ره انصاف نیست

برده هیاهو بخفی و جلی / از مدد برکت اسم علی

روی دل متصف و صافی است / برتر از اندیشه او صافی است

بر دلش این زنگ که بر بوده است / صیقلیش مهر علی بوده است

در خور اندازه خود گفته حرف / حاصل اوقات در آن کرده صرف

هست دلش را هم ازین واسطه / با دل مردان خدا رابطه

دارد ازین رابطه بی آلتی / حاصل از آن آلت بی علتی

از نظر فارسیانست این / کوست درین دائره صفت نشین

[illegible]

پس کنم اینجا سخن از این صفت	نطق فهم بندم از بن حرف ست
گرچه رو کو حرف باندازه بیش	حرف نباید زو واز اندازه بیش
باز دم بر سر توحید دوست	گرچه هم بحث توحید اوست

تبصره

ارباب توحید از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وآله وسلم منقول
نقل در حدیث قدسی می کنند در باب کیفیت فرایض و نوافل
که اشاره بدو تجلی است یکی در صفت اسم الظاهر و یکی در صفت اسم الباطن
و گفته اند که گاهی حضرت حق تعالی باسم الظاهر تجلی کند هر آینه خلق باطن
و مختفی و حق ظاهر است و گاهی که باسم الباطن تجلی کند خلق ظاهر و حق
باطن است و خلق را این حالت نتیجه قرب نوافل است چنانچه در حدیث
قدسی وارد است که لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل احبه الی آخر الحدیث

تبیین

ای که بگفت و شنوی در گرو	قول حق از گفت پیمبر شنو
علم فرایض بیقین درست	واجب خود دان که طریق نخست
نافله بر فرض بیفزا سه کار	عابد حق باش بلیل و نهار
در عمل از همه را بی قصور	پای منه از طرق شرع دور
قول ائمه که بقول رسول	هست مطابق بفروع و اصول

[illegible]

در بر مرآت تجلی بار	چهرهٔ خود را نگر ای آشکار
چون بصفت صاف شد آئینه ات	مخزن اسرار شود سینه ات
قرب فرائض چو شود این خبر	باز بیابی ز نوافل اثر
جلوهٔ جانانه چو آرد ظهور	آئینه دل شود از شکل نور
پرتو جانان ز تو گردد عیان	قرب نوافل بود اینش بیان
حکم حدیثی ز رسول کریم	هر که شنید از سر امید و بیم
اصل [illegible] که [illegible] بدانش	دیو برو هیچ مسلط نشد
در دل خود جز دل آگه نیافت	وسوسه در خاطر او ره نیافت

تبصره

بدان ارشدک الله تعالی که بفرموده کلام الهی بنده را بجبر عنایت و هدایت خداوند تعالی میسر و مقدور نیست و درین مسئله میان علماء و فقها مخالفت است و هر کس درین باره خلاف یکدیگر بیانی کرده اند و ظاهر کلام الهی دلالت بر عدم رویت می کند که لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و بیانی که محققین صوفیه درین باب کرده اند بسیار ادق است و بفهم هر کس در نمی آید مگر ارباب مکاشفه بریاضت دریابند...

تبصره

ای که ز کیفیت عین وجود	هست زبان تو ز گفت و شنود

[illegible]

رو بشود فاش چو گنج از طلسم		آیینه پنهان شود از عکس اسم

تبصره

ارباب مکاشفه را بیانها است در بین معنی و مبنی بیان ایشان چنانچه مدعای ایشان است و ارسیدن سر اسر هیچ نیست حاشا که سخن ایشان برخلاف قانون شریعت باشد و آنکس را که مناسبتی با حالات ایشان نیست مشکل ست معنی بیان ایشان فهمیدن مگر بعد از مجاهده و ریاضتی نفس

تبیین

مظهر اسمی است که دارد نمود		هر چه درین دار که دارد وجود
آدمیان آینه جامع اند		زین همه مشهود که در واقع اند
باشدش از جلوه هر اسم رنگ		آینه را گر نبود جرم و زنگ
چون بود آیینه دل صاف تر		جلوه هر اسم شود بیشتر
بیخود از آن دم زند از لیس فی		چون شده باشد به تجلی خفی
صرف کند عمر بحال تباه		وآنکه به تقلید کند عزم راه

تبیین

از چه سبب مطلب جانانه‌ای		اسی که تو آیینه جانا نه‌ای
هر چه نمود ست همه جود اوست		هستیت از هستی موجود اوست
در همه جا همره و همراز اوست		وجه ات آیینه رو ساز اوست

فرع بود و رطلب اصل خویش | تا ببرد بهره از وصل خویش
دوست چو با ماست بستر و علن | از ره تحقیق بگوییم سخن
حیف بود حیف که می خور ازو | ساخته باشم وطن دور ازو
پیش نظر ما رخ آفتاب | هستی ما آمده ذره خطاب

تبیین

ایکه سوالات نمودی ز من | حرف جوابش بشنودی ز من
بهر سوالات جواب تمام | گفتمت از هر جهتی انتظام
هر چه بگفتی بتوان نهج شرع | باز نمودم همه از اصل و فرع
حرف دگر می کنم از تو بیان | با تو که باقی سخنم بر عیان

تبیین

سخن ارباب تحقیق است که ما سوی الله نسبت و اعتبارات هستی مطلق اند و بغیر ذات حقتعالی موجودی حقیقی وجود ندارد و موجودات را جهه که متوجه تجلیات است و آن تجلی در نمود است از آن جهت بسمت هستی موسوم اند و از وجه که بعدمیت خود دارند معدوم و هالک اند و آیة کل شیء هالک الا وجهه شاید این قول ماست

تبیین

وجه ما را چو خدا مالک است | هستی موهومی ما هالک است
هستی ما هستی الله را | نیست بقا این دم کوتاه را

[illegible]

همتی از واهب مطلق طلب	سعی تو بنما کشش از حق طلب
تا در رحمت برخت وا شود	حالت دل در تو مهیا شود
دل ز غم غیر رهاند ترا	هم ز تو وی بار ستاند ترا
جذبه چو آرد بدل از جان خبر	شعشعهٔ مهرت چو شود جلوه گر
چون ز رهش کحل بصیرت رسد	دیدهٔ دل باز شود از زهر
برق تجلی بدرخشد ز غیب	مهر ولت سر بر آرد ز جیب
دیدهٔ دل را بلطف لقا نمود	هست لبی حکم نظر در شهود

تبصره

خورشید ازل را با جمیع ذرات کائنات نظر توجه و عنایت هست امّا بهر یک بحسب استعداد و قابلیت او ازان بقدر حوصله و کمالی حاصل است ازانجاکه فرموده فضلنا بعضهم علی بعض [illegible]

تمثیل

جذبه نباید متفاوت ز دوست	حوصله تنگ است تفاوت از او
گر بحقیقت نظر آری بشوش	هیچ تفاوت نبود در کشش
ور تفاوت جنس حرارت پذیر	گرم شود لاجرم و ناگزیر
هر دو رفیق اند و حدید از حجر	بیشترک گرم شود زان اثر
سنگ سه شود گرم ولیکن حدید	بیشتر از وی سے اثر آورد پدید

[illegible]

راست روانی که برِ دل بوده اند / گفته ایشان است که فرموده اند
راستی آور که شوی رستگار / راستی از تو ظفر از کردگار

تنبیه

ای دل اگر هست ترا دیده باز / صنع ببین و اثر صنع ساز
گر بودت نور نظر فاش بین / نقش جهان صنعت نقاش بین
ابلق اندیشه بجولان جهان / پرتو جانانه نگر در جهان
فکر از آن کن که گر آثار مهر / فاش نگردد ز رواق سپهر
ذره کجا رخ بنماید بخلق / چهره کجا باز گشاید بخلق
ذره چو از مهر نماید مدام / مهر نماینده بود مستدام
ذره ز مهر نمودیش نیست / جز عدم آثار وجودیش نیست
روشنی مهر وجودش دهد / پرتو او روی نمودش دهد
یکنفس از خواب دو دیده بمال / تا بکی این خواب در آرد خیال
نیک نظر کن که جهان سر بسر / آمده از پرتو حق در نظر
ذکر کن آغاز به آداب فکر / تا بر تست جلوه کند نور فکر
مد نظر بر اثر نور دار / مهر ز هر ذره تو منظور دار
خویش به پندار مکن در گرو / یکنفس از فکر خود آزاد شو
بیش نظر پرده پندار تو / سد ره تست بر رفتار تو

[illegible]

بوکه تو این پرده برچینی از طلب ‏— پس اثر یابی به دل از خویشتن

چشم تو گر باز شود در خود به تن — جلوه دل را نگری در خویشتن

پنبه گر از گوش تو آید به در — بشنوی از نطق در دست خبر

زانچه گذشته است و تو مر در راز — نطق و لب با تو بگوید راز

وز دل خود هرچه ببری تو منشا — از تو پرسم که من گوینده [illegible]

گوش تو از وی شنود سر کجا — نطق تو پرسد که ندانی [illegible]

در خم این دایره تو به تو — من ز تو با تو چه پرسم از تو تو

با آنچه در این دایره در شود — زانچه نه پیداست هلاک شود

جمله نمودیش که بود نیست — غیر خدا هیچ وجودیش نیست

با همه ما هیچیم و ز پیش ما ایچ — در ره هستیم و دو او بنازار هیچ

آنچه نه هیچ است ز ما در شود — هست همه بود و بود شود

در دو مثالیم که آثار چهر — در نگه آثار همه ز مهر سپهر

چهره گشاییم در آثار دو دست — هستی ما پرتو آثار هست

لیک بخود مانده او عنا قلم — رفته در این جهل خود فزاینده [illegible]

هرکه به اندیشه نگشته لنگ — آینه ما همه بگر [illegible]

باشد از الطاف عمیم الم — باز نشناسیم ز [illegible]

ای که بدی نسبت تو زی سپهر — مرتضوی جاه ملائک حشم
تیغ تو از حق چو اسب و چتر تو — خلعت ما ظل شده بر قد تو
پرده ز خورشید رخت برگشا — باز نما ساعد خیبر گشا
قیصر بان را همه خیبر شکن — خاک به چشم دل اعدا فکن
بر رخ یاجوج زمان در ببند — باز ز تو سد سکندر ببند
غمزدگان را ز غم آزاد کن — خلق جهان را همه دلشاد کن
چشم [illegible] که اند [illegible] — وز سر تو باز کند سعی کار
سیرت تا جلوه صورت ابرار تو — فاش کن جلوه نماید شو
کار جهان جمله ز نسق و نظام — مانده ز ادراک صور یا امام
پرتو خورشید تو باید عیان — تا بگشاید همه عقد نهان
هر چه بود بد تو نکوسار شین — وانکه بود نیک سرافراز شین
رونق نو بخش به بزم جهان — پاک کن آفاق ز بد سیرتان
سوی زمین آی ز شهران شرع — جز تو که همدم به ره روان شرع
آینه ها را که شده زنگناک — ساز ز القاء خود از زنگ پاک
پاک کن آیینه دل ها ز زنگ — صاف کن از تو پس آب شارنگ
سر شده عمری که درین گفتگوست — عمر تلف گشته درین آرزوست
باشدش از پرتو انعام تو — وز اثر رحمت عام تو

[illegible]

اشرف قریحه تکلم و سلسله نظم و نثر ... ای آن تی آل ام هر کلمه حروف تقتا ... جواب اثبات بحر ... اعدادی ...
... وسیلا ... ام املات البیانات علی مظاهر ... المحروف ... ام ... محمد و تعلی

ختم سخن بساز عیانی زحرف — تبیین — یا فوت ...

شکر که گردید سخن تمام | روشن جمیع معنیهای تمام | گرچه در توحید صفت هم کلام است | یک در اجابت این تمام است
جامع هم از صورت ظاهر نمود | چهره این معنی اسما گشود | سر بسر این نسخه بترتیب ... | از صفت ...
نور خطوط معنی آتش جلیست | زانکه سراسر صفات علیست | خاتمه اش مهر بنام شهی است | ...
چون که این گنج گهر شد عیان | ور توشد این نسخه تمامی بیان | وجه تجلی چو شد از پرده باز | پرده باهنگ مناجات ساز
سر نهان چونکه تر اوست ... | پس بوسیله طلب از صدق واد | خواه ز حق آنچه ترا مدعاست | دست برآور که محل دعاست

ختم مناجات

آنچه ز جهان ز یم جود نمی | | | عالم و آدم ز توفیض ... نمی
گر نه ز توفیض به آدم رسد | سگ که گهر نطق به آدم رسد | کی بکند فیض تو این یاوری | آدم خاکی که از این داوری
فیض کرم گر نرسد از برت | راه که یابد بجناب درت | بر دل ما راه اجابت زتست | خواست بحکم تو اجابت ز تست
باب اجابت چو تو بگشاده | رخصت دعوی آن داده | رخصت این ... چون بخود | داد از عنایت العام ...
پس بحق حمد ... و قبول | گر کرمت ... اش باکن قبول | ذره جهان و کرم بی نظر | بر دل ...
زنگ غم از وجه دلش پاک ساز | باطنش آئینه ادراک ساز | در ره توحید چو آید بسیر | روی دلش به ... و ز غیر
دور کن از چهره جانش غبار | خاتمه اش خیر کن ای کردگار | از کرم و لطف خود ای مستعان | ملتمسانش باجابت رسان
آنچه بسینه از کرمت آن ... | ... خلعت ایمان ... | ... از فضل و کرم در گذار | فعل ... جمله نیکی ...
فضل ... گر گناه | ور بر ... نبود قدر ... | بار خدایا بعطای عمیم | تو گنه آمرزی و ایزد کریم
وارو ... چو توئی دلنواز | چاره این بنده بیچاره ساز | مغفرتی از لطف به سرم | خلعت آمرزش کن در برم

خاتمة الطبع بحضرت علیم شکر کی کرد علم آدم الاسماء کلها نکته از علم اولین اوست و درود نامحدود بر ختم المرسلین او صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین الی یوم الدین اما بعد پوشیده مباد که درین هنگام زبان فرخی توامان و دونایاب گوهر بحر جفر که هر یک بیان مستغنی خار و محیلیست ناپیداکنار شناورش درین روزگار مفقود و ماهرش بغرض تقدیر معدود بحسب اتفاق از کتابخانه جامع علوم منبع فهوم سرآمد اهل کمال پندت پیارے لال صاحب رئیس کانپور سلمه الله الوهاب بهم رسید طالبان این فن شریف را ... توت سخن را کام دل حاصل گردید مصنف علام این هردو منثور و منظوم کلام فرید روزگار وحید آثار ابو محمد نعیم ... جعفر الثانی است جناب معلی القاب منشی نولکشور دام اقباله بطبع آن حکم فرمودند بر طبق آن منصرم با کمال
لاله ... دیال بماه ستمبر ۱۸۹۶ع منطبع نمودند با کتبه ... علی